

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

تحليل نظري
آسيب شناسي اجتماعي

محمد مهدي بهداروند

تحليل نظري
آسيب شناسی اجتماعی

- ◆ مؤلف : محمدمهدی بهداروند
- ◆ صفحه آرایی : حسین فقیهی
- ◆ طرح جلد: حسین فقیهی
- ◆ نوبت تکثیر : دوم / تابستان ۱۳۸۶
- ◆ شمارگان : ۵۰ جلد

مؤسسه فرهنگی فجر ولایت

تلفن و دورنویس: ۰۲۵۱ - ۷۷۳۴۳۹۰

فهرست مطالب

* بجای مقدمه ۹

فهم مفاهیم پایه

۱ - تعریف آسیب‌شناسی ۲۱

۲۱ - ناهنجاری اجتماعی و عدم موازنه ۲۱

۲ - ضرورت آسیب‌شناسی (موضوع تحلیل و تحقیق) ۲۲

۲۲ - مبارزه علیه حاکمیت موازنه استکباری ۲۲

۳ - موضوع آسیب‌شناسی ۲۳

۲۳ - تغییر موازنه اجتماعی ۲۳

۴ - هدف آسیب‌شناسی ۲۵

۲۵ - توسعه تکامل و عدالت و آزادی ۲۵

۵ - اصول موضوعه در آسیب‌شناسی ۲۶

۲۶ - ۵/۱ - تعریف انسان ۲۶

۵۶ - ۵/۲ - تعریف جامعه ۵۶

۵۶ - ۵/۲/۱ - دیدگاه‌های مختلف پیرامون تعریف جامعه ۵۶

۶۱ - ۵/۳ - کیفیت پیدایش جامعه ۶۱

۷۱ - ۵/۴ - هویت جامعه ۷۱

۷۵ - ۵/۵ - جمع بندی دیدگاه‌های مختلف پیرامون هویت جامعه ۷۵

۸۰ - ۵/۶ - مراتب پیدایش جامعه ۸۰

۸۰ - ۵/۶/۱ - تفاوت محور الهی و مادی در پیدایش جامعه ۸۰

- ۵/۶/۱/۱ - متفاوت بودن نیازمندی‌های فرد و جامعه در نظام الهی و مادی ۸۰
- ۵/۶/۱/۲ - مراحل تکامل جامعه ۸۱
- ۵/۶/۲ - تفاوت تعادل و عدم تعادل در جامعه الهی و مادی ۸۳
- ۵/۶/۳ - بررسی دیدگاه‌ها ۸۴

۶ مفاهیم کلان

- ۶ - استراتژی آسیب‌شناسی ۸۷
- ۶/۱ - محورهای استراتژی ۸۷
- ۶/۱/۱ - مرحله اول: موضع‌گیری ۸۸
- ۶/۱/۲ - مرحله دوم: افشاگری ۸۸
- ۶/۱/۳ - مرحله سوم: درگیری و مقابله ۸۹
- ۷ - سطوح آسیب‌شناسی (موضوع، زمینه، روش) ۸۹
- ۸ - ارتباط بین شاخصه‌ها با نظام ارزشی ۹۰
- ۸/۱ - نقش گزارش آماری در آسیب‌شناسی اجتماعی ۹۰
- ۹ - مراحل آسیب‌شناسی ۹۱
- مرحله خرد: عوامل جزئی ۹۱
- مرحله کلان: علل و ریشه‌ها ۹۱
- مرحله توسعه: موازنه دو نظام ۹۱
- ۱۰ - مدل آسیب‌شناسی جامعه ۹۴
- ۱۰/۱ - ضرورت مغیر محوری در گزارش آماری ۹۴
- ۱۰/۲ - جهت‌داری مدل آماری ۹۶
- ۱۰/۳ - درآمدی بر مسأله جمعیت ۹۸

- ۱۱ - اهداف مرحله ایی آسیب شناسی اجتماعی ۱۰۹
- ۱۱/۱ - مرحله اوّل: گسترش تمایلات اجتماعی ۱۰۹
- ۱۱/۲ - مرحله دوّم: گسترش تفاهم اجتماعی ۱۰۹
- ۱۱/۳ - مرحله سوّم: گسترش تعاون اجتماعی ۱۱۰
- دک مفاہیم خرد**
- ۱۲ - برنامه اجرایی آسیب شناسی اجتماعی ۱۱۳
- ۱۲/۱ - محدوده آسیب شناسی ۱۱۳
- ۱۲/۲ - مقیاس آسیب شناسی ۱۱۳
- ۱۲/۳ - موضوعات آسیب شناسی ۱۱۴
- ۱۳ - فعالیت های اجرایی آسیب شناسی اجتماعی ۱۱۴
- ۱۳/۱ - محورها ۱۱۴
- ۱۳/۲ - مسائل ۱۱۴
- ۱۳/۳ - عوامل ۱۱۴
- ۱۴ - محصولات اجرایی آسیب شناسی اجتماعی ۱۱۵
- ۱۴/۱ - جسارت فردی ۱۱۵
- ۱۴/۲ - مبارزه گروهی ۱۱۵
- ۱۴/۳ - هماهنگی سازمانی ۱۱۵
- ۱۱۷ - * فهرست منابع و مأخذ ۱۱۷

* بجای مقدمه

احساس خطر جدی نسبت به امر خطیر فرهنگ و هجوم فرهنگی مادی، سبب گردید به صورت فهرست‌وار به سوابق تاریخی و ریشه‌های این هجوم اشاره نموده، راه‌حلهایی را که با توجه به مبانی خاص «رفتارشناسی» فردی و اجتماعی قابل طرح است، تقدیم عزیزان خواننده نمایم. بدان امید که به فضل الهی آنچه خواهد آمد از کارائی در مقابله با این هجوم برخوردار گردد.

- «رنسانس»، نقطه عطف هجوم فرهنگ مادی

هجوم و درگیری فرهنگ مادی و دنیاپرستی با فرهنگ الهی، سابقه‌ای به امتداد حیات بشریت و به تداوم جنگ حق و باطل داشته و از فرود و فرازهای فراوانی برخوردار بوده است. در این رهگذر شاید بتوان «رنسانس» را نقطه عطفی در این مسیر به حساب آورد؛ چرا که این حادثه هرچه که بود و هر عللی که در تکوین آن نقش داشت و شاید اصل آن می‌توانست منشأ حرکتی اصولی گردد، با شیطنت ابلیس دو پیامد را به دنبال آورد:

یکی آنکه موجب عنان‌گسیختگی سیاست‌گذاری‌های علمی و به دنبال آن تعاریف و توصیف‌های علمی و کارشناسی و بالجمله، جدائی دانش از ارزش‌های الهی شد. و دیگر آنکه زندگی بشر در جمیع شئون به پیچیدگی و تحت سیطره همان علم و کارشناسی قرار گرفت و مدیریت به اصطلاح علمی، بر جمیع شئون حیات بشری حاکم گردید. محصول این دو، پیدایش توخشی نوین و منظم در پوشش تمدنی بود که داعیه سرپرستی و هدایت بشریت را در

یک مجموعه هماهنگ «سیاست و فرهنگ و اقتصاد» در سر داشت و دیری نپایید که این شیوه زندگی با سیاست‌گذاری سیاست‌گذاران حاکم بر قطب‌های مادی عالم به سایر نواحی نیز نفوذ کرده و بتدریج موجب انزوای دین و سیاست‌های دینی از صحنه‌های عملی زندگی بشر، بخصوص در شکل اجتماعی گردید. در دهه‌های اخیر، با رشد سریع علوم انسانی، این تهاجم از شکل درگیری فیزیکی و نظامی بوسیله قوه غضبیه و تهدید و ارعاب و به تعبیر دیگر خشم و خوف مادی، به تهاجمی سازمان یافته و براساس تحریک شهوات تبدیل گردید که در این روش انگیزه تبعیت از سیاست‌های اعمال شده، تازیانۀ حرص و آزمندی رو به گسترش و شهوات تحریک شده انسان‌های مستضعف و تحت ستمی بود که با مکانیزم‌های خاص در پوشش دعوت به رفاه و سعادت و تمدن و پیشرفت، آنان را با پای خود به مسلخ فرا می‌خواند. خلاصه اینکه این بار ابلیس و جنود انسی و جنّی او در چهره دوستی و خیرخواهی ظاهر شده بودند.

همین امر بود که خیل روشنفکران و حتی بعضی عالمان دینی خام‌اندیش را، به ترغیب اقشار جامعه به تبعیت از خود و دعوت به همگامی با خود، در تمتع مادی از عالم و تکالب بر حطام دنیا سوق می‌داد.

— تصرف در «نظام تمایلات» جامعه، گام نخست هجوم فرهنگی

ذیلًا به ریشه‌های این هجوم و مکانیزم‌های اصلی وقوع آن، همچنین طرق پیشگیری از آن اشاره می‌گردد:

با اینکه «فرهنگ» امری ممتاز از «سیاست» و «اقتصاد» است؛ لکن هرگز فرهنگ جدای از این دو تحقق عینی نداشته و قابل وقوع نیست. از همین روست که نه هجوم فرهنگی جدای از هجوم سیاسی و اقتصادی واقع می‌گردد

و نه دفع این هجوم بدون توجه به سیاست و اقتصاد هماهنگ با آن، میسور است. به تعبیر دیگر آنگاه که سیاست و اقتصاد و فرهنگ، هماهنگ شده و سیاست و اقتصاد رنگ فرهنگی به خود بگیرند، مجموعاً پیام‌آور فرهنگی خاص می‌شوند که راه‌های نفوذ همه‌جانبه خویش را بلا مانع می‌سازد و بر این اساس دفع تهاجم فرهنگی، جدای از توجه به برنامه‌ریزی‌های سیاسی و اقتصادی و نقش القائی این دو در فرهنگ امکان‌پذیر نیست.

پایه‌های فرهنگ، نهفته در «انگیزه‌ها» و تمایلات است، و صحت و فساد آن ریشه در صحت و فساد «نظام انگیزه‌ها» و تمایلات دارد. به تعبیر رساتر، فرهنگ اجتماعی که محصول «رفتار ذهنی» جامعه تحت ولایت مدیران جامعه است، تابع رفتار قلبی آنان، که تحت سیاست‌گذاری‌های متولیان امور جامعه شکل می‌گیرد، می‌باشد. بر این مبنا «تعلق خاطر» یک جامعه به یک فرهنگ است که موجب ارزشمندی و رسوخ آن فرهنگ در جامعه می‌گردد و بالعکس نفرت عمومی نسبت به یک فرهنگ، موجب محو آن و جایگزینی فرهنگی دیگر می‌گردد.

لذا پایه تبدیل فرهنگ یک جامعه، تهاجم به ارزش‌های فرهنگی آن، تحقیر ارزش‌ها آن و ایجاد شیفتگی نسبت به فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی مقابل آن است (به عنوان نمونه می‌توان از تحقیر فرهنگ پوشش اسلامی تحت عنوان اسارت بانوان نام برد و اجلال و اکرام و تعظیم فرهنگ بی‌حجابی در سایه آزادی بانوان) و مکانیزم تحقق آن در ابتدای امر، ایجاد تعلقات منافی با آن فرهنگ و نیز، ایجاد اندیشه تعارض بین ارزش‌ها و باورهای قلبی یک جامعه، با همان فرهنگ است.

هر گاه بتوان حالات و رفتار قلبی، یعنی نظام انگیزه‌ها و خوف و طمع جامعه‌ای را تحت کنترل درآورد، می‌توان سایر شئون آن جامعه، یعنی فرهنگ و عمل عینی آن را به شکل دلخواه ساماندهی نمود.

ابزار اصولی مدیریت چیزی جز تهدید و تطمیع، یعنی دخالت در انگیزه‌ها نیست؛ چراکه رفتار ذهنی و عینی هر فرد و جامعه تابع انگیزه‌ای مشخص، برای نیل به مطلوب و یا دوری از یک امر مبعوض و منافر است. «رسالاً مبشرین و منذرین»^۱ - «استرهبوهم و جاءوا بسحر عظیم»^۲ - «هذه الانهار تجري من تحتي»^۳ ...»

آن چنان که شواهد قطعی تاریخی دلالت می‌کند، شیفتگی و دلدادگی روشنفکران، سایر طبقات اجتماعی را به ظواهر فریبای تمدن مادی دلبسته کرده است و انگیزه رغبت آنها به تبعیت از نظام غرب، در شیوه تفکر و زیستن گردیده و آنان را به اقمار آن منظومه تبدیل نموده است.

— ضرورت برنامه‌ریزی برای دفع هجوم، در دو محور فرهنگ «عامه» و «خاصه»

بر این اساس دلبستگی به «محصولات» دنیای مادی و میل به روابط انسانی مولد آن، یعنی «نظام مدیریت سیاسی» مادی و نیز میل به «فرهنگی» که به تولید آن منتهی شده و مجوز مصرف آن باشد عملاً صورت می‌پذیرد، به تعبیر دیگر هر کالایی که وارد روند مصرف جامعه‌ای می‌گردد حاوی پیامی فرهنگی و سیاسی برای آن جامعه بوده و جامعه را به نظام سیاسی و فرهنگی متناسب با خود فرا می‌خواند.

«وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنِيكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» و ای رسول ما هرگز به متاع ناچیزی که به قومی (کافر و جاهل) در جلوه حیات دنیای فانی برای امتحان داده‌ایم چشم آرزو مگشا و رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده‌تر است ***».

والته این بیان الهی هرگز به معنای دعوت به انزوا و زهد منفی نیست بلکه هماهنگ با دعوت به نوعی دیگر از تصرف در طبیعت و استمرار دائم‌التزاید آن در جهت رشد بندگی است.

فرهنگ اجتماعی به فرهنگ «خاصه» و «عامه» تقسیم می‌گردد که فرهنگ خاصه همان فرهنگ اصطلاحی تخصصی نظیر فلسفه و علوم تخصصی است و فرهنگ عامه، مطلق اندیشه‌های عمومی را تحت پوشش قرار می‌دهد و هجوم فرهنگی که پس از رنسانس به ادیان الهی واقع شد مستقیماً در بخش فرهنگ عامه نبود بلکه حاکمیت مادیت بر دانش‌های تخصصی (فرهنگ خاصه) نقش اصولی را در هجوم به فرهنگ عامه ایفا نمود. بنابراین برنامه‌ریزی برای دفع هجوم فرهنگی باید به صورت هماهنگ در هر دو بخش صورت پذیرد.

– راه‌حل‌های پیشنهادی

– لزوم تهاجم فرهنگی در بخش «فرهنگ عامه»

برای حرکت‌های فرهنگی در شرایط کنونی دو راه را در شکل کلی می‌توان

پیشنهاد نمود:

۴ – و ای رسول ما هرگز به متاع ناچیزی که به قومی (کافر و جاهل) در جلوه حیات دنیای فانی برای

امتحان داده‌ایم چشم آرزو مگشا و رزق خدای تو بسیار بهتر و پاینده‌تر است.

الف - راه «مسالمت‌آمیز» با فرهنگ بین‌الملل که دفع از یک فرهنگ در حد تألیف و ارشاد و ارائه از طریق هنر و غیره در محدوده ضوابط بین‌المللی و هماهنگ با مجامع جهانی صورت پذیرد به نحوی که اصول مطروحه خدشه‌دار نگردد. این، در ظاهر امر، منجر به حاکمیت دمکراسی بر فرهنگ - یعنی حاکمیت تمایلات و پسند عمومی بر فرهنگ - می‌گردد. براین اساس هر گروه که بتواند با بدست گرفتن مراکز قدرت، شهوات و پسندهای فرهنگی اکثریت را سازماندهی کند، دارای حاکمیت و سلطه بر فرهنگ جهانی می‌گردد.

طبیعی است که با پذیرفتن این روش قبل از ورود به صحنه، شکست نیروهای خودی قابل پیش‌بینی است، چه اینکه همانگونه که نمی‌توان با تشبث به کنفرانس‌ها و نشست و برخاست‌ها در مجامع بین‌المللی حقوق امت اسلامی را استیفاء نمود، هرگز نمی‌توان فرهنگ حقّه آنان را از این راه به ثمر رساند. و پذیرفتن این شیوه جز قربانی کردن فرهنگ الهی بدست خود و با رضایت خود نیست. تصویب اصل «هماهنگ سازی عقاید متافیزیکی ملل عالم» از سوی ابرقدرت‌ها به عنوان یکی از اصول نظم نوین جهانی که علی‌القاعده جز از طریق دمکراسی فرهنگی صورت نخواهد گرفت، در صورت تحقق، به هدم فرهنگ الهی از طریق رجوع به تمایلات اکثریت منجر خواهد شد و این زنگ خطرین است که ما را از پذیرفتن دمکراسی فرهنگی برحذر می‌دارد.

ب - شیوه‌ای که استراتژی‌های اصولی فرهنگی آن، بر «تهاجم» و «درگیری» فرهنگی استوار است و این جدال با توجه به مقدمات عینی و تاکتیک‌های مرحله‌ای می‌تواند در اشکال گوناگونی بروز کند. در این روش باید نیروهای مردمی را بطور مداوم در سطح داخل و بین‌المللی اسلامی و مستضعفین عالم به حضور فیزیکی در صحنه‌های مقابله فرهنگی فراخواند و با

ایجاد هیجان‌ات مداوم عمومی، مجال تحرک را از دشمن سلب نموده و راه را بر نفوذ فرهنگ آنان بست.

— تبّه وجدان عمومی در حفظ ارزش‌های الهی، عامل ایجاد تحرک فرهنگی مکاینزم ایجاد تحرکات عمومی، تبیین درگیری ارزش‌های مادی به ارزش‌های اصولی الهی نهفته به در باطن روح جوامع اسلامی و نیز ارزش‌های مشترک ادیان الهی و حتی ارزش‌های مشترک انسانی و در معرض تهاجم بودن این ارزش‌ها از سوی فرهنگ مادیت به شیوه‌های گوناگون است.

نمونه عینی این مطلب، بیان تعارض دمکراسی فرهنگی با نظام حقوقی مکتب حیات‌بخش اسلام بود که امام راحل «قدس سرّه الشریف» در مسئله سلمان رشدی، آنرا با شیوه‌ای خاص تبیین فرمودند و منشأ تحرک عمومی در جوامع اسلامی — پس از رکود حاصل از پذیرش اضطراری حاکمیت سازمان کفر بین الملل بر جنگ حق و باطل — شدند.

نمونه دیگر آن در شکل مثبت و در نوع حفظ ارزش‌های الهی نه تهاجم به ارزش‌های کفر، تحرکات عمومی شیعی در ایام عزاداری سرور شهیدان حضرت اباعبداللّه «علیه‌السلام» است که دایره مفاسد اجتماعی را بشدت محدود می‌نماید.

قابل توجه است که با پیگیری این شیوه، مرکز درگیری فرهنگی از درگیری داخلی بین مسلمین و جامعه اسلامی به پایگاه اصلی هدایت آن هجوم — یعنی کفر بین‌الملل — منتقل شده و موجب رشد الفت و اخوت اسلامی بین فرق می‌گردد و اصطکاک را از بین فرق مسلمین به درگیری میان آنان و کفار تبدیل می‌نماید.

شایان توجه است که تداوم این حرکت‌های مردمی، که مستمسک‌های حقیقی فراوانی بطور روزمره برای آن وجود دارد می‌تواند پتانسیل عظیمی را در مسیر انقلاب اسلامی ایجاد نماید و توجه جامعه اسلامی را از مسائل کوچک به اینگونه مسائل حیاتی معطوف دارد که پیامد آن در بخش اقتصاد، کنترل مصرف و قهراً کنترل تورّم اقتصادی است.

— جلوگیری از تهاجم به ارزش‌ها از طریق تصرف بنیادین زبان کارشناسی
جلوگیری از تهاجم به اصول انقلاب در رسانه‌های گروهی خودی از طریق زبان کارشناسی، همچنین زبان هنر و بخصوص طنز و کاریکاتور، از دیگر پیشنهاد‌های عملی محسوب می‌شود. قابل تذکر است که در رسانه‌های جمعی داخلی پس از خاتمه جنگ حق علیه باطل، بخشی از برنامه‌های تفریحی در شکل هنر و بخصوص طنز و فکاهی، مصروف تضعیف و تحقیر ارزش‌های انقلاب و اصل نمودن مسائل اقتصادی و بزرگ نمودن نقاط ضعف اقتصادی و حتی تبدیل نقاط قوت به ضعف گردیده و از آن نظر که زبان هنر، ارتباط مستقیم با احساسات عامه دارد، منشأ تغییر عواطف و انگیزه‌ها و رشد نسبی اعتراضات غیرمنطقی عمومی گردیده است.

همچنین رواج تحلیل‌های کارشناسانه در رسانه‌های جمعی با استفاده از ادبیات استعمالی حاکم بر آن، نظیر تقسیم جوامع به «پیشرفته» و «عقب‌مانده» و بکار بردن تعبیری از قبیل «عقب افتاده» و نظایر آن در معانی مادی صرف که احياناً از لسان‌های خودی درباره دوران درخشان هشت ساله جنگ تحمیلی که به حق مظهر پیشرفت و ترقی و تعالی در بسیاری از ابعاد به حساب می‌آید، با ارائه آمارهای یک جانبه کارشناسانه (که جز این هنری هم ندارند) موجب محاکمه علمی انقلاب و نادیده گرفتن دستاوردهای آن می‌شود. بدیهی است

پیدایش نسبی این طرز تفکر کارشناسانه که انقلاب اسلامی را منشأ رکود و عقب افتادگی معرفی می کند، می تواند بر انگیزه های آنان اثر منفی خود را بر جای گذارد.

همچنین تمجید بی رویه و بی حد و مرز از اصطلاح و پیشرفت های مادی جهان کفر در بخش تکنولوژی و تحقیقات و غیره در رسانه های گروهی، موجب شیفتگی عمومی نسبت به آن وضعیت از یکسو و احساس حقارت در قبال عظمت پوشالی آنان از سوی دیگر می گردد، که پیشگیری از این امور از گام های ضروری در مقابله با هجوم فرهنگی جهان مادی است.

- ضرورت پیگیری استراتژی تهاجم نظامی

آخرین راه حل در این قسمت که در حقیقت منتهی الیه تمامی راه ها و از اصول ضروری برای پاسداری از ارزش های الهی انقلاب اسلامی و ارائه آنها به کل جهان است، پیگیری استراتژی «تهاجم نظامی» است، چه اینکه دشمن بهرحال در صورت تسلیم نشدن بدون قید و شرط، ما را تحمل نخواهد کرد و این درگیری را به عنوان راه حل نهایی انتخاب خواهد نمود، مضافاً بر اینکه رهیابی ارزش های یک مکتب به اعماق روح جوامع، جز با نثار خون میسور نیست. برای پی گیری این استراتژی و ایجاد زمینه اجتماعی تحقق آن دو پیشنهاد ذیل را می توان مد نظر داشت:

الف - توجه عملی و عینی بیش از پیش به گسترش «بسیج»؛ چه به فرموده امام عظیم الشان: «اگر بر کشوری ندای دلنشین تفکر بسیجی طنین اندازد، چشم طمع دشمنان و جهانخواران از آن دور خواهد گردید و آلا هر لحظه باید منتظر حادثه باشیم».

ب - پیگیری مانورهای عمومی نظامی که بطور جدی جوانان دلسوخته را آماده مقابله با هر درگیری و تهاجمی می نماید.

- طرق تهاجم فرهنگی ما در بخش فرهنگ خاصه

در این خصوص می‌توان به دو شیوه بر دشمن هجوم برد:

الف - نشان دادن تعارض فرهنگ علمی رایج با تعلقات اصولی جامعه، یعنی اصول ادیان الهی و حاکمیت دین و وحی بر زندگی بشر و آموزش صحیح و متناسب با این تعارض در مقاطع مختلف تحصیلی.

ب - برنامه‌ریزی جهت دستیابی به مبانی جدید «علم اداره» براساس معارف و احکام اسلامی و پی‌ریزی تدریجی فرهنگ و تمدن نوین اسلامی. پیگیری این هدف بدون تردید مشکلات اساسی ما را در درازمدت پاسخگو خواهد بود.

- حسن ختام

آسیب‌های اجتماعی در طول تاریخ از مسایلی بوده که بشر از آن رنج می‌برده و با تمام توان و کوشش، درصدد شناخت و رفع این آسیب‌ها برآمده است.

متأسفانه تاکنون به دلایل فرهنگی، که نقش اصلی را در مسأله آسیب‌شناسی اجتماعی دارد، این مشکل مرتفع نشده است. جهان امروز با تمام پیشرفت‌هایش در زمینه تمدن و تکنولوژی و مدرنیسم، گرفتار آسیب‌های متناسب با آن شده و عاجز از حل و علاج آنان است.

کتاب حاضر تحلیلی نظری و فرهنگی بر پدیده آسیب‌شناسی اجتماعی است که در حقیقت، در قدم اول پردازش صحیح، موجبات ورود در مرحله کاربردی و کارشناسی آن می‌باشد.

اینک که با یاری خداوند متعال و توجّه ائمه هدی «علیهم السلام»، این کتاب در معرض مطالعه، نظرسنجی و داوری خوانندگان عزیز قرار گرفته است،

نگارنده آن را به این امید تقدیم اهل قلم و اندیشه و انصاف می‌کند که او را بر موازین عدالت و نصفت ارزیابی و بررسی کنند و از تذکرات مفید و راهنمایی‌های سازنده و روشنگر خود در مورد سهوها و لغزش‌هایی که احتمالاً ضمن تألیف این نوشتار پیش آمده است به مصداق «ان الجواد قد یکبو» دریغ ننموده تا بتوان از آنها در کامل کردن تحقیق خود در چاپ‌های بعدی این اثر - در آینده - سود جوید.

نگارنده بر خود فرض و لازم می‌داند که از اساتید محترم، خصوصاً دکتر عبدالعلی رضایی و دانشجویان عزیز که در تهیه این کتاب بذل عنایت فرموده‌اند سپاسگزاری کند و مزید توفیقات ایشان و همه خوانندگان عزیز را از ایزد منان مسئلت نماید.

محمد مهدی بهداروند

زمستان ۱۳۷۵ شمسی

۱- تعریف آسیب‌شناسی

- ناهنجاری اجتماعی و عدم موازنه

Pathology از ریشه یونانی از واژه Patho = Path به معنی رنج، محنت، احساسات و غضب و به معنی دانش، شناخت، که در زبان فارسی با معادل پسوند «شناسایی» بکار می‌رود ترکیب شده و دردشناسی و آسیب‌شناسی ترجمه شده است.^۱

Pathology دارای معانی ذیل است:

- آسیب‌شناسی
- مبحث مطالعه علت بیماری
- علائم بخصوص مرض
- علائم غیرعادی هرچیزی
- انحراف از حالت طبیعی
- چیز غیرعادی
- تغییرات حاصله در اعضاء جانور و انسان در اثر مرض.^۲

۱- فرهنگ انگلیسی ۵ جلدی آریانپور

۲- مقدمه ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی - هدایت الله ستوده ص ۲۲

و در نگاهی دیگر، آسیب‌شناسی در لغت به معنای میزان خسارات و ضایعات وارده و مشکلاتی که در هر موضوعی می‌تواند مطرح شود. به عبارت دیگر آسیب یعنی وارد شدن ضایعه‌ای که موجب نقصان گردد و «شناسی» هم به معنای شناخت و درک و شناسایی است.

بنابراین آسیب‌شناسی، یعنی شناخت نقصان و ضایعه و خسارت وارده. اما آسیب‌شناسی در اصطلاح عبارتست از: شناسایی نواقص وضعیتی موجود یا گذشته، متناسب با اهداف از پیش تعیین شده و یا به معنای بررسی نقاط ضعف فرد و جامعه است و یا شناسایی وضعیتی موجود و تشخیص تعادل از عدم تعادل.

بنابراین آسیب‌شناسی یک وضعیتی، همیشه با توجه به شناخت یک وضعیتی مطلوب صورت می‌گیرد و لذا بدون توجه به این مسأله نمی‌توان تعادل را از غیر تعادل تشخیص داد.

۲- ضرورت آسیب‌شناسی (موضوع تحلیل و تحقیق)

- مبارزه علیه حاکمیت موازنه استکباری

بسوی هدف بودن از خصوصیات تمام انسان‌ها و جوامع می‌باشد که آن هدف در شعاع کلی می‌تواند یا توسعه تلذذ و رفاه مادی و یا فراتر از آن، توسعه قرب به خدا و پرستش و تعالی باشد.

توسعه، در هر نظام فکری (الهی - مادی) برای حرکت ضروری است و انسان هم در این حرکت خواهان عدم برخورد با موانع و مشکلات است. لذا همیشه به دنبال شناخت عواملی می‌باشد که سبب کند شدن حرکت می‌گردند و در تبدیل وضعیتی از موجود به مطلوب، نقش جدی را دارا هستند. به عبارت دیگر آسیب‌شناسی، ضرورت حرکت می‌باشد. یعنی حتماً در تغییر و تبدیل

وضعیت، اگر انسان تعلق به وضع پیدا نماید، این، برابری با سکون و عدم حرکت خواهد نمود و توسعه طلبی و حرکت لغو می‌شود. لذا برای دستیابی به توسعه، باید وضعیت را تبدیل نمود و در این تبدیل، هم موانع امکانی و هم موانع انسانی وجود دارد، یعنی در مقابل پس آسیب‌شناسی در سطوح مختلف مطرح می‌گردد. هم در سطح تخصص‌ها وارد می‌شود - به یک معنا در سطح خود انسان (در سطح انسان‌شناسی) و در سطح جامعه (جامعه‌شناسی) - هم در سطح تخصیص مقدرات و امکانات واقع می‌شود و مقیاس‌های هر کدام متفاوت می‌باشد. یعنی گاهی مقیاس آسیب‌شناسی بسیار وسیع است و جامعه را دربر می‌گیرد و گاهی مقیاس او ضیق می‌گردد و محدوده جزئی را در بر می‌گیرد. کما اینکه در محیط محدود خانواده گاهی با آسیب‌شناسی، علت چکیدن آب از سقف را ترکیدگی لوله تشخیص می‌دهد و گاهی آسیب‌شناسی را در حد اسکلت و کیفیت ساختمان انجام می‌دهد این درجه پتانسیل نیرو و اگر بر ساختمان وارد شود، ساختمان دارای استقامت می‌باشد یا خیر؟

۳ - موضوع آسیب‌شناسی

- تغییر موازنه اجتماعی

موضوع آسیب‌شناسی اجتماعی در حقیقت بحث تغییر موازنه است. یعنی همان بحث تعادل و یا عدم تعادل است که در جامعه چه عواملی موجب ایجاد تعادل و یا عدم تعادل و ناهنجاری می‌گردد؟

پس موضوع در حد کلی تحت عنوان موازنه مطرح می‌شود که این موازنه گاهی موازنه درونی و گاهی موازنه بیرونی است. هرگاه موازنه درونی بود، باید ساختار درون نظام را به لحاظ تعادل و یا عدم تعادل مورد بررسی قرار داد. و هرگاه موازنه بیرونی بود، رابطه دو نظام را باید بررسی نمود، یعنی مسائل

اجتماعی نظیر بدحجابی، سرقت، فحشاء، ارتشاء، اختلاس و بزهکاری و... که در درون نظام صورت می‌گیرند، این‌ها در حقیقت بحث عواملی است که در درون نظام مطرح می‌شوند که به وسیله شاخصه‌هایی ارزیابی صورت گرفته و عنوان می‌شود که جامعه دچار ناهنجاری است.

گاهی بحث موازنه دو نظام مورد بررسی قرار می‌گیرد (نظام اسلامی در برابر نظام استکباری). در اینجا مسائل فراتر از مسائل درون نظام می‌باشند زیرا موازنه درونی همیشه از موازنه بیرونی نظام تبعیت می‌نماید. یعنی هرگاه در ارتباط با نظام‌های مقابل بتوان در موضع برتری قرار گرفت، به لحاظ ابزارهای انتقال قدرت، اطلاع و ثروت، حتماً نظام جامعه در موضع برتری واقع می‌شود و موازنه درونی نظام به تبع موازنه بیرونی نظام شکل می‌گیرد. پس هرگاه در جامعه مشاهده می‌شود که آمار بزهکاری و جرم و اخلاق رذیله در حال رشد و گسترش است، حتماً در موازنه بیرونی، جامعه دچار ضعف و کاستی گردیده است. به عنوان مثال در زمان جنگ تحمیلی به وضوح دیده شد قیمت نفت در بازار به ۷ دلار رسید ولی ایران با یک موضع‌گیری محوری - حمله به بندر الاحمدیه - توانست شریان مادی غرب را ضربه‌پذیر نماید و تعادل اقتصادی را به نفع خویش عوض نماید و قیمت هر بشکه نفت را به ۴۰ دلار برساند و ایران در شرایطی قرار گرفت که غرب حاضر شد تمام شرایط وی را بپذیرد و پای میز مذاکره قرار بگیرد. (این در موازنه بیرونی) و درست در مدتی که ایران مورد اصابت موشک‌های دوربرد واقع می‌شد بدحجاب‌ها و معاندین هم در همان شرایط دچار احساس قدرت می‌شدند و عده‌ای از دوستان نظام را کتک می‌زدند. ولی پس از اینکه ایران در موضع برتری قرار گرفت، معضلات درونی و اعتراض‌ها کمتر شد.

پس موازنه همیشه تابع روابط کلان خود می‌باشد زیرا روابطی حاکم بر موازنه وجود دارد که با تغییر آنها می‌توان موازنه درونی را هم تغییر داد. بنابراین موضوع آسیب‌شناسی، موازنه می‌باشد و در این موضوع که موازنه و تعادل و عدم تعادل است دو محور اصلی را باید مد نظر گرفت:

۱ - بیم و ترس اجتماعی در جامعه

۲ - امید و رجاء اجتماعی

هرگاه جامعه و اجتماع در موضع برتری قرار گیرد، امید اجتماعی حول محور نظام برتر شکل می‌گیرد و از موضع ضعف دور می‌شود. و ترس نسبت به خود نظام و هیمنه نظام ایجاد می‌شود (در درون و بیرون) و علاوه بر ترس دولت‌ها از نظام برتر، در درون نظام برتر هم رعایت قانون بیشتر می‌شود. پرهیز از جرم شدت پیدا می‌کند و جرم کمتر واقع می‌شود و ترس نسبت به رعایت قوانین ایجاد می‌شود.

۴ - هدف آسیب‌شناسی

- توسعه تکامل و عدالت و آزادی

اصولاً آسیب‌شناسی، به دنبال ایجاد زمینه‌سازی جهت نیل به مقصد مطلوب جامعه می‌باشد و به تعبیر دیگر، هدف اول رفع موانع و مشکلات و ضایعات وارده احتمالی و معضلات است و هدف دوم تبیین این مطلب که علت پیدایش آنها چیست؟

پس هدف اول شناسایی آسیب و هدف دوم شناخت علت‌های آسیب که با برآورده شدن این دو هدف زمینه رفع آسیب‌ها و ارائه راه‌حل‌های مفید فراهم می‌شود. لذا می‌توان گفت که: هدف اصلی آسیب‌شناسی، رشد و توسعه - ارتقاء جامعه از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب - می‌باشد یکی از

هدف‌های آسیب‌شناسی، شناخت مراحل رشد است که در بحث تبدیل وضعیت، موضوعیت پیدا می‌نماید و خاتمه این که بالاترین هدف، توسعه تکامل است (خواه مادی یا الهی) ولی غایت آسیب‌شناسی، توسعه تکامل و عدالت است که در بالاترین اهداف مطرح می‌شود.

بنابراین بدون توجه و شناسایی این اهداف در آسیب‌شناسی، نمی‌توان در جامعه تبدیل وضعیت را ایجاد نمود.

۵- اصول موضوعه در آسیب‌شناسی

آنچه که باید در مبحث آسیب‌شناسی اجتماعی مورد تعریف و تبیین جدی قرار گیرد، واژه‌های انسان و جامعه و اجتماع و دیدگاه‌های مختلف پیرامون آن می‌باشد. زیرا عدم تعریف واژه‌های موردنظر، سبب خواهد گردید که نتوانیم به طور صحیح به مسأله آسیب‌شناسی اجتماعی پرداخته و از واژه آسیب تعریف صحیحی ارائه بدهیم.

ارتباط تعاریف با همدیگر از نقاط حساس این مبحث می‌باشد که آثار و تبعات آن در عینیت، جهت مقابله با موانع و مشکلات و ضایعات در مسیر تکامل به خوبی انعکاس پیدا می‌نمایند. هماهنگی این تعاریف علاوه بر مرتبط بودن آنان با هم از نقاط قابل دقت دیگر است که نتیجه آن، ارائه معادلات صحیح در رفع موانع خواهد بود.

۵/۱- تعریف انسان

انسان‌شناسی یا اومانیزم «Humenism» عبارت از نوعی تلقی صاحب متکب از موجودی به نام انسان (براساس جهان‌بینی‌اش) است که چیست؟ «انسان‌شناسی» نوع شناختی است که در یک مکتب از «انسان» هست، نه اصطلاح علمی خاص انسان‌شناسی. هر کس انسان را بر اساس جهان‌بینی‌اش می‌شناسد و هر مکتبی انسان را به نوعی تلقی می‌کند. یکی انسان را «حیوانی

مادی» می‌بیند و دیگری او را «حیوانی خدایی»، هر مکتبی صفتی به او می‌دهد: ایده‌آل‌ساز، ناطق، اقتصادی، ابزارساز، متکامل و آزد. پس در «انسان‌شناسی» مراد و مقصود تعریف، معنی و حقیقت انسان در تلقی فلسفی و اعتقادی است، نه واقعیت موجود آن در علوم، از قبیل: فیزیولوژی، پسیکولوژی، بیولوژی و... مقصود «حقیقت نوعی انسان» است.

پیرامون تاریخ اومانیسم باید گفت: ابتدا اومانیسم از یونان است و بعد در قرن ۱۲ و ۱۳، انسان‌شناسی یا اومانیسمی به وجود می‌آید که رنسانس را پایه‌گذاری می‌کند. رنسانس، نهضتی است علیه فلسفه اسکولاستیک و به سود بازگشت به اومانیسم.

پس اومانیسم ابتدا در یونان و روم قدیم است، و قرون وسطی دوران ضد اومانیستی است تا دیگر بار رنسانس، اومانیسم تجلی می‌کند و بعد تا قرن بیستم رشدش را ادامه می‌دهد.

مکتب‌های اومانیستی عبارتند از: رادیکالیسم و اومانیسم در غرب و اومانیسم در شرق.

مسأله انسان، مسأله بی‌نهایت مهمی است. تمدن امروز مبنای مذهب خود را بر اومانیسم گذاشته، یعنی «اصالت انسان» و انسان‌پرستی.

برای تعریف انسان می‌توان از فلسفه خلقت شروع کرد و سپس بر اساس آن، تعریف صحیحی از انسان داد. در اسلام انسان، امانتدار خدا و خویشاوند او در روی زمین و دارای دو بُعد است یکی پستی «حماء مسنون» یا گل متعفن و دیگری «جهش به سوی خدا».

آنچه طبق فلسفه انسان در اسلام می‌باشد، این است که انسان موجودی است دو بُعدی که باید مذهبی داشت باشد. دو بُعدی که به طور مداوم در دو جهت متناقض، نیرو بر این جامعه انسانی و بر روح انسان وارد نماید تا انسان

همیشه به طور متعادل بماند، و این مذهب اسلام است، که در آن انسان در برابر خدا دلیل نمی‌شود، چون او همکار خداوند و دوست و امانتدار و خویشاوند او در زمین است؛ تعلیم‌یافته خدا و مسجود همه فرشتگان خداوند است و انسانی دو بُعدی با چنین مسئولیتی را دینی لازم است که او را به آخرت‌گرایی صرف یا دنیاگرایی مطلق، منحرف نکرده و همواره به حال تعادل نگه دارد. یعنی یک دین دو بُعدی لازم است تا مسئولیت بزرگ بشر را تحقق بخشد.

تصویر وجودی انسان در رادیکالیسم این است که انسان موجودی است دارای یک وجدان اخلاقی اصیل که از سرشت ذاتی انسان سرچشمه می‌گیرد و اقتضای طبیعت انسانی وی است. تکیه بر طبیعت انسانی «Nature Humaine» و نیز وجدان اخلاقی «Conscience» شالوده اساسی و ثابت اومانیسزم بی‌خدای غرب در این عصر است.

انسان به عنوان عالی‌ترین و کامل‌ترین موجود جهان دارای دو نوع زندگی است که بررسی و شناخت آنها توسط دو علم جداگانه صورت می‌گیرد. یک نوع از زندگی انسان عبارت از: رفتارها، خصوصیات و حالات فردی و شخصی او، است که توسط علم انسان‌شناسی مورد دقت و بررسی قرار می‌گیرد و نوع دیگر، همان زندگی اجتماعی و گروهی انسان است که با علم جامعه‌شناسی شناخته می‌شود. البته موضوع علم جامعه‌شناسی امری فراتر از زندگی اجتماعی انسان هاست زیرا در سطح جامعه علاوه بر رفتارهای جمعی انسان‌ها، مسائل دیگری نیز وجود دارد که علم جامعه‌شناسی باید پیرامون آنها نظر دهد، اما در هر صورت عمده‌ترین مباحث جامعه‌شناسی همان مباحثی است که در جهت علت‌یابی و تفسیر زندگی و رفتارهای اجتماعی انسان‌ها طرح می‌شود.

در همین راستا قبل از دقت بیشتر پیرامون زندگی اجتماعی انسان و دیگر مسائل قابل طرح در مورد جامعه بهتر است ابتدا در مورد خود علم

جامعه‌شناسی، یعنی ابزاری که به وسیله آن خصوصیات اجتماعی انسان‌ها را بررسی خواهیم کرد، مطالبی بیان شده و ویژگی‌های کلی این علم در نظر ما تشریح گردد.

جامعه‌شناسی، علمی است متأثر از جهان‌بینی و دیدگاه‌های فلسفی، که قدرت شناخت جامعه از ابعاد گوناگون را به ما عطا کرده و امکان علت‌یابی و آسیب‌شناسی پدیده‌ها و مسائل اجتماعی و ارائه راه‌حل برای توسعه بیشتر جوامع را فراهم می‌سازد.

این علم نه تنها با فلسفه و جهان‌بینی، بلکه با بسیاری از علوم اجتماعی دیگر در ارتباط است.

انسان یک موجود دارای اراده و اختیار است که قدرت پیمودن راه حق و شکر کردن خداوند سبحان و طی کردن راه باطل و کفران حق را داراست. در آیات اول سوره «دهر» پیرامون خلقت انسان چنین می‌خوانیم که: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا - إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». یعنی ما انسان را از نطفه ممزوج و مخلوط خلق کردیم که بیازمائیم او را پس او را شنوا و بینا گردانیدیم - بدرستیکه ما او را به راه راست هدایت کردیم حال یا شاکر است یا ناسپاس.

در این آیات، به آزمایش و امتحان انسان و قدرت شکرگزاری یا ناسپاسی او اشاره گردیده است که چنین امری تنها با داشتن اراده و اختیار ممکن است؛ البته اختیاری که با شنوائی و بینائی و علم و آگاهی همراه باشد. بنابراین چون انسان برای امتحان شدن و تکامل یافتن خلق شده و لازمه این امتحان و تکامل، داشتن اراده و اختیار است، تعریف انسان نیز بر همین اساس مشخص می‌شود

که «انسان یک موجود مختار و آگاه است»، مختار است و می‌تواند هر یک از راه‌های حق یا باطل را که خواست انتخاب کند و آگاه است نسبت به اینکه آثار و عواقب انتخاب هر یک از این راه‌ها چیست؟

البته بحث دقیق‌تر اختیار و حد و حدود آن و تفاوت آن با جبر و تفویض در اینجا بصورت اجمالی مطرح می‌گردد که برای تعریف انسان باید از پارامتر اختیار و آگاهی استفاده کرد.

بنابراین انسان موجودی مختار و آگاه است که قادر به پیمودن دو راه مختلف و پیگیری دو هدف متضاد بوده و به آثار و عواقب پیمودن هر یک از این راه‌ها هم حداقل بصورت اجمالی آگاه است و می‌داند که پایان یک راه، به خیر و سعادت و راه دیگر به رنج و شقاوت منتهی خواهد شد، و اگر غیر از این باشد، امتحان شدن و آزمودن او ممکن نخواهد بود، زیرا موجودی که قدرت انتخاب راه‌های مختلف را ندارد و یا از آثار و عواقب انتخاب هر راه آگاه نیست، چگونه مورد امتحان و آزمایش قرار خواهد گرفت؟

ضمناً در همین قسمت باید به بحث فطرت و گرایش‌های درونی انسان هم اشاره شود که این موجود مختار و آگاه، یک نحو کشش و گرایش درونی بسمت پیمودن راه حق دارد که البته این گرایش به آن اندازه نیست که قدرت اختیار و انتخاب او را زیرسؤال برده و او را به پیمودن راه حق مجبور سازد، بلکه این گرایش به اندازه‌ایست که اجمالاً پیمودن مسیر حق را برای او آسان‌تر و راحت‌تر نموده و حرکت در مسیر باطل را مقداری سخت‌تر می‌سازد. این امر یعنی نیروی فطرت و گرایش‌های درونی در اوائل امر یعنی دوران کودکی و نوجوانی، قوی‌تر بوده و فریاد آن رساتر است؛ حتی بسیاری از کودکان اگر از سوی پدر و مادر یا محیط اجتماعی به انحراف کشانده نشوند بر همان طریق فطرت خویش باقی می‌ماند. اما به هر حال نیروی فطرت می‌تواند به مرور،

توسط عوامل قدرتمند بیرونی کمرنگ می‌شود و بالاخره به سردی و خاموشی گراید.

- ابعاد وجودی انسان

برای شناخت بیشتر و کامل‌تر انسان باید ابعاد وجودی مختلف او را معین نمود و ارتباط این ابعاد با یکدیگر را مشخص ساخت تا در نهایت روشن شود که انسان بعنوان یک موجود مختار، آگاه و دارای گرایش‌های فطری چند بُعد و چند نوع فعالیت و تحرک دارد و هر دسته از فعالیت‌های خود را چگونه انجام می‌دهد؟

در همین رابطه باید توجه داشت که انسان بصورت کلی دارای سه بُعد است که این سه بعد عبارتند از: انگیزه، علم و عمل یا مهارت (قدرت بدنی) انگیزه.

- انگیزه

اولین بعد وجودی انسان که شاید بدون ارتباط با روح او نباشد، بُعد انگیزه و اراده انسانی است. تغییر و تحولاتی که در این بُعد از وجود انسان روی می‌دهد سبب شدت یا ضعف اولیه انگیزه او می‌گردد. عبارت دیگر، تصمیم‌گیری و اقدام برای انجام کارها و پشتکار داشتن و جدی بودن در فعالیت‌های ناشی از انگیزه و اراده انسان بوده و با آن در ارتباط است. به همین دلیل تأثیرات هرگونه تغییر و تحولاتی که در انگیزه صورت می‌گیرد، فوراً در آن امور منعکس می‌شود. به هر حال این که همگان دارای انگیزه هستند، یک بعد از وجود انسان است؛ به نحوی که هیچ انسان بدون انگیزه و اراده‌ای یافت نمی‌شود و تفاوت در انگیزه هاست که سبب می‌گردد، هر انسانی چیزی را طلب کند و انجام کار خاصی را اراده کند.

- حاکمیت اختیار بر انگیزه

نکته مهمی که در این قسمت باید مورد دقت قرار گیرد، این است که انگیزه و اراده انسان تحت سلطه خود او بوده و بدست خودش شکل می‌گیرد. یعنی اینگونه نیست که یک نفر انگیزه انجام کاری را بدون اینکه خودش بخواهد پیدا کند و بعد اقدام به انجام آن کار نماید. البته بحث‌هایی مطرح است که مثلاً یک نفر نسبت به یک کار خاصی استعداد بیشتری دارد و دیگری دارای استعداد کمتری است، یا اینکه علاقه و محبت یک کار خاص در قلب یک نفر وجود دارد، حال آنکه دیگری از همان کار متنفر است، اما هیچکدام از این مطالب دلیل بر آن نیست که انگیزه و تصمیم‌گیری‌های انسان بدست خودش نبوده و اختیاری و آزادانه صورت نمی‌پذیرد، خصوصاً با توجه به اینکه، حتی پس از اتخاذ یک تصمیم هم، انسان می‌تواند از آن صرف‌نظر کرده و تصمیمی کاملاً متضاد با تصمیم قبل اتخاذ نماید.

بنابراین انگیزه و اراده انسانی تحت سلطه انسان است و اختیار وی بر این بعد حاکم می‌باشد، به نحوی که هرگاه اراده کرد، تصمیمی را که بر اساس یک انگیزه خاص گرفته کنار می‌گذارد و به سراغ یک تصمیم جدید که متناسب با یک انگیزه دیگر است می‌رود. به عبارت دیگر، از آنجا که نیروی اختیار، حاکم بر کل وجود انسان و ابعاد مختلف آن است و انگیزه هم یکی از ابعاد وجودی انسان است، بنابراین نیروی اختیار، حاکم بر انگیزه و تغییرات آن است. یعنی حتی شدت و ضعف انسان برای انجام کارهای مختلف هم اختیاری است و این خود انسان است که انگیزه‌اش را برای انجام یک کار تقویت کرده و یا سست می‌نماید. اگر چه تقویت کردن یا ضعیف ساختن انگیزه هم بدون دلیل صورت نگرفته و انسان همیشه بخاطر مواجه شدن با یک مشکل یا احساس ضرورت بیشتر کار است که انگیزه خود را تغییر می‌دهد، در عین حال، خود

این مطلب که چه عواملی بر روی انگیزه‌های انسان مؤثر بوده و سبب تغییر انگیزه یک فرد می‌شوند بحث مستقلی است که باید در قسمتی جداگانه مورد دقت قرار گیرد.

خلاصه مطلب اینکه، انگیزه انجام یک کار و تشدید آن بصورت اختیاری، توسط خود انسان صورت می‌گیرد و هیچگاه جبری و غیر اختیاری نبوده و حتی تحت تأثیر مستقیم عوامل بیرونی هم قرار نمی‌گیرد. یعنی جدیت و پشتکار بیشتر را هم، جز از طرق خاصی که سبب ایجاد زمینه تصمیم‌گیری فرد نسبت به داشتن جدیت و پشتکار بیشتر می‌شود، نمی‌توان ایجاد کرد. پس انگیزه، شدنی نیست و اگر فرد انگیزه انجام کاری را نداشته باشد، جز با استفاده از عوامل و زمینه‌هایی که او را تشویق به داشتن انگیزه، برای انجام آن کار می‌نماید، از راه دیگری نمی‌توان در او ایجاد انگیزه کرد.

همانطور که بیان شد عوامل تشویق و تحریک هر فرد، برای پیدا کردن انگیزه انجام یک کار و یا تشدید انگیزه‌اش، متناسب با موضوعات مختلف و انسانهای مختلف، متفاوت است. حتی متفاوت بودن خود انسان‌ها در این زمینه نیز امری اختیاری است که در اینجا بدلیل پیچیده نشدن بیشتر بحث، از طرح آن خودداری می‌کنیم.

– ارتباط انگیزه با دیگر ابعاد وجود انسان

در تبیین ارتباط انگیزه با ابعاد دیگر وجود انسان، بهتر آن است که ابتدا ارتباط انگیزه با اختیار – که اصلی‌ترین عامل فعالیت انسان است – روشن شود تا دیگر ارتباطهای انگیزه، بهتر شناخته شوند.

در همین رابطه بیان شد که اختیار عبارت از: نیروئی است که انسان به کمک آن به سنجش و بررسی راه حق و باطل پرداخته و سپس با توجه به

تمامی مسائل و آگاهی از عواقب و آثار انتخاب هر یک از این راه‌ها، یک راه را انتخاب کرده و در آن مسیر حرکت می‌نماید. البته این نکته قابل انکار نیست که انسان‌هایی هم وجود دارند که گاهی در این مسیر و گاهی در مسیر دیگر حرکت می‌کنند. اما واقعیت این است که این دوگانگی نیز نحوه‌ای خاص از پیمودن و انتخاب مسیر باطل است و آلا انسانی که مسیر حق را انتخاب کرد، دلیلی ندارد که گاهی هم در مسیر باطل حرکت نماید، بنابراین اختیار، عامل و ابزار انتخاب راه حق یا باطل است که این انتخاب، سرنوشت نهائی انسان‌ها را نیز مشخص می‌نماید.

پس از این انتخاب اولیه، هرگونه انتخاب دیگری که در درون یک مسیر و نسبت به نحوه پیمودن آن راه و دیگر جزئیات آن صورت می‌گیرد، انگیزه نام دارد. یعنی برای مثال یک انسان اختیار کرده است که موحد باشد و در مسیر حق طی طریق کند؛ حال برای پیمودن راه حق به یکسری فعالیت‌ها دست می‌زند که انجام این فعالیت‌ها احتیاج به یک ارزیابی و تصمیم‌گیری ثانویه دارد که این ارزیابی و تصمیم‌گیری‌ها توسط انگیزه صورت می‌گیرد. یعنی این انگیزه یک مسلمان است که او را به نماز خواندن، تلاوت قرآن و دیگر عبادات با یک کم‌وکیف مشخص و می‌دارد. بر همین اساس، مسلمانی که خوب و زیاد نماز می‌خواند، انگیزه‌ای قوی برای نماز خواندن دارد و مسلمانی که خدای نخواستہ نسبت به انجام یک وظیفه واجب خود، کوتاهی می‌کند در آن مورد انگیزه‌اش سست و ضعیف است.

بنابراین انگیزه عبارت از: انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی است که در چارچوب و درون یک انتخاب و تصمیم‌گیری بزرگتر یعنی اختیار، صورت گرفته و جزئیات طی طریق حق یا باطل را مشخص می‌سازد. بعبارت دیگر هرگاه انسان در حال ارزیابی و انتخاب مسیر حق یا باطل است، نیروی اختیار

خود را بکار می‌گیرد، ولی هرگاه به ارزیابی و انتخاب جزئیات یکی از این مسیرها می‌پردازد، انگیزه خود را شکل داده و معین می‌سازد.

براین اساس، ممکن نیست که انگیزه‌های یک انسان، مجموعاً با اختیار اولیه او ناهماهنگ باشند، بلکه همیشه یک نحو هماهنگی و تناسب بین انگیزه‌ها و اختیار وجود داشته و انگیزه‌ها تابع اختیار می‌باشند. یعنی انسانی که مسیر حق را اختیار کرده، تلاش می‌کند تا در پیمودن این مسیر نیز با انگیزه سالم به انتخاب جزئیات مناسب پرداخته و از پیدا شدن انگیزه سوء در وجود خود جلوگیری نماید. اگرچه این امر بسیار دشوار بوده و احتیاج به حساسیت زیاد و دقت فراوان دارد تا اینکه تک‌تک تصمیم‌گیری‌هایی که در مواضع و مواقع مختلف انجام می‌شود، همگی برای رضای خدا و در مسیر حق باشد.

بدین ترتیب رابطه اختیار و انگیزه، یک رابطه یک‌طرفه است و انگیزه‌ها به تبع اختیار شکل می‌گیرند. یعنی انسانی که به مبدأ و معاد و دیگر حقائق جهان ایمان آورده، به هر نسبتی که ایمان خود را تقویت کند، انگیزه‌هایش نیز سالم‌تر خواهند بود و به هر نسبتی که ایمانش ضعیف باشد، انگیزه‌های سوء، در وجود او بیشتر یافت خواهند شد و چنانچه اختیار خود را به سمت کفر و شرک کشانده باشد، انگیزه‌هایش فاسدترین انگیزه‌ها و تصمیم‌گیری‌هایش، شیطانی خواهد بود.

برای تبیین رابطه انگیزه با علم و عمل - که دو بعد دیگر وجود انسان هستند - بهتر است پس از ارائه توضیحاتی پیرامون علم و عمل، این رابطه مورد دقت قرار گیرد. اما به هر حال، این نکته را می‌توان در این قسمت بیان داشت که چون انگیزه انسان، عامل تصمیم‌گیری و اقدام او به انجام یک کار است و هیچ حرکت و فعلیتی بدون تصمیم‌گیری آغاز نخواهد شد، انگیزه‌ها تأثیر فراوانی بر دیگر ابعاد وجودی انسان داشته و از نقش فراوانی در همه امورات انسانی برخوردار

خواهند بود. به عبارت دیگر هر نوع علم و عملی پس از پیدایش یک انگیزه حاصل خواهد شد.

— علم

دومین بُعد وجود انسان، بعد علم و ادراک اوست که پس از انگیزه مطرح می‌شود. در این مورد هم ابتدا باید توجه داشت که علم و ادراک داشتن انسان، در یک حد اجمالی، قابل انکار نیست زیرا اگر انسان علم و آگاهی نداشته باشد، مکلف هم نبوده و در قبال تصمیماتی که می‌گیرد، مسئولیتی نخواهد داشت. حال آنکه در بحث اختیار، روشن شد که انسان در قبال انتخاب‌ها و تصمیماتش مسئول است و هرگاه جهت حق یا باطل را انتخاب کرده و به شکرگزاری یا کفران نعمت‌های خداوند پردازد، نسبت به این کارهایش پاداش گرفته و یا مؤاخذه خواهد شد. بدیهی است که در این صورت یک مرحله از شناخت و علم نسبت به این مسائل نیز باید به انسان اعطا شده باشد تا اعطای پاداش و یا مؤاخذه معنا پیدا کند. بنابراین ناچار باید پذیرفت که انسان همیشه در یک سطح از علم و اطلاع است و مناسب با همان سطح هم نسبت به تصمیماتی که می‌گیرد مسئول می‌باشد.

ضمناً این نکته هم روشن است که علم و اطلاع انسان رشد کرده و در یک سطح باقی نمی‌ماند، زیرا مسئولیت‌های انسان همواره بیشتر و دقیق‌تر می‌شود و این مسئولیت‌ها به علم بیشتر و دقیقتری احتیاج دارد. یعنی توقعاتی که انسان از یک فرد چهل یا پنجاه ساله دارد، هیچگاه از یک کودک ده یا پانزده ساله نخواهد داشت.

— ابزارهای درک انسانی

از آنجا که انسان هنگام تولد، علم و اطلاعاتی از جهان و اشیاء آن ندارد، خداوند یک سری ابزارهای ادراک به او اعطا فرموده تا با بهره‌گیری از این ابزار از وضعیت جهان و اشیائی که در اطرافش وجود دارند، کسب اطلاع کند و علم و آگاهی خود را تکمیل‌تر نماید. شکی نیست که تعداد و وضعیت ابزار درک انسان، متناسب با تعداد و سنخ موضوعاتی است که در جهان خارج وجود دارند و هر یک از این ابزار، برای درک خصوصیات یک دسته از آن موضوعات بکار گرفته می‌شوند و اما تعداد این ابزار و نحوه ادراک و موضوعاتی که بوسیله این ابزار آنها شناخته خواهند شد، عبارتند از:

الف: قلب

از جمله ابزار درک انسانی، قلب است که شریف‌ترین و حسّاس‌ترین عضو بدن بوده و با حیات و مرگ انسانی ارتباط مستقیم دارد. این ابزار وسیله‌ای برای درک حالات و روحيات است که انسان به کمک آن حال و روحیه خود و دیگران را درک می‌کند. اگر در بین انسان‌ها محبت و شادی، خشم و غضب، کسالت و نشاط و حالات دیگری وجود دارد درک آنها با قلب صورت می‌گیرد. این قلب است که گرمی محبت را احساس می‌کند از بی‌وفائی و دشمنی رنجیده و آزرده می‌گردد و قطرات اشکی که از چشم سرازیر می‌شود به سبب متأثر شدن قلب از یک موضوع بسیار تلخ یا شیرین است.

بنابراین موضوعاتی که قلب با آنها سر و کار دارد، حالات، روحيات و تعلقات انسان‌هاست که با وسیله دیگری قابل درک نیستند. انسان با حواس خود نمی‌تواند شادی و نشاطی را که از یک اتفاق خوب پیدا شده درک کند و با عقل خود قادر به درک و فهم ناراحتی و کسالت خویش نیست، زیرا اینها موضوعاتی است که با قلب ادراک می‌شوند. به عبارت دیگر موضوعاتی که

قلب با آنها سروکار دارد مادی نیستند، بلکه شاید بتوان گفت حالات و تعلقات انسانی موضوعاتی معنوی هستند که قلب با درک و فهم آنها، با عالم ملکوت ارتباط برقرار می‌کند. البته روشن است که حالات و تعلقات الهی تنها مربوط به علم ملکوت است و انسانی که خود را بنده می‌بیند دارای حالات و تعلقات ملکوتی است و آلا حالات کفار که یک حالت شیطانی بیش نیست، نمی‌تواند به عالم ملکوت مربوط باشد.

در هر صورت قلب یکی از ابزار درک انسان است که بوسیله آن موضوعات غیرمادی و حالات و تعلقات شناخته شده و علم و آگاهی انسان افزایش می‌یابد. فردی که ایمان به مبدأ و معاد می‌آورد با قلب خود محبت الهی و شیرینی بندگی را درک می‌کند و فردی که کفر می‌ورزد در قلب خود یک نحو تکبر و خودبینی احساس می‌کند که ثمره آن دنیاطلبی و تحقیر دیگران است.

البته واقعیت این است که توصیف قلب و نحوه ادراک و موضوعاتی را که درک می‌کند، بسادگی ممکن نیست زیرا در روایات اسلامی از قلب بعنوان «عرش الرحمان» یاد شده و از سوی حضرت حق اینچنین توصیف گردیده که «لایسعی أرضی ولا سمائی بل یسعی قلب عبدی المؤمن»^۱، حال چه کسی توان آنرا دارد که عرش الهی را توصیف کرده و ظرفی را که از آسمان و زمین وسیع‌تر است، تعریف نماید؟ علاوه بر اینکه در بعضی از روایات هم اشاره گردیده که قلب انسان، دارای دو چشم و دو گوش ملکوتی است که اگر آنها باز شود، انسان قادر به درک و فهم عالم ملکوت است. واقعاً ما چه ادراکی از این قلب داریم تا آنها را بصورت کلماتی چند روی کاغذ بیاوریم؟

ولی به هر حال، بطور خلاصه می‌توان در مورد قلب این نکات را یادآور شد که: قلب یکی از ابزار درک انسانی است و علم انسان از طریق این ابزار افزایش می‌یابد. انسان از طریق فعالیت‌های قلبی است که می‌تواند پیام‌های محبت و دوستی و یا غضب و ناراحتی دیگران را درک کند و از حالات خود و دیگران مطلع شود. بدیهی است که این امر، یعنی حالات و تعلقات انسان‌ها نسبت به امور مختلف، خود از مسائل مهم و اساسی است که بعداً در طبقه‌بندی ادراکات به اهمیت این دسته از ادراکات قلبی و اهمیت موضوعاتی که توسط قلب درک می‌شوند، اشاره خواهد شد.

ب: ذهن

دومین ابزار درک و فهم انسانی ذهن است که توسط این ابزار نیز یک سری از موضوعات خاص که بیشتر نظری و انتزاعی هستند شناخته شده و درک می‌شوند. برای مثال انسان به وسیله ذهن خود، قوانین حاکم بر جهان و طبیعت را شناخته و با محاسبات ریاضی و نتایج آنها آشنا می‌گردد. ذهن انسان است که قدرت تحلیل نظری - پدیده‌های مختلف را داشته و علل آنها را مورد دقت و بررسی قرار می‌دهد و خلاصه به کمک ذهن است که انسان می‌تواند وقایع و حوادث مختلف را با یکدیگر جمع‌بندی کرده و نتیجه آنها را مشخص و یا پیش‌بینی نماید.

بعبارت دیگر ذهن ابزاری است که به وسیله آن، انسان با «علم قوانین» یا «عالم مثال» - که در برگزیده نقشه‌ها و قوانین اشیاء و موضوعات مختلف جهان است - ارتباط برقرار کرده و قانون یا نقشه موضوعات و مسائل را درک می‌کند و بدین ترتیب زمینه اعمال و فعالیت‌های عینی را فراهم می‌آورد. درست مثل انسانی که قبل از مسافرت یک نقشه کامل از مسیر مورد نظر خود انتخاب

کرده و سپس با بهره‌گیری از آن نقشه حرکت خود را آغاز نموده و براساس همان نقشه جلو می‌رود تا به هدف خود برسد. در این رابطه تفاوتی نمی‌کند که این نقشه از قبل وجود داشته و فرد فقط آنرا یاد بگیرد یا اینکه نقشه‌ای وجود نداشته و فرد با یک دقت و کلی‌نگری، نقشه و برنامه‌ای برای حرکت خویش تهیه کرده و سپس از آن استفاده نماید، زیرا در هر صورت دستیابی به نقشه مسیر، بعنوان یک موضوع کلی و نظری یا بعنوان قانون حرکت، وظیفه ذهن است و قبل از آغاز حرکت ذهن باید این وظیفه را انجام داده و مسیر حرکت را مشخص نماید.

بنابراین همانطور که قلب، حالات و روحیات انسان‌ها و انگیزه و تعلق آنها را در هنگام اقدام به یک عمل درک می‌کند، ذهن هم نقشه و برنامه و قانون کلی حاکم بر فعالیت‌ها را مشخص ساخته و با تخمین و گمان به پیش‌بینی نحوه انجام فعالیت پرداخته و نتیجه آنها را ارزیابی می‌نماید. بدین ترتیب ذهن، محل و جایگاهی برای انباشته شدن اطلاعات است اما این توان را داراست که این اطلاعات را زیر و رو کرده و کنار یکدیگر قرار دهد تا نتایج جدید حاصل شود و اطلاعات و قوانین جدید بدست آید. علم و اطلاعاتی که از طریق ذهن برای انسان حاصل می‌شود آنقدر گسترده و وسیع است که امروزه اگر انسان سالیان طولانی هم به تعلیم و تعلم علوم نظری و قوانین حاکم بر طبیعت مشغول شود باز هم نمی‌تواند تمامی این علوم و اطلاعات را فرا گرفته و آنها را در ذهن خود جای دهد، اما به هر حال این امکان وجود دارد که انسان در یک یا چند رشته محدود به تحصیل پرداخته و با کسب اطلاعات مورد نظر، علم و آگاهی خود را افزایش دهد؛ ارزش و اهمیت اطلاعات نظری که بوسیله ذهن درک می‌شود نیز بسیار زیاد است که در این مورد هم بعداً بحث خواهد شد.

- ج: حس

حس ابزار دیگری است که انسان بوسیله آن قادر به جمع‌آوری علم و آگاهی بیشتر است که اهمیت و حساسیت و نقش بسیار زیاد آن در زندگی انسانی بر کسی پوشیده نیست. انسان بوسیله حس، با جهان خارج تماس گرفته و با رنگ و بو و استحکام و صدا و طعم اشیاء آشنا می‌شود. جایگاه حواس انسان بگونه‌ایست که تقریباً تمامی ارتباطات یک انسان با طبیعت و اشیاء مادی از طریق آنها صورت گرفته و حتی مقدمات بسیاری از ادراکات ذهنی هم بوسیله حواس فراهم می‌شود. برای مثال: هنگامی که انسان با چشم خود تغییر و تحولات زمین و خورشید و دیگر ستارگان را می‌بیند کم‌کم به این فکر فرو می‌رود که نحوه ارتباط اینها با یکدیگر را درک کرده و قوانین حاکم بر حرکت آنها را دریابد؛ یا زمانی که رنگ‌های متفاوت اشیاء را مشاهده می‌کند درصدد شناختن علت این تفاوت‌ها برآمده و بدنبال کشف قوانین نور و انواع رنگ‌ها می‌رود و خلاصه با حس کردن ظاهر موضوعات به فکر شناختن بیشتر باطن آنها می‌افتد.

البته در این قسمت بدلیل کثرت بسیار موضوعات، خداوند سبحان حواس متعددی به انسان عطا فرموده تا امکان لمس و شناخت دقیقتر این موضوعات برای وی فراهم گردد. اما واقعیت این است که همه این امور از جهات زیادی شبیه به یکدیگر بوده و همگی بعنوان موضوعات قابل درک با حس، شناخته شده‌اند. ضمناً جایگاه و نقش علوم حاصله از فعالیت حواس بعداً مورد توجه و بررسی قرار خواهد گرفت.

- تأثیر ابزار درک بر درک

با توضیحاتی که پیرامون ابزار سه‌گانه ادراک داده شد روشن گردید که علم انسان با استفاده از این ابزار بدست می‌آید و البته اینها غیر از آن ابزار خارجی

است که یک فرد ممکن است برای بدست آوردن آگاهی از یک موضوع از آنها استفاده کند. برای مثال: انسان برای آشنائی بیشتر از وضعیّت ستارگان از تلسکوپ استفاده می‌کند و در نتیجه علم او نسبت به ستارگان تا حدی وابسته و متأثر از همین دستگاه می‌شود به نحوی که با تکمیل تلسکوپ‌ها و بکارگیری مدل‌های بالاتر و قوی‌تر آنها، علم انسان نیز دقیق‌تر و کامل‌تر می‌گردد.

بنابراین در بحث علم، این نکته مسلم است که وضعیّت علم و آگاهی هر کس متناسب با وضعیّت ابزار درک اوست. فردی که ذهن و هوش قوی‌تری دارد مطالب نظری را بهتر درک می‌کند و فردی که از حواس قوی برخوردار است، نسبت به خصوصیات اشیاء سریع‌تر و دقیق‌تر آگاه می‌شود. اما در مورد قلب، وضعیّت فرق می‌کند زیرا تأثیر قلب بر ادراکات و آگاهی‌های انسان بیشتر در مورد جهت آنهاست. یعنی یک قلب پاک و سالم حالات و تعلّقات روحی خاصی را ادراک می‌کند که قلب سیاه و مریض قادر به درک آنها نیست. قلب پاک همانطور که قبلاً بیان شد وسیله ارتباط با ملکوت و ادراک معنویات است اما قلب سیاه تنها امورات شیطانی را می‌فهمد. به بیان دیگر، علومی که از طریق قلب برای انسان‌ها حاصل می‌شود، متناسب با تفاوت اختلاف قلب‌ها، متفاوت است و تنها به نسبتی که قلوب افراد متشابه باشد علوم آنها هم متشابه یکدیگر خواهد بود.

البته قبلاً هم توضیح داده شد که قلب نزدیک‌ترین عضو انسان به روح و حسّاس‌ترین و حیاتی‌ترین عضو بدن است، در نتیجه همانطور که در مورد روح و خصوصیات آن علم و آگاهی کمی به انسان داده شده، اطلاع انسان از قلب و خصوصیات آن نیز بسیار ضعیف است. اگرچه علماء و دانشمندان اسلامی خصوصاً علامه مجلسی «رحمه الله» در کتاب «بحار الأنوار» تحقیقات وسیعی پیرامون قلب و ویژگی‌های آن انجام داده و با رهنمود گرفتن از کلمات

نورانی ائمه «علیهم السّلام» مطالبی را در این رابطه بیان فرموده‌اند؛ ولی به هر حال آگاهی ما از خصوصیات قلب کم است و در این قسمت که قلب به عنوان یک ابزار درک، مورد دقت قرار گرفته، تنها می‌توان به تفاوت زیاد ادراکات قلبی انسان‌ها با یکدیگر اشاره کرد که در حقیقت این بدلیل تفاوت قلوب آنها با یکدیگر است.

— فاصله علم با واقعیت‌ها

اگرچه این توضیحاتی که پیرامون علم داده می‌شود تا حدی از متن بحث کنونی خارج بوده و لازم است در بحث مستقلی که پیرامون علم مطرح می‌شود قرار گیرد، اما به هر حال اشاره اجمالی به آن بی‌فایده نیست. اما با توجه به اینکه علم انسان توسط یک سری ابزار بدست می‌آید و هر یک از این ابزار هم تأثیرات خاصی بر روی آن مطلب درک شده (مُدْرک) می‌گذارند، نتیجه می‌گیریم که علم انسان به نسبتی، از واقعیت‌های عینی فاصله گرفته و به اصطلاح مدرک ما مطابقت کامل با موضوعات خارجی ندارد. بنابراین بحث تطابق، یک بحث بی‌فایده و کم‌اهمیت است زیرا در عمل هیچگاه مطابقت کامل و صددرصد بین علم ذهنی و نظری ما با موضوعات عینی خارجی برقرار نخواهد شد.

البته فاصله داشتن علم انسان با واقعیت‌ها و بی‌معنا بودن تطابق صددرصد تصورات ذهنی با موضوعات خارجی بدان معنا نیست که علم انسان اصلاً بیانگر موضوعات خارجی نبوده و هیچگونه ارتباطی با آنها ندارد بلکه بدین معناست که علم ما به نسبتی، واقعیت‌های خارجی را به ما نشان می‌دهد که با دقت بیشتر این نسبت افزایش یافته و انسان واقعیت‌ها را بهتر و کامل‌تر خواهد شناخت، همانطور که در رابطه با ابزار خارجی ادراک هم توضیح داده شد، استفاده از ابزار کامل‌تر و پیشرفته‌تر خارجی سبب دقیق‌تر شدن علم و آگاهی

انسان و شناخت بیشتر و بهتر واقعیت‌ها خواهد شد، بنابراین معنای فاصله داشتن علم از واقعیت این است که چون به هر حال خود موضوعی خارجی وارد ذهن انسان نشده و انسان از طریق ابزار و وسائلی با این موضوع تماس گرفته و آنرا درک می‌کند، به ناچار این علم حاصل شده از موضوع، به نسبتی با خود موضوع تفاوت دارد.

— رشد علم و سیر اجمال به تبیین

نکته دیگری که در رابطه با علم قابل طرح است اینکه، علوم انسان رشد کرده و افزایش می‌یابد و سیر رشد آن بصورت اجمال، به تبیین است. یعنی ابتدا بصورت اجمالی و خلاصه، یک موضوع را شناخته و با گذشت زمان و فعالیت بیشتر این شناخت اجمالی، تفصیلی‌تر شده و خصوصیات دیگری از موضوعات برای انسان آشکار می‌گردد. برای مثال: انسان در شناخت اندازه‌ها، ابتدا بصورت نسبتاً اجمالی صحبت کرده و هنگام مقایسه اندازه دو چیز با یکدیگر، اظهار می‌دارد که یکی بزرگتر از دیگری است؛ سپس با بهره‌گیری از خط‌کش می‌تواند حدود اجمالی بزرگتر بودن آن شیء را با مشخص ساختن سانتی متر بیان کند، آنگاه دوباره با استفاده از ابزار دقیق‌تر، شناخت خود نسبت به آن شیء را تکمیل‌تر کرده و براساس واحدهای جزئی‌تر مانند میلی‌متر و میکرومتر، اندازه بسیار دقیق هر یک از اشیاء و تفاوت اندازه آنها را با یکدیگر نیز درک کند.

این علم و آگاهی انسان از اندازه یک موضوع، مرتب رشد کرده اما سیر رشد آن بصورت اجمال به تبیین بوده است. یعنی ابتدا یک علم اجمالی از موضوع بدست آورده که بهر حال صحیح بوده است، زیرا به یک علم اجمالی که بعداً تفصیل بیشتری می‌یابد نمی‌توان لقب غلط بودن را داد مگر اینکه در همان حد

اجمالی هم اشتباه باشد. به هر حال این علم ابتدا اجمالی بوده و سپس تفصیل و تبیین بیشتری پیدا کرده همانطور که علم انسان نسبت به سایر موضوعات هم این چنین است یعنی ابتدا اجمالی و خلاصه است سپس با انجام فعالیت‌های علمی بیشتر، گسترش یافته و موضوع برای انسان تبیین بیشتری پیدا می‌کند.

— ابعاد مختلف وجودی انسان

هر انسانی در عین حال که یک موجود است و یک وجود دارد، دارای ابعاد و جنبه‌های مختلفی نیز هست. و رشد و تکامل یا سقوط و انحطاط او از این جنبه‌های مختلف قابل بحث و بررسی خواهد بود. برای مثال ممکن است یک نفر از لحاظ جسمی و قدرت بدنی بسیار قوی باشد اما از لحاظ ایمان و معنویت در وضعیتی نامطلوبی بسر برد یا از لحاظ عقلی عقب‌افتاده باشد.

از این رو باید تلاش کرد تا در قدم اول مشخص ساخت که بصورت کلی انسان دارای چند بعد و چند جنبه فردی (نه اجتماعی) است و ملاک و کیفیت رشد و تکامل او در هر یک از این ابعاد چگونه است؟ آیا اصلاً ممکن است که انسان در یک بُعد قوی باشد اما در بعد دیگر وجودی خویش، ضعیف و عقب‌افتاده باشد؟ عبارت دیگر ارتباط این ابعاد انسانی با یکدیگر چگونه است و تأثیرات هر یک بر دیگری تا چه اندازه می‌باشد؟

و اما در رابطه با اینکه انسان دارای چند بُعد وجودی است و از چند جنبه ممکن است رشد کرده و یا سقوط نماید؟ تاکنون سخنان زیادی گفته شده و مطالب بسیاری نوشته شده است که خلاصه همه آن مطالب بدینصورت قابل ارائه می‌باشد:

انسان موجودی کوچک و مخلوقی ضعیف در میان موجودات و مخلوقات

بیشمار الهی در پهنه گسترده جهان هستی است که خداوند او را به نعمت عقل

و اراده و اختیار، مفتخر فرموده و بار امانت آسمانی را بر دوش او نهاده است و اکنون هر انسانی در معرض این آزمایش و امتحان قرار دارد که با این بار امانت چگونه رفتار کرده و از نعمت‌های الهی چگونه استفاده می‌نماید؟

این امتحانات و آزمایش‌ها تنها از یک بعد مطرح نبوده و انسان فقط از یکسو در معرض سئوالات واقع نمی‌شود بلکه متناسب با عوالم مختلفی که وجود دارد و متناسب با نوع موضوعات و مخلوقات الهی، انسان در معرض امتحان است و از همه سو با آزمایش و سؤال روبرو می‌باشد. یعنی خداوند نعمت‌های متعدد و مختلف به انسان عطا کرده و انسان را از جوانب و ابعاد گوناگون مسئول نموده است. مثلاً به یک نفر قدرت و نیروی جوانی اعطا کرده، به دیگری تیزهوشی و استعداد فراوان داده است و به سومی حوصله و قدرت صبر بسیار بخشیده یا او را از مال و منال دنیا بهره فراوان عطا نموده است. اینها نعمت‌های مختلف و متعددی است که به انسان عطا شده و متناسب با آن نیز لازم است که انسان سپاسگزار باشد و شکر هر یک از این نعمت‌ها را بجای آورد.

بنابراین ابعاد وجودی انسان و جنبه‌های مختلف او متناسب با عوالم متعدد و نعمت‌های گوناگونی است که خداوند سبحان خلق کرده و در اختیار بندگانش قرار داده است.

آنچه که از فرمایشات حکماء و فلاسفه اسلامی بدست می‌آید این است که

جهان هستی از سه نشئه و عالم تشکیل شده است:

۱ - نشئه غیبیت ... عالم آخرت و مقام روحانیت

۲ - نشئه برزخ ... عالم بین‌العالمین و مقام خیال

۳ - نشئه دنیا ... عالم شهادت و مقام ملک

حال، متناسب با این سه عالم و سه نشئه، انسان نیز دارای سه بُعد و سه جنبه است که به ترتیب عبارتند از:

۱ - بُعد روحی - ملکوتی و معنوی

۲ - بُعد عقلی - فکری و خیالی

۳ - بُعد مادی - جسمی و ظاهری

بنابراین انسان دارای سه بعد و سه جنبه روحی، عقلی و مادی است و در هر یک از این ابعاد و جنبه‌ها می‌تواند رشد کرده و به کمال انسانیت نزدیک شود و قطعاً کمالی که برای انسان کامل ذکر می‌شود نیز شامل این سه بعد خواهد بود. یعنی انسانی به درجات واقعی کمال دست می‌یابد که در هر یک از این ابعاد سه‌گانه مراتبی را طی کرده و به فضائل و خصوصیات مطلوبی نائل شده باشد.

- اجزاء و بخش‌های وجودی انسان:

انسان علاوه بر آنکه دارای ابعاد و جنبه‌های گوناگونی است، از یک وجود مرکب نیز بهره‌مند است که دارای اجزاء و بخش‌های مختلفی است، بگونه‌ای که اگر یکی از این اجزاء و بخش‌ها را از او سلب کنیم وجود او ناقص خواهد شد. این اجزاء و بخش‌های وجودی انسان که در حقیقت ابزاری برای تحرک و فعالیت در آن ابعاد و جنبه‌های سه‌گانه محسوب می‌شوند به انسان این امکان را می‌دهند و این قدرت را برای او فراهم می‌سازند که بتواند حرکت و فعالیت کرده و در ابعاد مختلف صاحب کمالات و فضائل گردد.

برای مثال انسان دارای مغز و ذهن است و بوسیله این عضو خود به انجام فعالیت‌های عقلانی پرداخته و به تفکر و اندیشه مشغول می‌گردد و یا با دست و پای خود به ایجاد تغییر در امور مادی و نقل و انتقال اشیاء می‌پردازد. برای

شناسائی بهتر و دقیق‌تر اجزاء و بخش‌های وجودی انسان نیز باید ابتدا مشخص ساخت که این اجزاء و بخش‌ها چه تعداد بوده و کار و فعالیت هر یک چیست؟

در این رابطه باید توجه داشت که اجزاء و بخش‌های وجودی انسان عبارتند

از:

۱ - قلب (روح و نفس)

۲ - ذهن

۳ - جسم

۱ - قلب (روح و نفس)

قلب اصلی‌ترین جزء وجود انسان است که دو معنای ظاهری و باطنی برای آن قابل طرح است. معنای ظاهری آن شامل همان قطعه گوشت صنوبری‌شکل است که درون سینه قرار داشته و خون تازه را به اعضاء بدن می‌رساند. اما معنای باطنی و حقیقی قلب که معمولاً در قرآن کریم و روایات اسلامی هرگاه لفظ قلب ذکر شده همین معنا مورد نظر بوده است، عبارت از: آن بخش پنهانی و غیر ملموس وجود انسانی است که اغلب روح یا نفس نامیده می‌شود.

بنابراین یک بخش از وجود هر انسان را قلب یا روح او تشکیل می‌دهد که به عبارتی اصلی‌ترین و مهمترین بخش وجود او نیز همین بخش است و در نهایت نیز کیفیت و وضعیت همین بخش است که سرانجام و عاقبت انسان را رقم خواهد زد.

در اینجا لازم به ذکر است که سطح آگاهی و اطلاعات انسان‌ها نسبت به شکل، خصوصیات و ویژگی‌های روح بسیار پایین بوده و شناخت آنها از این بخش از وجود انسانی بسیار محدود است و نوعاً به بیان مطالبی چون مجرد

بودن و از بین نرفتن آن در عوالم مختلف اکتفا شده و مطلب دیگری در مورد آن بیان نگردیده است. اما از سوی دیگر چون این نکته نیز مسلم است که روح انسانی با قلب ظاهری او ارتباط شدید و نسبتاً مستحکمی دارد و آخرین مرحله از ارتباط بین روح با جسم نیز از طریق همین قلب ظاهری خواهد بود، معمولاً بجای آن عضو و بخش پنهانی انسانی، یعنی «روح» از این لفظ یعنی «قلب» استفاده کرده و خصوصیات و ویژگی‌هایی را برای آن بیان می‌کنند.

برای مثال: در قرآن کریم از قلب سلیم، قلب غافل، قلب قسی، قلب هدایت شونده، قلب سخت‌تر از سنگ، قلب مطبوح و مهر خورده و امثال آن سخن به میان آمده است که البته این ویژگی‌ها برای این قلب ظاهری قابل پذیرش نبوده و تنها با همان معنای باطنی قلب سازگار است.

در هر صورت یک بخش از وجود انسان که در حقیقت حساس‌ترین بخش وجودی او نیز بشمار می‌آید قلب است که ممکن نیست انسان را بدون داشتن این بخش، یعنی قلب فرض کرد.

۲- ذهن

ذهن نیز یک بخش دیگر از وجود انسان است که در کنار قلب و جسم، وجود انسان را کامل می‌کند و بدیهی است که اگر انسانی فاقد ذهن یا عبارتی فاقد مغز باشد این انسان یک انسان کامل نبوده و فردی ناقص یا عقب‌افتاده محسوب می‌شود.

۳- جسم

جسم که شامل کلیه اعضاء و جوارح بدن و حواس پنجگانه است نیز یک بخش دیگر از وجود انسان است که با بودن و سلامتی آن‌ها، انسان کامل بوده و در صورت فقدان هر یک از آنها انسان ناقص خواهد بود.

بنابراین قلب، ذهن و جسم سه عضو یا سه جزء از وجود انسان هستند که یک انسان کامل از این سه جزء تشکیل شده و در صورتی که هر یک از اینها را از دست بدهد با وجودی ناقص همراه خواهد بود.

– رفتارهای انسانی

تاکنون روشن شد که هر انسانی دارای سه عضو و سه جزء وجودی قلب، ذهن و جسم است و علاوه بر این امکان رشد و فعالیت در سه بُعد و سه جنبه روحی، عقلی و مادی نیز برای او فراهم است. اکنون در این قسمت به بررسی فعالیتها و رفتارهای انسانی می‌پردازیم.

حقیقت آن است که هر یک از اجزاء و بخش‌های وجودی انسان همانند یک ابزار، انسان را بر انجام یک سری فعالیتها توانا می‌سازد. برای مثال: ذهن انسان وسیله مناسبی برای اندیشیدن و فکر کردن و آگاه شدن از امور و مسائل مختلف جهان هستی است و یا دست و پا و اعضاء و جوارح ظاهری انسان به او کمک می‌کنند تا اشیاء را از جایی به جای دیگر منتقل سازد.

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که فعالیتها و رفتارهای مختلف انسانی، هماهنگ و متناسب با اجزاء و بخش‌های مختلف انسان است؛ یعنی انسان دارای سه دسته و سه نوع فعالیت است که یک دسته از آنها را بوسیله قلب، دسته دوم را به کمک ذهن و دسته سوم را توسط جسم خویش انجام می‌دهد. پس فعالیتها و رفتارهای انسان بدینصورت خواهند بود:

۱- فعالیت‌های عبادی و روحی

۲- فعالیت‌های ذهنی و فکری

۳- فعالیت‌های جسمی و مادی

برای آشنائی بیشتر با این فعالیت‌ها به بیان توضیحاتی پیرامون کیفیت عملکرد هر یک از اجزاء وجودی انسان، یعنی قلب، ذهن و جسم می‌پردازیم تا از این طریق ویژگی‌های فعالیت‌ها و رفتارهای انسانی روشن‌تر شده و تفاوت‌های آنها با یکدیگر بهتر معلوم گردد.

الف: فعالیت‌ها و رفتارهای قلبی

قلب انسان از توانایی‌های خاصی بهره‌مند بوده و قادر به انجام فعالیت‌هایی می‌باشد که ذهن و جسم هرگز قادر به انجام آنها نبوده و قدرت آنها نخواهند داشت تا چنین کارهایی را انجام دهند. اما از میان همه فعالیت‌ها و کارهایی که قلب می‌تواند انجام دهد مهمترین مسئله‌ای که قابل ذکر می‌باشد، قدرت و توانائی قلب برای ارتباط گرفتن با عالم ملکوت و درک پیام‌ها و آثار غیبی مربوط به این عالم است. به همین جهت، همیشه از قلب بعنوان وسیله‌ای برای ذکر و یادآوری عظمت حضرت حق و ارتباط گرفتن با آن خالق بی‌همتا یاد شده که البته قلب قادر به این عمل می‌باشد.

همانطور که بیان شد، این اصلی‌ترین وظیفه و فعالیت انسانی است که توسط قلب صورت گرفته و او را با عالم غیب مرتبط ساخته و با مسائل غیر مادی آشنا می‌نماید. آری این قلب است که می‌تواند عشق بورزد و دوستی نماید یا اینکه دشمنی کرده و ابراز تنفر نماید؛ این قلب است که می‌تواند تواضع و فروتنی کرده و در مقابل خداوند سبحان شکسته و خاضع شود و باز این قلب است که می‌تواند تکبر نموده و حسد بورزد و در مقابل خداوند قادر توانا، گردن فرازی کند.

اینها همه رفتارها و فعالیت‌هایی است که انسان بوسیله قلب خویش انجام می‌دهد و از آنجا که مجموع فعالیت‌های قلبی انسان بر وضعیت روحی و اخلاقی و همچنین کیفیت ارتباط انسان با عالم غیب، ملکوت عالم تأثیر دارد،

ایندسته از فعالیت‌ها را فعالیت‌های قلبی یا روحی می‌نامیم. علاوه بر این چون بخش اعظم و اصلی فعالیت‌های عبادی انسان‌ها را نیز همین دسته، یعنی فعالیت‌های روحی و قلبی تشکیل می‌دهند، عنوان فعالیت‌های عبادی نیز بر آنها صحیح می‌باشد.

— آثار و نتایج فعالیت‌های روحی و قلبی

آنچه که از خصوصیات قلب و رفتارها و فعالیت‌های هر انسان توسط این عضو شریف بیان شد، بدون شک دارای آثار و نتایجی است که آن آثار و نتایج نیز مانند خود قلب، بزرگ و با عظمت می‌باشند و بهمین دلیل است که بعضی از قلوب تا بدانجا پیش رفته که «عرش‌الرحمن» می‌گردند و بعضی قلوب نیز همواره آثم و گناهکار می‌باشند.

در هر صورت رفتارها و فعالیت‌های قلبی انسان، موجب ایجاد و پیدایش یک سری وابستگی‌های روحی یا عبارت دیگر «تعلقات قلبی» می‌شود که این تعلقات در زندگی انسان نقش مهمی را ایفا می‌کنند. البته «تعلقات» قلبی هر فردی متناسب با نوع فعالیت‌ها و رفتارهای خود او می‌باشد، یعنی انسانی که در مقابل خداوند سبحان تواضع کرده و به بندگان صالح او عشق و علاقه می‌ورزد یک نوع تعلق قلبی دارد و انسانی که در مقابل خداوند گردنکشی کرده و به بندگان فاسد او علاقه و محبت دارد، یک سنخ تعلق قلبی دیگر خواهد داشت. بنابراین قلب انسان، جایگاه علاقه و محبت و «تعلقات» مختلف است و هر یک از این تعلقات نیز توسط خود فرد و بدنال فعالیت‌های قلبی وی برای او پدید می‌آیند. از این دو، یک نفر به دنیا و مظاهر آن تعلق دارد و قلب وی آکنده از دوستی و محبت مال و زینت‌های دنیوی است و دیگری جز رضای خاطر حضرت حق چیزی دیگری را در قلب خود جای نداده است.

بنابراین فعالیت‌ها و رفتارهای قلبی هراسان موجب پیدایش یک سری تعلقات و وابستگی‌ها در وجود وی می‌گردد که متناسب با نوع و کیفیت آن فعالیت‌ها، نوع و کیفیت این تعلقات نیز فرق می‌کند.

علاوه بر این باید دانست که هیچ انسانی وجود ندارد که اصلاً فعالیت و رفتار قلبی نداشته و هیچ نوع تعلقی را در وجود خود جای نداده باشد، چون به هر حال زندگی هر کس مملو از علاقه‌ها و محبت‌ها و تعلقات قلبی نسبت به امورات مختلف است که همین تعلقات هم شکل و کیفیت زندگی او را مشخص می‌سازند و اصلاً ممکن نیست که انسانی یافت شود که نه به هیچ چیز علاقه داشته و نه از هیچ چیز متنفر باشد.

ب: فعالیت‌ها و رفتارهای ذهنی

پس از تشریح وضعیت قلب و فعالیت‌های آن، اینک لازم است که در مورد فعالیت‌های ذهنی انسان نیز مطالبی بیان شود.

ذهن یا مغز، عضو پیچیده‌ای از وجود انسان است که عمده‌ترین فعالیت آن تفکر و اندیشه و انجام عملیات سریع محاسباتی است. علاوه بر این ذهن به ثبت و بایگانی آثار و وقایع روزمره زندگی نیز پرداخته و در مجموع فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد که امروزه برخی از آنها توسط کامپیوترهای ساخته شده بدست بشر، انجام می‌شوند.

این قدرت ذهن نیز در میان اجزاء وجودی انسان، انحصاری است و دیگر اعضاء از چنین توانائی مشکل و پیچیده‌ای بهره‌مند نیستند. از این رو باید ذهن را نیز یکی از نعمت‌های بزرگ الهی دانست که توسط فعالیت‌های خود بسیاری از مشکلات را حل کرده و مجهولات فراوانی را کشف می‌نماید.

بنابراین یکی از فعالیت‌های دیگر انسانی، فعالیت‌ها و عملکردهای ذهنی است که عمده آن شامل اندیشیدن و فکر کردن و انجام محاسبات علمی و ریاضی است که از ارزش و اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد.

— آثار و نتایج فعالیت‌ها و رفتارهای ذهنی:

فعالیت‌های ذهنی انسان نیز مانند سایر فعالیت‌های وی، دارای آثار و نتایجی است که از جمله آنها می‌توان رشد آگاهی و شناخت انسان از مسائل جهان و پیدایش «ادراکات و اطلاعات» فرد را ذکر کرد. یعنی انسان با تفکر و اندیشیدن در مسائل جهان و انجام فعالیت‌های ذهنی، به «ادراکات» و اطلاعات جدیدی دست می‌یابد که با پیدایش آنها سطح فهم و آگاهی او بالا رفته و با مسائل جدیدتری آشنا می‌شود.

از این رو تعلیم و تعلم و تحقیق نیز یک سری فعالیت‌های ذهنی است که موجب افزایش علم و آگاهی افراد و پیدایش اطلاعات و ادراکات جدید می‌شود. ضمناً این نکته نیز قابل ذکر است که نوع و کیفیت ادراکات هر فرد متناسب و هماهنگ با کیفیت فعالیت‌های ذهنی اوست، یعنی برای مثال: هرگاه انسان در مورد گیاهان تفکر کند، ادراکات تازه‌ای در مورد گیاهان پیدا می‌کند و هرگاه درباره بخش‌های دیگری از طبیعت بیاندیشد به ادراکاتی در این زمینه دست می‌یابد. خلاصه آنکه بین ادراکات هر فرد با فعالیت‌های ذهنی او هماهنگی و تناسب وجود دارد.

علاوه بر این باز باید توجه داشت که انسان هیچگاه بدون آگاهی و ادراک نیست. اگرچه ممکن است برخی از افراد در این زمینه ضعیف‌تر از دیگران بوده و از ادراکات محدودتری برخوردار باشند ولی به هر حال انسان فاقد ادراک، وجود ندارد.

ج: فعالیت‌ها و رفتارهای جسمی

جسم انسان در کنار قلب و ذهن، تکمیل کننده وجود فرد است و انسان بوسیله جسم و اندام خویش فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد که انجام آنها با مغز یا قلب ممکن نیست. عمده‌ترین و اصلی‌ترین فعالیت جسم، برقراری ارتباط با اشیاء مادی و ایجاد تغییر و تحول در آنهاست، این عمل در ابتدا به کمک حواس پنجگانه و در ادامه توسط دست و پا و سایر اندام صورت می‌گیرد. مثلاً راه رفتن و برداشتن اشیاء مختلف از زمین کاری است که فقط توسط پا و دست‌های انسان صورت می‌گیرد و عضو دیگری قادر به انجام این کار نمی‌باشد.

البته واقعیت آن است که رفتارها و فعالیت‌های جسمی انسان آنقدر گسترده و زیاد است که حتی شماره آنها هم ممکن نیست اما در عین حال همه آنها توسط اندام و اعضاء و جوارح انسان صورت گرفته و فعالیت‌های جسمی نام دارند. ضمناً هیچ انسانی نیست که فعالیت جسمی نداشته باشد، اگرچه کمیت و کیفیت فعالیت‌های جسمانی افراد مختلف، بسیار متفاوت بوده و یکسان نمی‌باشد.

آثار و نتایج فعالیت‌های جسمانی

فعالیت‌های جسمی یا مادی انسان همانند سایر فعالیت‌ها، دارای آثار و نتایجی است که در این قسمت به شرح و توصیف آنها می‌پردازیم.

انسانی که کار و فعالیت می‌کند و همواره اندام و جسم خویش را به تحرک و می‌دارد، علاوه بر اینکه از قدرت و توانایی مادی مناسبی بهره‌مند می‌شود، چنانچه همواره یک نوع کار را انجام دهد مهارت و تجربه خاصی در زمینه آن کار پیدا می‌کند که افراد دیگر، این مهارت را نخواهند داشت.

بنابراین اثر فعالیت جسمی انسان، ایجاد قدرت و توانایی جسمی بیشتر و همچنین پیدایش مهارت و تجربه خاص می‌باشد که این مهارت و تجربه بر سرعت و دقت او در انجام کار می‌افزاید.

لذا همانطور که فعالیت‌های قلبی انسان موجب پیدایش «تعلقات» قلبی و فعالیت‌های ذهنی موجب پیدایش «ادراکات» می‌گردد، فعالیت‌های جسمی نیز موجب پیدایش توانایی‌های جسمی و مهارت و تجربه می‌شود و بدین ترتیب هر انسانی دارای تعلقات، ادراکات و توانایی و مهارت خواهد بود، همانطور که هر انسانی همواره دارای رفتارها و فعالیت‌های قلبی، ذهنی و جسمی نیز می‌باشد.

۵/۲- تعریف جامعه

کلمه «جامعه» مرادف (مجتمع) در عربی جدید و مرادف (Society یا Societe) از ریشه لاتین (Societus) در زبان‌های انگلیسی و فرانسه است. جامعه از ریشه جمع به معنای گردآوردن است و چون به صورت صیغه اسم فاعل به کار می‌رود طبعاً به معنی جمع‌کننده و گردآورنده خواهد بود. واژه جمع که ریشه لغوی جامعه است در لغت چنین توضیح داده است:

۱- به صورت مصدر متعدی یعنی گرد کردن

۲- به صورت اسم

۵/۲/۱- دیدگاه‌های مختلف پیرامون تعریف جامعه

۱- دیدگاهی که جامعه را همانند یک پدیده فیزیکی می‌نگرد

الف- «جامعه»، حاصل جمع و یا حاصل ضرب نیروها، جنگ و ستیز اجتماعی، برخورد نیروها، سازمان اجتماعی، تعادلی از نیروها و همینطور تجزیه جامعه‌ها و به هم خوردن تمامیت نیروها می‌باشد»^۱

۱- وورنوف «مکانیک اجتماعی» به نقل از «تاریخ جامعه‌شناسی» نوشته کریسمهال، ص ۶۲ voronoff

ب - از دید «کاری Carey» جامعه یک مرکب طبیعی است. او در جلد اول اثرش به نام «اصول علم الاجتماع» (Principles of Social science)، تعبیر زیر را درباره زندگی اجتماعی به دست می‌دهد:

«انسان ملکول جامعه است. پیوستگی، تجلی قانون جاذبه عمومی در زندگی اجتماعی است. انسان ناگزیر، به نزدیک شدن با همانندهای خود متمایل می‌گردد. در جامعه‌های انسانی هم «جاذبه» نسبت مستقیمی با انبوهی (با وسعت شهرها) و نسبت معکوسی با مسافت و پراکندگی دارد...»^۱

۲ - دیدگاهی که جامعه را همانند یک ارگانیسم می‌داند

در این دیدگاه می‌توان از افرادی چون «اسپنسر»، «لی لین فیلد»، «شافل»، «ورمز»، «نوویک» نام برد.

«اسپنسر» جامعه را شبیه به بدن انسان می‌داند و کارکردهای آن را نیز بسیار به کارکردهای بدن نزدیک می‌داند. او در کتاب مشهورش «اصول جامعه‌شناسی»، در این تشبیه افراط کرده است که از ذکر آن برای رعایت اختصار صرف‌نظر می‌کنیم.

البته او بارها متذکر شده است که هدف از این مقایسه، صرف تجسس حقیقت امر است و آلا بین دستگاه بدن و سازمان اجتماعی، تفاوت آشکار وجود دارد^۲

۳ - دیدگاهی که به جامعه به عنوان مجموعه ای از افراد می‌نگرد

الف - «رویدادهای اجتماعی» دارای خصوصیت روانی هستند، و به عنوان نتیجه‌ای از تأثیرات متقابل «Ineraction» شعورهای فردی ظاهر شده و از اعتقاد و خواست افرادی که (در جریان) تأثیرات متقابل قرار دارند پدید می‌آیند.

۱- کاری Cary «اصول علم الاجتماع» به نقل از کتاب جامعه‌شناسی نوشته کریسمهال ص ۶۱.

۲- ر.ک. - H. Spenser / principles of sociology / part L. Society as organism

هر جا چنین تأثیرات متقابل روانی وجود داشته باشد، در آنجا یافتن جامعه و رویدادهای اجتماعی ناب نیز امکان پذیر است. در جایی هم که چنین روابط روانی وجود نداشته باشند، چیزی به نام جامعه وجود نخواهد داشت^۱

۴ - دیدگاهی که به جامعه به صورت واقعیتی اصیل نگاه می کند

الف - جامعه از نظر «سن سیمون»، «کارگاه وسیعی» است که «وظیفه اش نه تنها تسلط بر افراد، بلکه غلبه بر طبیعت است». از اتحاد آدمیان، وجودی حقیقی تشکیل می شود، ولی این وجود حقیقی (یعنی وجود اجتماعی.م) کوششی است در عین حال جمعی و فردی و استعداد معنوی گرای و مادی گرایش همسنگ یکدیگر^۲.

ب - «اگوست کنت»، در عالم انسانی به واقعیت عظمی قایل است که به اعتقاد او باید مورد شناسایی و پرستش افراد باشد و این واقعیت عظمی همان جامعه است. به زعم «کنت» جامعه شامل کلیه افراد زنده و مردهای است که در ذهن و فکر نسل های بعدی مؤثر بوده اند. جامعه بیش از تمام موجودات استعداد ترقی و پیشرفت دارد^۳.

ج - تعریفی که مارکسیست ها درباره جامعه دارند نیز از چنین دیدگاهی است. مثلاً به تعبیر توجیه کنید:

«زندگی اجتماعی به معنای حاصل جمع ساده ای از زندگی افراد جامعه نیست، بلکه جامعه واحدی است که از نظر کیفی کاملاً معین و تکامل آن، دارای قانونمندی عینی مشخص و تاریخی است.

۱- گابریل تارد به نقل از کتاب جامعه شناس نوشته کریسمهال ص ۲۵۱ و ۲۵۲

۲- گورویچ مبانی جامعه شناسی ص ۱۷

۳- منوچهر محسنی، «همان کتاب»، ص ۲۴۰

اگر بخواهیم یک تعریف علمی از جامعه به دست بدهیم می‌توانیم بگوییم که جامعه عبارت است از: گردآمدگی یگانه و نظام سازمان یافته و متشکل بین انسان‌ها که در هر دوران تاریخی، تکامل آن مشخص بوده و خود یک شکل عالی از حرکت ماده است.^۱

۵- در دایره المعارف علوم اجتماعی

در دایره‌المعارف علوم اجتماعی آمده است:

«در تعاریف تحلیلی معمولاً جامعه به منزله جمعیتی نسبتاً مستقل و خودبسنده که مشخصه آن سازمان درونی و تمامیت ارضی و ویژگی‌های فرهنگی و تعدادی زن و مرد است تلقی می‌شود. تعاریف خاص جامعه بر حسب اینکه درباره کدامیک از این عناصر تأکید شود، بسیار متغیر است.»

مثلاً بعضی درباره سازمان درونی به حدی تأکید می‌ورزند که جامعه را سازمان درونی می‌دانند نه جمعیت آن. تعاریف جامعه، بر حسب معنی خاصی که برای مفاهیمی نظیر «خودبستگی» و «سازمان» و «فرهنگ» قایل می‌شوند، نیز متفاوت می‌شود. برای دست یافتن به بیان دقیق جامعه، باید ابزاری چنان دقیق فراهم کرد که به مدد آن بتوان آحاد و حدود و ثغور جوامع را دقیقاً تعیین و مکانیسم‌هایی را که پیوند فرایندهای اجتماعی را در درون جامعه تحت تأثیر قرار می‌دهند، توصیف نمود. با این همه مفهوم اساسی گروه دربرگیرنده و خودبسنده در بسیاری از مفاهیم جامعه به عنوان عنصر اصلی، همواره به چشم می‌خورد.^۲

۱- امیر نیک‌آئین، کتاب دوم ماتریالیسم تاریخی، ص ۳۵

۲- لئن هیو - دایره المعارف علوم اجتماعی - ترجمه چاپ نشده ای از دکتر علی محمد کاروان - دفتر

۶ - شهید مطهری در تعریف جامعه می‌نویسد: «جامعه، مجموعه‌ای از افراد انسانی است که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاص به یکدیگر پیوند خورده و زندگی جمعی دارند و به تعبیر دیگر جامعه، عبارت است از: مجموعه‌ای از انسان‌ها که در جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده‌ها و ایده‌ها و آرمان‌ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه‌ورند»^۱.

۷ - جامعه در جامعه‌شناسی کلمه، مجموعه بزرگی است که انواع این واحدهای اجتماعی را چونان واحدهای اجتماعی فرعی دربرمی‌گیرد و به عبارت دیگر: جامعه، جمعیتی سازمان یافته از اشخاص است که با هم در سرزمینی مشترک سکونت دارند و با همکاری در گروه‌ها، نیازهای اجتماعی ابتدایی و اصلی‌شان را تأمین می‌کنند و با مشارکت در فرهنگی مشترک که به عنوان یک واحد اجتماعی متمایز شناخته می‌شوند.^۲

۸ - جان دیویی جامعه را متشکل از افرادی می‌داند که با هم هستند و یا با هم زندگی می‌کنند.

۹ - جامعه مجموع افرادی است که روابط آنها به صورت نهادها Social Institutions یا مؤسسات اجتماعی ظاهر می‌شود.^۳

۱۰ - فرانسیس براون در کتاب جامعه‌شناسی خود، در تعریف جامعه علاوه بر عنصر انسانی و عوامل محیطی عنصر مهم دیگری را که عبارت از: تأثیر

۱ - جامعه و تاریخ، مرتضی مطهری، ص ۱۶

۲ - مبانی جامعه‌شناسی، دکتر عبدالحسین نیک‌گهر

۳ - جامعه و تعلیم و تربیت - دکتر علی شریعتی

متقابل افراد و گروه‌ها با هم و با محیط خود، ذکر کرده است. وی جامعه را جریانی می‌داند «PROCESS» که ثبات و سکون نداشته و پیوسته در تغییر است.^۱

۵/۳ - کیفیت پیدایش جامعه

آراء و نظریات مطرح شده در زمینه پیدایش جامعه و منشأ زندگی اجتماعی بر اساس دیدگاه‌های مختلف به دسته‌های گوناگون تقسیم می‌گردند.

۱ - «سیسرون» (۱۰۶-۱۴۳ ق.م)، متفکر رومی، یک قرن پیش از میلاد چنین می‌گوید: «منشأ زندگی اجتماعی در غریزه گروه‌جویی انسان است.^۲ «علت اصلی به وجود آمدن اینگونه اجتماعات روحیه اجتماعی است که خود طبیعت در نهاد آفریدگان به ودیعه گذاشته است. زیرا که انسان مخلوقی کناره‌گیر یا غیراجتماعی نیست بلکه با طبیعت و سرشتی خلق شده است که حتی در مسعودترین و آسوده‌ترین شرایط زندگی باز هم مایل نیست که دور یا جدا از هموعان خود زندگی کند...»^۳

۲ - «طوماس آکوینی» (۱۲۲۵-۱۲۷۴) نیز می‌گفت: «فرد انسان ذاتاً اجتماعی است و منشأ جامعه در گروه‌جویی فرد است. بنابراین جامعه بر قانون طبیعی استوار است.»^۴

۳ - روابط نسبی و پیوند خونی

برخی دیگر تکیه بر روابط نسبی و پیوند خونی دارند و آن را منشأ زندگی اجتماعی می‌دانند. «راتزنهوفر» (۱۸۴۲-۱۹۰۴)، که از طرفداران «تئوری مبارزه

۱ - Francis J. Brown

۲ - بارنز و بکر، «تاریخ اندیشه اجتماعی»، ص ۲۵۳

۳ - به نقل از «مایکل ب فاستر» خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۱، قسمت دوم، ص ۲۰۹

۴ - بارونز و بکر، همان کتاب، ص ۲۹۵

طبیعی انسان‌ها در منافع» است، «اعتقاد دارد که گروه‌های اجتماعی در ابتدا به خاطر وجود یک پیوند خونی (روابط نسبی) شکل گرفتند، افرادی که دارای نسبت مشترک بودند به یکدیگر نزدیک شدند و این اجتماع اصلی - مادام که گروه‌ها بسیار کوچک و از جهت بافت و ساخت ساده بودند - از پیکار و تنازع طبیعی شان در منافع جلوگیری می‌کرد.»^۱

۴ - غریزه جنسی

در این تفسیر، غریزه جنسی تنها عامل یا عامل مسلط و غالبی است که افراد بشر را به گرد هم آمدن و تشکیل زندگی اجتماعی سوق می‌دهد. افراد بشر آگاهانه و یا ناخودآگاه، تحت تأثیر این غریزه قرار می‌گیرند و برای ارضاء آن، تن به زندگی اجتماعی می‌دهند. البته تمام کسانی که در این سده از آنها یاد می‌شود، مقصودشان از این غریزه، مفهوم عرفی آن که در شهوت جنسی خلاصه می‌شود نیست، بلکه برخی از آنان مفهومی وسیع‌تر را اراده کرده‌اند، ولی به جهت اختصار و به خاطر آنکه کلیه این آراء در برگیرنده این مفهوم است، در یک دسته قرار داده شده‌اند. هر نماینده مشهور این طرز تفکر «فریاد» است.^۲

۵ - «هانس بلوهر Hans Bguher» در کتاب خود به نام «تأثیر عشق بر جامعه‌ها» می‌نویسد: با هم زندگی کردن انسان‌ها، نزدیک شدن آنان به یکدیگر و برپا شدن جامعه‌های بزرگ از سوی آنان نه به علت ضرورت‌های اقتصادی و نه به علت محافظت و... بوده است. بلکه آنچه انسان‌ها را به یکدیگر نزدیک

۱ - Samuel Koenig "man and society" p.۷۲

۲ - به نقل از جامعه‌شناسی اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص ۲۱۸

می‌کند، فقط یک نیروست و آن تمایلی است که مرد نسبت به مرد دیگر دارد و شکل خاصی از جنسیت یا «لیبدو» می‌باشد.^۱

۶ - استاد شهید مطهری در کتاب «جامعه و تاریخ» پس از طرح سه نظریه در مورد منشأ زندگی اجتماعی طبیعی، اضطراری و انتخابی، نظریه نخست را می‌پذیرد و در توضیح آن می‌فرماید: «زندگی اجتماعی انسان‌ها از قبیل زندگی خانوادگی زن و مرد است که هر یک از زوجین به صورت یک «جزء» از یک «کل» در متن خلقت آفریده شده و در نهاد هر کدام گرایش به پیوستن به «کل» خود وجود دارد... عامل اصلی، طبیعت درونی انسان است... اجتماعی بودن یک غایت کلی و عمومی است که طبیعت انسان بالفطره به سوی او روان است».

استاد مطهری با تکیه به آیات شریفه قرآن (حجرات/۱۳، فرقان/۵۴، زخرف/۳۲) چنین نتیجه می‌گیرد که خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که به طور فطری به زندگی اجتماعی گرایش داشته و به منزله جزئی از کل اجتماعی می‌باشد؛ زیرا بر طبق آیه نخست «انسان به گونه‌ای آفریده شده که به صورت گروه‌های مختلف ملی و قبیله‌ای درآمده است و با انتساب به ملیت‌ها و قبیله‌ها، بازشناسی یکدیگر - که شرط لاینفک زندگی اجتماعی است - صورت می‌گیرد». آیه دوم نیز «روابط نسبی و سببی را که مایه پیوند افراد با یکدیگر و پایه بازشناسی آنها از یکدیگر است به عنوان طرحی که در متن خلقت برای حکمت و غایتی کلی قرار داده شده عنوان نموده است». از آیه شریفه سوّم نیز این نکته به دست می‌آید که «خداوند انسان‌ها را از نظر استعدادها و امکانات جسمی و روحی و عقلی و عاطفی، مختلف و متفاوت آفریده است، بعضی را

در بعضی از مواهب بر بعضی دیگر به درجاتی برتری داده است و احیاناً آن بعض دیگر را بر این بعض، در بعض دیگر از مواهب برتری داده است و به این وسیله همه را بالطبع نیازمند به هم و مایل به پیوستن به هم قرار داده و به این وسیله زمینه زندگی به هم پیوسته اجتماعی را فراهم نموده است.^۱

۷- افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ق) می گوید: «یک احتیاج باعث می شود که انسانی انسان دیگر را با خود شریک کند، سپس احتیاج دیگری او را وادار می کند که با شخص دیگری پیوندد و بدین طریق کثرت حوایج موجب می شود که عدّه زیادی نفوس در یک مرکز گرد آمده با هم معاشر شوند و به یکدیگر کمک کنند و ما این محلّ تجمّع را شهر می نامیم»^۲.

۸- میثاق اجتماعی

گروهی دیگر تشکیل زندگی اجتماعی را معلول برقراری یک پیمان اجتماعی می دانند، هرچند اینان در اینکه چه عواملی موجب روی آوردن به پیمان اجتماعی گردیده است اختلاف نظر دارند و نیز گاه از عواملی دیگر در کنار این عامل یاد می کنند.

توماس هابز (۱۶۷۱-۱۵۸۸)، که طبیعت بشر را طبیعتی شرور می داند معتقد است که «تمایل عمومی آدمیان در درجه اوّل خواهشی است دائم و بی آرام که در جستجوی قدرت در پی قدرت است و این میل با مرگ فرو می نشیند»^۳.

۱- مرتضی مطهری، «جامعه و تاریخ»، ص ۱۶-۱۳

۲- جمهور، افلاطون، ص ۱۱۴

۳- هابز، لویتان، قسمت اوّل، فصل یازدهم، به نقل از وت جونز، «خداوندان اندیشه سیاسی»، جلد دوم،

بدین جهت طبیعت بشر جنگ همه علیه همه است و تشکیل زندگی اجتماعی در گرو یک پیمان و میثاق همگانی است. «هابز» می‌گوید: «نه تنها دولت یا جامعه سیاسی، بلکه زندگی اجتماعی نیز معلول میثاق اجتماعی است»^۱

۹ - مفصل‌ترین بیانی که «ارسطو» در باب منشأ جامعه دارد، در کتاب اول طی ۱۲ بند آمده است، که به جهت اختصار تنها به ذکر مطالب مورد نیاز اکتفا می‌شود. وی در آغاز به این نکته می‌پردازد که: «بدیهی است که هر دولتی نوعی اجتماع است و هر اجتماعی فقط به منظور سود و خیری تشکیل می‌شود. چه آنکه مردم از هر گروه و جمعی که باشند هیچ فعالیتتی را جز به خاطر نفع و خیری که برای ایشان دارد انجام نمی‌دهند. بنابراین روشن است که هر یک از اجتماعات بشری هدف و مقصودشان یک نوع خیر و منفعت است و مهمترین سودها باید موضوع مهمترین اجتماعات بشری باشد که دربرگیرنده اجتماعاتی دیگر می‌باشد و چنین اجتماعی دقیقاً همان دولت یا اجتماع سیاسی است»^۲.

پس از آن ضمن اشاره به روشی که در بررسی مسائل، از جمله بررسی جامعه سیاسی، به نظرش روشی صحیح و کارآست، به بررسی منشأ زندگی اجتماعی و جامعه سیاسی می‌پردازد و چنین می‌گوید:

«در اینجا همانند هر مورد دیگر باید مرکب را به عناصر غیرقابل تحلیل آن که کوچک‌ترین اجزاء مجموعه می‌باشند بازگرداند ... نخستین اجتماعی که ضرورتاً پدید می‌آید، گرد هم آمدن دو موجودی است که از یکدیگر بی‌نیاز نیستند. مقصودم اجتماع دو جنس مخالف به منظور تناسل و بقاء نسل می‌باشد. این مطلب سخنی بی‌دلیل و گزافه نیست، زیرا در انسان همانند دیگر حیوانات

۱ - بارنز و بکر، «همان کتاب»، ص ۴۴۹

۲ - ارسطو، «سیاست»، ترجمه عربی، کتاب اول، بند ۱

و گیاهان، یک تمایل طبیعی به باقی گذاردن موجودی چون خود وجود دارد و بر این اساس همین تمایل طبیعی، بدون هدف آگاهانه و عمدی این دو جنس گرد هم می‌آیند».

طبیعت که هدفش «بقاء» موجودات است، برخی از موجودات [برده‌دار] را برای فرمانروایی و برخی دیگر [برده] را برای فرمانبری آفرید... این دو اجتماع نخستین بین زن و مرد و آقا و برده، دو پایه اساسی خانواده است. بنابراین نخستین اجتماع طبیعی در هر زمانی خانواده است... نخستین اجتماعی که از چند خانواده پدید می‌آید و بر اساس روابط زندگی، روزانه تشکیل نشده است دهکده می‌باشد... افراد دهکده در حقیقت فرزندان و نوادگان خانواده هستند... اجتماع چندین دهکده، یک دولت کامل را به وجود می‌آورد که می‌توان گفت به خودکفایی مطلق رسیده است. این اجتماع زائیده نیازهای زندگی است و بقاء آن در گرو برآوردن تمام آن نیازمندی‌هاست. بنابراین دولت و جامعه سیاسی، نظیر اجتماعات اولیه‌ای که دولت، غایت و مقصد آنها می‌باشد، از طبع ناشی می‌شود. زیرا طبع هر چیز، دقیقاً همان غایت و هدف اوست و هر موجودی آنگاه که به مرحله کمال خود رسید، می‌گویند: به طبع ویژه خود رسیده است، خواه آن موجود انسان باشد و خواه خانواده. و برای اینکه یک موجود خودکفا گردد، این سرانجام، هم هدف و هم سعادت، هر دو می‌باشد.

از آنچه گذشت به این نتیجه روشن می‌رسیم که جامعه سیاسی معلول طبیعت است و انسان بالطبع اجتماعی است و آن کس که به مقتضای طبع و نه از روی تصادف اجتماعی نیست، تحقیقاً انسانی پست‌تر یا برتر از نوع انسانی است... چنانکه پیش از این بسیار متذکر شدم: اینکه انسان بی‌نهایت پیش از حیواناتی که گروهی زندگی می‌کنند، دارای استعداد اجتماعی زیست است، امری بدیهی می‌باشد؛ زیرا از طبیعت هیچ کار عبثی صادر نمی‌شود و این تنها

انسان است که اختصاصاً دارای قوه و نیروی ناطقه است و تنها اوست که از بین سایر حیوانات دارای این خصیصه می‌باشد که خیر و شر، عادل و ظالم و کلیه مدرکاتی از این قبیل را درک می‌کند؛ مدرکاتی که دقیقاً با تجمّع آنها خانواده و دولت تشکیل می‌شود.

در این نکته نمی‌توان تردید داشت، که دولت بالطبع فوق خانواده و برتر از هر فردی است زیرا «کل» طبیعتاً فوق «جزء» است. چه آنکه هرگاه «کل» تباه شود، دیگر هیچ «جزئی» وجود ندارد. به عنوان مثال اگر انسان تباه شود دیگر دست و پایی وجود نخواهد داشت مگر از روی مجاز، زیرا هرگاه دست از جسم جدا شود، حقیقتاً دست باقی نمی‌ماند و صرفاً اشتراک در اسم است. بنابراین انسان به مقتضای طبع در پرتو غرایز به اجتماع سیاسی سوق داده می‌شود!

۱۰ - علامه سیدمحمدحسین طباطبایی رحمه‌الله (۱۳۶۰-۱۲۸۱):

علامه طباطبایی «رحمه‌الله» در «تفسیر شریف المیزان»، «اصول فلسفه و روش رئالیسم»/ ج ۲ و در «قرآن در اسلام» به توضیح مدنی بالطبع بودن انسان پرداخته‌اند و آن را امری اضطراری که بر خلاف طبیعت اولیه انسان است قلمداد کرده‌اند. در جلد چهارم المیزان، پیدایش زندگی اجتماعی خانواده را معلول غریزه جنسی دانسته و گسترش زندگی خانوادگی به جوامع بزرگتر را نتیجه اصل استخدام که از ادراکات عملی است می‌دانند. ایشان در جلد چهارم «المیزان» می‌فرمایند:

«وَالَّذِي يَظْهَرُ مِنَ التَّمَثُّلِ فِي حَالِ هَذَا النَّوْعِ (النَّوْعِ الْإِنْسَوْنِيِّ) أَنْ أَوَّلَ مَا ظَهَرَ مِنَ الْإِجْتِمَاعِ فِيهِ الْإِجْتِمَاعُ الْمَنْزَلِيُّ بِالْأَزْدِوَاجِ لِكَوْنِ عَامِلِهِ الطَّبِيعِيِّ وَهُوَ جِهَازُ التَّنَاسُلِ أَقْوَى عَوَامِلِ الْإِجْتِمَاعِ لَعَدَمِ تَحَقُّقِهِ إِلَّا بِأَزِيدٍ مِنْ فَرْدٍ وَاحِدٍ أَصْلًا بِخِلَافِ مِثْلِ التَّغْذَى وَغَيْرِهِ ثُمَّ ظَهَرَتْ مِنْهُ الْخَاصَّةُ الَّتِي سَمَّيْنَا فِي الْمَبَاحِثِ الْمُتَقَدِّمَةِ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ بِالِاسْتِخْدَامِ وَهُوَ تَوْسِيطُ الْإِنْسَانِ غَيْرَهُ فِي سَبِيلِ رَفْعِ حَوَائِجِهِ بِسَطِّ سَدِّبَطْنِهِ وَتَحْمِيلِ ارَادَتِهِ عَلَيْهِ»^۱.

بیانات ایشان در توضیح اصل، استفاده در کتاب «قرآن در اسلام» به شرح

زیر است:

«در اینکه نوع انسان در خارج اجتماعی است و پیوسته در حال اجتماع و دسته جمعی زندگی می‌کرده و می‌کند و افراد دست به دست همدیگر داده با تعاون به رفع حوایج می‌پردازند، تردیدی نیست ولی آیا این تعاون و همدستی را به مقتضای طبع اولی می‌خواهد و از اول مایل است که فعالیت‌های خود را آمیخته با دیگران انجام دهد و از مجموع محصول کار بحسب وزن اجتماعی که دارد برای خود سهم بردارد؟ آنچه ما می‌یابیم این است که طبیعت شخصی انسان حوایج و نیازمندی‌هایی دارد و عواطف و احساساتی نیز دارد که با خواست‌های گوناگون خود، قوا و ابزار خود را به کار می‌اندازد و در این مرحله از خواست‌ها و نیازهای دیگران بی‌خبر است. انسان برای رفع نیازمندی‌های خود از همه چیز استفاده می‌کند. در راه وصول به مقاصد خود از بسائط و مرکبات زمین کمک می‌گیرد. اقسام نباتات و درخت‌ها را از برگ و میوه گرفته تا ساقه و ریشه و انواع حیوانات و محصولات وجود آنها را به مصرف نیازمندی‌های خود می‌رساند و همه را استخدام نموده از فواید وجود آنها بهره

۱ - علامه طباطبایی، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج ۴، ص ۹۸

برده نواقص خود را با آنچه به دست آورده تکمیل می‌کند. آیا انسانی که حالش این است و هرچه پیدا می‌کند در راه منافع خود استخدام نموده از تایج وجودش استفاده می‌کند وقتی که به همنوعات خود رسید احترام گذاشته و رویه‌ای دیگر پیش خواهد گرفت و از راه صفا دست تعاون و همکاری بسوی آنها راز کرده و در راه منافعشان از بخشی از منافع خود چشم خواهد پوشید؟^۱ نه هرگز، بلکه انسان از یک طرفه نیازمندی‌های بی‌شمار خود را که هرگز به تنهایی از عهده برآوردن همه آنها نخواهد درآمد حس می‌کند و امکان رفع بخشی از آن نیازمندی‌ها را به دست همنوعان دیگر خود درک می‌نماید و از طرف دیگر مشاهده می‌کند که نیرویی که وی دارد و آرزوها و خواست‌هایی که در درون وی نهفته است دیگران نیز که مانند وی، انسان هستند، دارند و چنانکه از منافع خود دفاع می‌کند و چشم نمی‌پوشد دیگران نیز همین حال را دارند. اینجاست که اضطراراً به تعاون اجتماعی تن می‌دهد و مقداری که برای رفع نیازمندی‌های خود لازم دارد از منافع دیگران دریافت می‌کند و در حقیقت وارد بازار داد و ستد عمومی می‌شود که پیوسته سرپاست و همه گونه لوازم زندگی در آن به فروش می‌رسد. ...

از بیان گذشته روشن می‌شود که مقتضای طبع اولی انسان که منافع خود را می‌خواهد این است که دیگران را در راه منافع خود استخدام کند و از بهره کارایشان استفاده نماید و تنها از راه اضطرار و ناچاری است که به اجتماع تعاونی تن می‌دهد.^۱

۱۱ - در دیدگاه ما اساس پیدایش جامعه، عشق و علاقه به مکتب و ولایت است، مکتب تنها عامل به وحدت رسیدن حقیقی انسانهاست که در این راستا

ولی اجتماعی نقش اساسی و راهبردی در سازماندهی و هماهنگی مردم در جهت مکتب را، داراست.

بنابراین مکتب جدای از سرپرست و محور خود، به تنهایی محقق نمی‌شود و به عبارت دیگر می‌توان ولایت را عامل اصلی تشکیل جامعه دانست.

با این بیان جامعه از ترکیب و تقوّم نظام تمایلات اجتماعی (انگیزه)، نظام تمثلات (نسبت‌های اجتماعی و اطلاعات) و نظام تصرّفات (عمل اجتماعی) حول یک محور و اراده شدید پیدا می‌شود. که آن محور، فردی است که قدرت هماهنگی کل نظام را بطرف مقصد داشته (یعنی مقصدشناس است) و همچنین با سیاستگذاری در سطح توسعه قدرت که ابزار هدایت جامعه بسوی مقصد است، آشنا بوده و احاطه کامل به مسائل زندگی خود دارد. و چنین شخصی می‌تواند بعنوان محور تمایلات اجتماعی، جامعه را به سمت وحدت سوق دهد.

و در این رابطه حضرت امام خمینی «رحمه‌الله» چنین می‌فرماید:

«مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند... بلکه یک فرد اگر آعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و بطور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست بگیرد».

«مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد... آشنایی به روش برخورد با حیله‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و

حتی‌سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیزم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند از ویژگی‌های یک مجتهد جامعه است^۱.

در نظام تکوین نیز محوریت نبی اکرم «صلی الله علیه وآله و سلم» اساس پیدایش مخلوقات است و با دعای اوست که خلق جدید صورت می‌پذیرد و به تعبیر دیگر، عالم به طفیل وجود مبارک ایشان پایه‌ریزی شده و ایشان هدف و علت خلقت همه موجوداتند و اعطا نعمت به هر یک از مخلوقات از طریق وساطت شخص ایشان انجام می‌پذیرد.

آنچه که در این مقال موجب طرح نظرات مختلف در مبنای پیدایش جامعه است، صرفاً یک مقایسه اجمالی بین آراء بود تا با ریشه بعضی از شبهات آشنا شوید و الا اثبات یا ردّ هر کدام از این نظرات کار بسیار مفصل و گسترده‌ای است که فعلاً در این سطح از بحث قابل طرح نمی‌باشد.^۲

۵/۴ - هویت جامعه

اینکه جامعه ترکیبی از افراد است و جامعه منهای افراد وجود نخواهد داشت، آیا این ترکیب فرد و جامعه به چه شکل است؟ در اینجا چندگونه نظریه ابراز می‌شود:

الف - ترکیب جامعه از افراد، ترکیبی اعتباری است. یعنی واقعاً ترکیبی صورت نگرفته است، ترکیب واقعی آنگاه صورت می‌گیرد که یک سلسله امور در یکدیگر تأثیر نمایند و از یکدیگر متأثر گردند و در اثر آن تأثیر و تأثرها و فعل و انفعال‌ها و پیدایش زمینه، یک پدیده جدید با خواص مخصوص خود

۱ - سخنرانی امام خمینی قدس سره الشریف در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۳

۲ - دکتر عبدالعلی رضایی، «خاستگاه سیاست در نظام فلسفی ولایت»

پدید آید، آنگونه که در ترکیب‌های شیمیائی می‌بینیم. مثلاً از تأثیر و تأثر و فعل و انفعال دو گاز، به نام اکسیژون و هیدروژن در یکدیگر و از یکدیگر، پدیده جدیدی با ماهیت جدید و خواص و آثار ویژه‌ای، به نام «آب» پدید می‌آید. لازمه ترکیب حقیقی اینست که اجزاء تشکیل دهنده پس از ترکیب و ادغام در یکدیگر، ماهیت خواص و آثار خود را از دست می‌دهند و در وجود «مرکب» حل می‌شوند.

انسان‌ها در زندگی اجتماعی هرگز اینگونه در یکدیگر ادغام نمی‌شوند و جامعه به عنوان «انسان الکل» حل نمی‌گردند. پس جامعه وجود اصیل و عینی و حقیقی ندارد بلکه وجود اعتباری و انتزاعی دارد. آنچه وجود اصیل و عینی و حقیقی دارد، فرد است و بس. پس در عین اینکه زندگی انسانی در جامعه شکل و ماهیت اجتماعی دارد، افراد اجتماع به صورت یک مرکب حقیقی به نام جامعه در نمی‌آیند.

ب - جامعه مرکب حقیقی، همانند مرکبات طبیعی نیست، اما مرکب صناعی هست و مرکب صناعی خود نوعی مرکب حقیقی است هرچند مرکب طبیعی نیست، مرکب صناعی مانند یک ماشین - یک دستگاه مرتبط الاجزاء - است. در مرکب طبیعی، اجزاء هم هویت خود را از دست می‌دهند و در «کل» حل می‌گردند و هم بالتبع و بالجبر استقلال اثر خود را، اما در مرکب صناعی اجزاء هویت خود را از دست نمی‌دهند، ولی استقلال اثر خود را از دست می‌دهند؛ اجزاء به گونه‌ای خاص با یکدیگر مربوط می‌شوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می‌کنند و در نتیجه آثاری بروز می‌کند که عین مجموع اثر اجزاء در حال استقلال نیست. مثلاً یک اتومبیل اشیاء و یا اشخاص را با سرعت معین از محلی به محل دیگر منتقل می‌کند. در حالی که این اثر نه به جزئی خاص تعلق دارد و نه مجموعه آثار اجزاء در حال استقلال و عدم ارتباط است. در

ترکیب ماشین، همکاری و ارتباط و پیوستگی جبری میان اجزاء هست، ولی محو هویت اجزاء در هویت کل در کار نیست بلکه کل، وجودی مستقل از اجزاء ندارد. کل عبارت است از: مجموع اجزاء به علاوه ارتباط مخصوص میان آنها.

جامعه نیز چنین است، جامعه از نهادها و تأسیسات اصلی و فرعی تشکیل شده است؛ این نهادها و افرادی که این نهادها به آنها وابسته است همه به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند. تغییر در هر نهادی اعم از نهاد فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، قضائی و تربیتی، موجب تغییراتی در نهادهای دیگر است. و زندگی اجتماعی به عنوان یک اثر قائم به کل ماشین اجتماع پدید می‌آید، بدون آنکه افراد در کل جامعه و یا نهادها در شکل کلی جامعه هویت خود را از دست بدهند.

ج - جامعه، مرکبی حقیقی است از نوع مرکبات طبیعی، ولی ترکیبی از روح‌ها و اندیشه‌ها و عاطفه‌ها و خواست‌ها و اراده‌ها و بالاخره ترکیبی فرهنگی. نه ترکیبی از تن‌ها و اندام‌ها. همچنانکه عناصر مادی در اثر و تأثیر و تأثر با یکدیگر زمینه پیدایش یک پدیده جدید را فراهم می‌نمایند و به اصطلاح فلابسه اجزاء ماده پس از فعل و انفعال و کسر و انکسار در یکدیگر و از یکدیگر، استعداد صورت جدیدی می‌یابند و به این ترتیب مرکب جدید حادث می‌شود و اجزاء با هویت تازه به هستی خود ادامه می‌دهند. افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت، وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، روحاً در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به «روح جمعی» تعبیر می‌شود می‌یابند. این ترکیب، خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت. این ترکیب از آن جهت که اجزاء در یکدیگر تأثیر و تأثر عینی دارند و موجب تغییر

یکدیگر می‌گردند و اجزاء هویت جدیدی می‌یابند، ترکیب طبیعی و عینی است، اما از آن جهت که «کل» و مرکب به عنوان یک «واحد واقعی» وجود ندارد با سایر مرکبات طبیعی فرق دارد. یعنی در سایر مرکبات طبیعی، ترکیب، ترکیب حقیقی است زیرا اجزاء در یکدیگر تأثیر و تأثر واقعی دارند، هویت فراد هویتی دیگر می‌گردد و مرکب هم یک یک واحد واقعی است، یعنی صرفاً هویتی یگانه وجود دارد، کثرت اجزاء تبدیل به وحدت کل شده است.

اما در ترکیب جامعه و فرد، ترکیب، ترکیب واقعی است، زیرا تأثیر و تأثر و فعل و انفعال واقعی رخ می‌دهد و اجزاء مرکب که همان افراد اجتماعند، هویت و صورت جدید می‌یابند، اما به هیچ وجه کثرت تبدیل به وحدت نمی‌شود و «انسان الکل» به عنوان یک واحد واقعی که کثرتها در او حل شده باشد وجود ندارد، انسان الکل همان مجموع افراد است و وجود اعتباری و انتزاعی دارد.

د ... جامعه مرکب حقیقی است بالاتر از مرکبات طبیعی، در مرکبات طبیعی، اجزاء قبل از ترکیب از خود هویتی و آثاری دارند. در اثر تأثیر و تأثر در یکدیگر و از یکدیگر، زمینه یک پدیده جدید پیدا می‌شود. اما افراد انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی هیچ هویت انسانی ندارند، ظرف خالی می‌باشند که فقط استعداد پذیرش روح جمعی را دارند، انسانها قطع نظر از وجود اجتماعی حیوان محض می‌باشند که تنها استعداد انسانیت دارند و انسانیت انسان، یعنی احساس «من» انسانی، تفکر و اندیشه انسانی، عواطف انسانی و بالاخره آنچه از احساسها، تمایلات، گرایشها اندیشه‌ها، عواطف که به انسانیت مربوط می‌شود در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود و این روح جمعی است که این ظرف خالی را پر می‌کند و این شخص را به صورت شخصیت در می‌آورد. روح جمعی همواره با انسان بوده و با آثار و تجلیات خود از اخلاق، مذهب، علم، فلسفه،

هنر، همیشه خواهد بود. تأثیر و تأثرها و فعل و انفعاله‌های روحی و فرهنگی افراد در یکدیگر بواطه روح جمعی و در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود نه مقدم بر آن و در مرحله پیش از آن و در حقیقت، جامعه‌شناسی انسان مقدم بر روان‌شناسی اوست. بر خلاف نظریه قبل که برای انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی، روانشناسی قائل است، و جامعه‌شناسی او را در مرحله و مرتبه بعد از روانشناسی او می‌داند. مطابق این نظریه اگر انسان وجود اجتماعی نمی‌داشت و اگر جامعه‌شناسی نمی‌داشت روان‌شناسی فردی و روان‌شناسی فردی نداشت.^۱

۵/۵ - جمع بندی دیدگاه‌های مختلف پیرامون هویت جامعه

دیدگاه اول:

یک دیدگاه معتقد است که جامعه اعتباری است و برای مجموعه افراد چیزی ماورای تک تک خود آنها در خارج فرض نمی‌کنند. یعنی مثلاً می‌گویند شما به یک تعداد افراد لشکر می‌گوئید و این اسم لشکر را برای سه هزار نفر قرار می‌دهید. بعد یک قوانینی هم برایش می‌نویسید و می‌گوئید این لشکر دارای یک جانشین و چند معاونت است و بعد سایر قسمت‌هایش را هم معین می‌کنید و می‌گوئید این هم نمودار سازمانی این لشکر است و سپس می‌گوئید اینها قبلاً سه هزار نفر بودند حالا هم سه هزار نفر هستند. کارهایی هم که انجام می‌گیرد مادامی که اینها پذیرفته‌اند که این کارها را بکنند انجام می‌شود و مادامی که نپذیرفته باشند انجام نمی‌گیرد و چیز جدیدی به وجود نیامده است.

۱ - «جامعه و تاریخ»، «مرتضی مطهری»، ص ۳۱۸ - ۳۲۰.

بنابراین جامعه و فعل اجتماعی هر دو یک امر اعتباری هستند که از اعتبار وحدت افراد و افعال انتزاع می‌شوند و در خارج وحدتی وجود ندارد بلکه وحدتی برای آنها اعتبار می‌کنیم، مثلاً مجموع افعالی که اعضاء و پرسنل یک لشکر نظامی دارند را به عنوان فتح یا شکست تعبیر می‌نمائیم در حالی که فتح و شکست چیزی جز افعال تک‌تک آنها نیست. پس بر اساس این بینش حتماً جامعه حقیقتی ندارد و اعتباری می‌باشد.

پس در این دیدگاه فرد اصل است و جمع هیچگونه هویتی ندارد بلکه اعتباری است. مسلّم جهت آسیب‌شناسی براساس این دیدگاه باید فرد را آسیب‌شناسی نمود. یعنی ملاک و معیار، آسیب‌های فردی می‌شود و مسئله اجتماع اصلاً طرح نمی‌گردد.

دیدگاه دوّم

در دیدگاه دوّم، هویت و اصالت به جامعه داده می‌شود و هویتی برای فرد قائل نیستند - در این دیدگاه هم دیگر بحث انسان و انسان‌شناسی به لحاظ هویت خود انسانیّت انسان مطرح نیست.

دیدگاه سوّم

در دیدگاه سوّم، هم فرد را در جامعه دخیل دانسته و هم جامعه، خود دارای هویتی غیر از فرد است. یعنی قوام فرد به جامعه است و قوام جامعه به فرد است، به عبارت دیگر متقوم به هم هستند. در این دیدگاه، به خلاف دیدگاه‌های گذشته، افعالی که انسان‌ها در جامعه انجام می‌دهند، متقوم به هم هستند و رابطه بین آنها صرفاً یک رابطه اعدادی نیست بلکه رابطه‌ای حقیقی و رای اعداد و یک رابطه ترکیبی و تقوومی است. طبیعی است که از تقووم این

افعال، وحدت حقیقی پیدا می‌شود که متقوم به افعال کل است، یعنی افعال کل در آن حضور و سهم تأثیر دارد. یعنی همانطور که می‌توان فرد را با افعال و تصرفاتش تصور نمود، می‌توان یک فاعل متصرف بزرگی را فرض کرد که تصرفاتی عظیم دارد که در این تصرفات عظیم همه به نسبت، سهم و شریک هستند. به تعبیر دیگر این فاعل‌ها از طریق فعل خود، یک وحدت و یک ارتباط حقیقی پیدا می‌کنند و ترکیب واقعی بین افعال آنها پیدا می‌شود که این ترکیب در سه مرتبه واقع می‌شود، یکی نسبت به حساسیت‌های آنها که نظام حساسیت‌های اجتماعی پیدا می‌کنند و یکی نسبت به علوم که نسبت اجتماعی خاصی پیدا می‌کنند و دیگری نسبت به تصرفات آنان که آن هم تصرفات اجتماعی است.

در یک لشکر چنانچه یک نظام حساسیت پیدا نشود، حساسیت‌ها و انگیزه‌هایی که حاکم بر اطلاعات و ادراکات و حاکم بر رفتارند، اگر به یک نظام هماهنگ و به نظام علائق تبدیل نشوند و بعبارت دیگر اگر علائق سازمانی پیدا نشود بدنبال آن اطلاعات هماهنگ و رفتار هماهنگ حاصل نمی‌شود.

پس فرد و جامعه در این دیدگاه سوّم پیوستگی و وابستگی به هم دارند که جدایی از هم برایشان معنا ندارد. البته فرد می‌تواند یک موقعیت مستقل داشته باشد ولی دیگر توسعه نیاز، مطرح نمی‌شود و رشد و توسعه معنا پیدا نمی‌کند و نهایت اینکه رشد در حدّ رشد کمی معنا شود. این مسئله در حقیقت به مسئله فلسفه حرکت، برمی‌گردد. زیرا در فلسفه حرکت، اگر حرکت را یک حرکت توسعه‌یاب تعریف نماییم و او را بعنوان یک امر ضروری جهت تکوین انسان و غایت‌مندی هدف معرفی کنیم، باید این غایت‌مندی توسعه‌پذیر باشد و آلا رشد ثابتی دارد که برابری می‌کند با لغویت حرکت در مباحث جامعه‌شناسی، چون

هر آنچه که توسعه یاب و فزاینده بدنبال تعالی باشد دیگر علت مند نخواهد شد و خود حرکت هم نفی می شود.

در جامعه هم اگر هویت او به فرد برگردد و فرد به لحاظ اینکه نیازمندی های او محدود می باشند، توسعه یاب نیستند. زیرا نیاز وقتی توسعه پیدا می کند که در معرض ارتباط قرار گیرد. یعنی توسعه به معنای افزایش کثرت است و وقتی این حالت صورت می گیرد که نسبت های مختلفی ابداع شود و در نسبت های مختلفی قرار گرفته شود و در غیر این صورت، نسبت های مختلفی هم ایجاد نمی شود و جامعه دارای یک هویتی است که، ولو یک طرف آن انسان است، یک طرف آن هم جامعه ای است که وحدت آن غیر وحدت فرد است. بنابراین جامعه را اگر از ناحیه فرد به او نگریسته شود، نتیجه ای که در بحث آسیب شناسی گرفته می شود این است که آسیب شناسی به خصوصیات فرد و فردی و مبتلابه های فردی که مبتلابه های محدود و بسیطی هستند بستگی دارد. یعنی این خصوصیات از پیچیدگی خاصی برخوردار نمی باشند. انسان بدلیل خصوصیتی که دارد نیازمند ارتباط با اطراف خود (انسان های دیگر) است و این محدوده نمی تواند یک محدوده ثابت و بسیطی باشد. چون انسان نیازمند رشد و تعالی است، لذا برای رسیدن به این تعالی، نیازمندی های متنوعی پیدا می کند و لذا آن هدفی را که در حرکتش دارد هر قدر متعالی تر باشد، نیازها نیز متناسب با آن هدف قرار می گیرند.

بنابراین اگر در شکل فردی بخواهیم نیازهای افراد را بریده و بی ربط به هم بنگریم، هر چند ذهنی می توان این شکل را تصور کرد، ولی در عینیت و واقع این فرض، محال عقلی می باشد. هر چند می توان الآن انسان و قبائلی را در هند و افریقای امروزی یافت که دارای نیازهای ابتدایی هستند - دارای خانه و ظرف های گلی هستند - ولی با قدری تأمل و دقت در می یابیم امروزه که

سرعت ارتباط در حدّ سرعت نور و فراتر از آن است. بعنوان مثال: انسان‌ها با یک خط تلفن به شبکه جهانی اطلاعات (اینترنِت) مرتبط می‌شوند و قدرت دستیابی به آخرین اطلاعات مورد نیاز خود در تمام سطوح را دارند. پس اگر فرد را اصل بگیریم و جامعه را به او برگردانیم و خود جامعه را اعتباری قلمداد نمائیم نمی‌توان به آسیب‌شناسی در مقیاس توسعه پرداخت.

اما اگر جامعه را دارای یک هویت حقیقی و عینی بدانیم که غیر از هویت اصالت فرد می‌باشد و وحدت حقیقی او غیر از وحدت اعتباری است و نیازهای فرد غیر از نیازهایی است که - ولو در فرض مطلوب - در اجتماع مطرح می‌شود. ما قائل هستیم که فرد و جامعه در طلب‌های هم دارای اثر هستند، در اینجا نیازهای فرد، نیازهای جامعه، رشد و توسعه پیدا می‌نمایند. همانگونه که فرد رشد و حیات دارد، جامعه نیز دارای رشد و حیات و خلاقیت و زایش است و همانگونه که در فرد، مسئله امراض مطرح می‌شود، جامعه هم بعنوان یک وحدت حقیقی، دارای امراضی است و بالاخره همانگونه که در فرد نیازهایی احساس می‌شود، جامعه هم دارای نیازمندی‌هایی است و در او طرح نیاز می‌شود. پس هر نیازی که برای یک موجود مطرح می‌شود برای جامعه هم در سطح خودش قابل طرح است. همانگونه که فرد نیازمند به هدف است جامعه هم نیازمند هدف می‌باشد و نظیر نیازمندی خود در ابعاد روحی فکری و عملی، جامعه هم در سطح اوصاف روحی، فکری، عملی و رفتاری نیازمندی‌های خاص خود را دارا می‌باشد.

بنابراین اگر جامعه را یک امر حقیقی و عینی بدانیم، حقیقت جامعه را به چه متغیر و پارامتری معنا می‌نمائیم؟ پیدایش جامعه را چگونه معنا می‌کنیم؟ جواب این سؤال در دیدگاه مادیون، عبارت از این است که مبدأ پیدایش جامعه چیزی جز، تعلق و گرایش به رفاه و لذت بیشتر از دنیا نیست.

۵/۶ - مراتب پیدایش جامعه

۵/۶/۱ - تفاوت محور الهی و مادی در پیدایش جامعه

۵/۶/۱/۱ - متفاوت بودن نیازمندی‌های فرد و جامعه در نظام الهی و مادی در مسئله پیدایش جامعه انسان‌ها، امیال و طلب هایشان باید حول یک محور جمع شوند تا جامعه پیدا شود. یعنی انسان‌ها چون مبدأ حرکتشان از میل و طلب آنان می‌باشد و این طلب و میل‌ها دارای یک طلب و میل محوری هستند که همه حول آن شکل می‌گیرند، زیرا انسان طلب‌ها و نیازهای زیادی دارد (خوراک، پوشاک، مسکن، تفریح...) ولی یک نیاز محوری است که تمام نیازها حول آن محور شکل می‌گیرد. در ملل و ملت‌هایی که گرایش به مادیت در آنها اصل است، تعلق به دنیا بعنوان نیاز محوری آنان طرح می‌شود تا رفاه و تلذذ و بهره‌وری بیشتر را از دنیا بدست آورند. پس این حالت به معنی علت وحدت پیدا کردن نیازهاست و به عبارت دیگر در بحث انسان‌شناسی وقتی می‌گوئیم امیال حول یک میل محوری جمع می‌شوند، آن میل محوری تمایل به دنیاست و مبناء پیدایش جامعه می‌شود. یعنی هرگاه تمایلات حول یک میل محوری جمع شود، آن مرحله اول پیدایش جامعه است. و در مرحله دوم هرگاه تمایلات توانست ایجاد نسبت نماید و میل‌ها در یک ارتباط خاص با هم قرار گرفتند فعل و انفعالات خاصی شروع می‌شود و آن تمایلات تبدیل به قوانین و نسبت‌های اجتماعی می‌شود و براساس آن معادله درست می‌کنند. یعنی تمایلات عمومی هرگاه حول محور مادی‌گرایی جمع شوند، سعی می‌کنند برای دست یافتن به آن تلذذ مادی، نسبت‌هایی را در جامعه ایجاد کنند و قوانینی را وضع کنند تا براساس آنها بتوانند در طبیعت و انسان‌ها تصرف نمایند و ابزارهایی را جهت بهره‌وری تهیه نمایند. قبل از تهیه ابزار باید ابتداء معادله و ایجاد نسبت را تهیه نمود. پس در مرحله دوم که جامعه شکل پیدا می‌کند،

مرحله ایجاد نسبت است. در مرحله سوّم ابزار تصرف درست می‌شود و در اینجا جامعه به لحاظ شکل‌گیری به مرحله کمال خود می‌رسد. بنابراین مرحله اوّل تمایلات و سپس ایجاد نسبت‌ها و در مرحله چهارم ایجاد ابزار می‌باشد و ابزار تصرف و براساس آن ابزار، تصرف می‌شود. پس هرگاه تمایلات جامعه حول محور دنیا بود، نسبت‌هایی را هم که درست می‌کند حول محور دنیاست و در مرحله پنجم ابزاری که بدست می‌آید زمینه‌ساز تصرفات مادی انسان هاست. اینجا تصرفات، فردی نمی‌باشند و نسبت‌ها هم فردی نیستند کما اینکهم که تمایلات هم فردی نبوده، زیرا هرگاه تمایلات حول یک محور جمع شد، وحدت پیدا می‌کند ولی وحدت او غیر تمایلات فرد است - مثل غذایی که درست می‌شود هرچند اجزای مختلفی دارد ولی وقتی غذا آماده شد، اجزاء دیگر هویت سابق خود را ندارند و وحدتی که پیدا می‌کنند سبب می‌شود کثرت با حفظ خصوصیت گذشته منحل در مرکب گردد. یعنی کثرت در هم ضرب شده و هویت جدیدی پیدا می‌نمایند ولو در وحدت جدیدی که پیدا می‌شود آن اجزاء بنحو ترکیب وجود دارند و به هم متقوم هستند.

۵/۶/۱/۲ - مراحل تکامل جامعه

بنابراین، امیال هرگاه حول یک محور جمع شوند، قدرت دستیابی به تهیه ساختار را دارند. زیرا موضوع تهیه ساختارها مربوط به جامعه است و ربطی به فرد ندارد. پس جامعه در سیر پیدایش و تغییرات و تکاملش، مراحلی دارد که عبارتند از:

پیدایش تمایلات، پیدایش نسبت‌ها، پیدایش ابزارها

اگر اصل در تمایلات، ماده‌پرستی باشد، نسبت‌ها و ابزارها هم مادی می‌شوند و جامعه هم اگر هدفش مادی باشد سیر حرکت و رشد او بر آن

اساس قابل‌ترسیم خواهد بود. اما در جامعه اسلامی نیازهای محوری آنان فراتر از نیازهای مادی است و لو نیاز مادی نفی نشود و انسان غیر از نیازش به پول، طبیعت، آب و پوشاک، نیازهای فراتری نظیر نیاز به خدا دارد که در فطرت آدم هاست. انسان اگر متناسب با فطرت خویش حرکت نمود (به لحاظ اختیار خودش) تمایلات محوری خود را نیاز به خدای متعال قرار می‌دهد و تعالی خود را در پرتو نیاز به خدا ملاحظه می‌کند و در اینجا در بین مخلوقات که نیازمند هستند، آن که نیازمندیش شدیدتر باشد بهتر خواهد بود و او می‌شود مبدأ پیدایش جامعه که در امت‌های الهی حضرت نبی اکرم «صلی الله علیه و آله» - به عنوان شدیدترین فردی که اتصال به خدا را داشت و نسبت به آن اهتمام می‌ورزید - می‌باشد به حدی که شاء و اختیار او غیر خدای چیزی نبود (لَا يَشَاءُونَ إِلَّا مَا يَشَاءُ اللَّهُ). رسول اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» بعنوان مبدأ تکوین مطرح می‌گردد که اصل خلقت جهان را خداوند به جهت طلب نبی - اکرم (بدلیل اینکه رشد او ضروری است) افاضه نمود و لذا پیدایش زمین و آسمان و دریا و... برای کسی است که بالاترین نیاز را داشته است.

پس نیاز محوری در جامعه اسلامی، مبدأ پیدایش جامعه است و هرچند نظام اجتماعی پس از وجود نبی اکرم (ص) و حضرت امیر «علیه السلام» مبدأ وجود نداشت تا در مقطع انقلاب اسلامی که به رهبری حضرت امام «رحمه الله علیه» جامعه اسلامی تشکیل شد، و امام «رحمه الله» با تشکیل حکومت، خوف نسبت به محور قبلی را شکست و در جامعه ایجاد امید کرد و همه تمایلات را از رژیم پهلوی منحرف و ساقط نمود و امید به اسلام را آن هم در شکل اجتماعی را نشر داد و همین سبب شد رژیم پهلوی پس از تظاهرات خیابانی ساقط گردد و در مرحله دوم با فروپاشی رژیم ننگین، همه تمایلات حول محور حضرت امام «رحمه الله» جمع و جامعه در شکل انقلاب سیاسی

نمود پیدا کرد. ولی مرحله اصلی آن مرحله انقلاب فرهنگی می‌باشد. یعنی جامعه باید همانگونه که میل‌های اسلامی اش باعث سقوط پهلوی گردید فرهنگ را هم عوض کند. یعنی نسبت‌ها و معادله‌ها و فرمول‌ها را عوض کند، زیرا اینها موجب ایجاد ساختار اجتماعی می‌شوند و آلا هنوز جامعه اسلامی شکل نگرفته است و در مرحله سوّم باید انقلاب اقتصادی براساس ابزارهایی که زائیده معادلات هستند صورت گیرد و محصولات عینی تحویل داده شود.

بنابراین در آسیب‌شناسی اجتماعی، قدم اوّل شناخت جامعه است. یعنی اوّل نیاز و دوّم انسان را بشناسیم و تعریف نیاز باید به تبع تعریف از انسان معلوم شود زیرا این نیاز مربوط به این انسان طرح می‌شود و بعد هم جامعه و نیازمندی جامعه را بشناسیم. پس تفاوت بین نیازمندی انسان الهی و غیر الهی در دو نحوه هدفداری و هدفمندی آنهاست. در آسیب‌شناسی باید دقت کرد آسیب را در کدام جامعه و با کدام تعریف پی‌گیری می‌کنیم؟ لذا جهت آسیب‌شناسی دقیق باید این پیش‌فرض‌ها را قبلاً ترسیم کرده باشیم در غیر اینصورت ضریب خطاء بسیار بالا خواهد بود. زیرا مفاهیم قبلی را در نظر نگرفته‌ایم و ممکن است آسیب‌شناسی اجتماعی را که داریم انجام می‌دهیم، درست نباشد. یعنی تا زمانی که دیدگاه جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و روان‌شناسی را تعریف و تبیین نکرده باشیم، آسیب‌شناسی ما قاعده‌مند نخواهد بود.

۵/۶/۲- تفاوت تعادل و عدم تعادل در جامعه الهی و مادی

در مرحله دیگر بحث، پس از تعریف جامعه، می‌توان واژه آسیب را تعریف نمود. زیرا آنچه در جامعه اسلامی به عنوان آسیب و ناهنجاری شناخته می‌شود، در جامعه غیر الهی نه تنها آسیب نمی‌دانند بلکه هنجار می‌دانند. پس آسیب‌شناسی می‌خواهد موازنه اجتماعی و تعادل و عدم تعادل جامعه را

شناسایی کند و بگوید که این جامعه بدلیل ابتلاء به این دسته از ناهنجاری‌ها نامتعادل است و حکم به تعادل یا عدم تعادل جامعه بدهد. بنابراین آسیب‌شناسی، مقدمه حکم دادن است و چنانچه پیش‌فرض‌های او درست معین نشده باشند، ممکن است حکم درست داده نشود و این تحلیل، خسارت عظیمی را بر جامعه وارد می‌نماید.

۵/۶/۳- بررسی دیدگاه‌ها

در احتمالات و دیدگاه‌های مطرح شده می‌توان در تحلیل آنها گفت: نظریه اول یک نظریه اصالت فردی محض است زیرا مطابق این نظریه، جامعه نه وجود حقیقی دارد و نه قانون و سنت و نه سرنوشت و نه شناختی دارد. تنها افرادند که وجود عینی دارند و موضوع شناخت قرار می‌گیرند، سرنوشت هر فرد مستقل از سرنوشت افراد دیگر است.

نظریه دوم نیز اصالت فردی است، برای جامعه به عنوان یک کل و برای ترکیب افراد به عنوان یک ترکیب واقعی اصالت و عینیت قائل نیست. ولی این نظریه رابطه افراد را نوعی رابطه اصیل و عینی، شبیه رابطه فیزیکی می‌داند. مطابق این نظریه جامعه در عین اینکه وجود مستقل از افراد ندارد، و تنها افرادند که وجود عینی و حقیقی دارند، ولی نظر به اینکه افراد و اجزاء جامعه، مانند اجزاء یک کارخانه و یک ماشین وابسته به یکدیگرند، و در یک رابطه علی و معلولی مکانیکی آثار و حرکاتشان به یکدیگر گره خورده است، افراد سرنوشت مشترک دارند، و جامعه یعنی این مجموعه مرتبط الاجزاء از نظر رابطه خاص علی و معلولی مکانیکی که میان اجزایش برقرار است شناختی مستقل از شناخت هر یک از اجزاء دارد.

اما نظریه سوّم فرد و جامعه را اصیل می‌داند. از آن نظر که وجود اجزاء جامعه (افراد) را در وجود جامعه، حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قائل نیست، اصالة الفردی است، اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است، هرچند جامعه هویت یگانه دارد، اصالة الاجتماعی است. بنابراین نظریه، در اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید آمده است، و علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد روح جدید و شعور وجدان و اراده و خواست جدیدی پدید آمده است که بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد.

و اما نظریه چهارم اصالة الاجتماعی محض است. مطابق این نظریه هرچه هست روح جمعی و وجدان جمعی و شعور جمعی و اراده و خواست جمعی و «من» جمعی است، شعور و وجدان فردی مظهری از شعور و وجدان جمعی است و بس!

مفاهیم کلان

۶- استراتژی آسیب‌شناسی

استراتژی یا راهبرد، اصول کلی و ثابت حاکم بر حرکت هستند و تاکتیک، اصول تغییرپذیری هستند که در مراحل مختلف حرکت، حکومت می‌نمایند و متناسب با هر مرحله عوض می‌شوند. اما استراتژی ثابت و بر کلیه مراحل حرکت حکومت دارد.

حال استراتژی در آسیب‌شناسی چگونه ترسیم می‌شود؟ مقدمتاً باید گفت که استراتژی آسیب‌شناسی نمی‌تواند بریده از استراتژی نظام جامعه باشد، زیرا حرکت نظام و اجتماع خود دارای اصولی است که آن اصول ترسیم‌گر استراتژی در آسیب‌شناسی است. لذا همان اصول و معادله حاکم بر حرکت نظام باید بر آسیب‌شناسی حاکم باشد و اگر استراتژی نظام بر اساس موضع‌گیری علیه نظام استکباری و قدرت‌های باطل در حال ترسیم است مسلماً آسیب‌شناسی هم باید بر محور موضع‌گیری علیه نظام‌های استکباری ترسیم شود.

۶/۱- محورهای استراتژی

بنابراین، مقدم بر ترسیم استراتژی آسیب‌شناسی باید استراتژی نظام را تبیین نمود. استراتژی نظام در سه محور قابل تصویر است:

محور اول: موضع گیری

محور دوم: افشاگری

محور سوم: درگیری و مقابله

در بحث موازنه ذکر شد که دو نظام حق و باطل در مقابل هم قرار دارند و این دو نظام هیچگاه به وحدت نخواهند رسید، زیرا دو هدف کاملاً از هم جدا را طلب می‌نمایند و رشد یکی از آن دو ضیق و تضعیف دیگری را به دنبال دارد و اصولاً این دو در جهت گیری با هم اختلاف دارند و هرگاه اختلاف در جهت پیدا شد، بحث از وحدت و هماهنگی و صلح و همزیستی مسالمت آمیز معنا ندارد.

۶/۱/۱- مرحله اول: موضع گیری

مرحله اول بر هم زدن موازنه، موضع گیری در شکل فردی و اجتماعی است؛ یعنی نظام باید سعی کند در مقابل نظام غیرالهی تماماً موضع گیری نموده و نسبت به موضع گیری طرف مقابل با قدرت مقابله نماید و این در تمام سطوح (اطلاعات، دانش، رفتارهای عینی، محصولات و تمایلات) باید اجراء گردد و هرگونه پذیرش به معنای تسلیم و دست کشیدن از هدف‌های آرمانی خواهد بود. پس ضروری است در هر سطحی موضع گیری جدی صورت گیرد. مثلاً باید با این نحوه حاکمیت قدرت و یا نحوه تولید و توزیع اطلاعات و نحوه الگوهای توزیع و تولید و مصرف ثروت که نظام مقابل راه می‌اندازد مخالفت جدی صورت بگیرد که این مرحله اول بیشتر در شکل سیاسی مطرح می‌شود.

۶/۱/۲- مرحله دوم: افشاگری

مرحله دوم، افشاگری در مقابل نظام مقابل است، یعنی شناخت نسبت ها و ابزارهای انتقال قدرت تا بتوان براساس آن موازنه را هم زد و نظام مقابل را سرنگون کرد. لذا باید ابزارهای انتقال اطلاعات و رسانه ها در سراسر دنیا،

آکادمی ها، دانشگاهها و نهادهای دیگر آن به صورت مجامع بین المللی (یونسکو، یونسف ...) را باید شناخت و افشاء نمود؛ زیرا اینها بر اساس روابط ظالمانه ای در دنیا شکل گرفته اند.

۶/۱/۳- مرحله سوم: درگیری و مقابله

هر گاه قدرت افشاء نسبت ها و معادلات و قوانین مادی و ظالمانه به دست آمد، در پله بعدی باید قدرت درگیری پیدا شود و این جا، سرپرستی نمودن حوادث اجتماعی مطرح می شود، برای جای گیری در موضع برتر و حاکمیت، باید قدرت ایجاد حادثه سازی را در دنیا به دست گرفت و برای رهبری حادثه سازی باید این مراحل را گذراند.

۷- سطوح آسیب شناسی (موضوع، زمینه، روش)

بعد از شناخت استراتژی حاکم بر نظام و آسیب شناسی باید دقت کنیم که اصولاً آسیب شناسی بر اساس چه مدلی صورت می گیرد و اصول حاکم بر آن مدل چیست؟ یعنی آیا با استانداردها و تعاریف مادیون باید آسیب شناسی نمود یا این که در شیوه آسیب شناسی باید راهی به عینیت پیدا کرد تا جامعه را در موضع برتری قرار داد؟ مسلماً موضوعات، زمینه های انتخاب روش و ادبیات نظام الهی با نظام مادی فرق دارد لذا از ادبیات و روش مصطلح در دنیای امروز و زمینه های تحقیقاتی و موضوعاتی که در آسیب شناسی مطرح می نمایند نمی توان در آسیب شناسی نظام الهی استفاده کرد، به دلیل اینکه اینها متناسب با نظام موازنه خودشان می باشد و ما نمی توانیم این روش را به کار ببریم و در صورت بکارگیری ضرورتاً در همان مسیر حرکت خواهیم کرد و بالتبع تضعیف نظام خودی را به دنبال دارد.

بنابراین نمی توان در سه سطح

شناسایی موضوعات

زمینه های موضوعات

روش های موضوعات

بر اساس مدل های موجود عمل نمود زیرا نتیجه اش بر ضرر نظام خودی و به نفع نظام مقابل خواهد شد.

۸- ارتباط بین شاخصه ها با نظام ارزشی

پس ما محتاج تعیین شاخصه هایی هستیم که این شاخصه ها بر اساس مدل مطلوب خود شکل گرفته باشد تا بتوان بر اساس آنها وضع موجود را شناسایی نماییم. لا اگر مدل مطلوب را بر اساس نظام های مادی ترسیم نماییم، وضعیت موجود را هم باید بر اساس همان مدل مطلوب مادی بررسی نمود. به عبارت دیگر در اینجا حکم به تعادل و عدم تعادل جامعه، در حقیقت به تعریف از موازنه و عدم موازنه بر می گردد.

۸/۱- نقش گزارش آماری در آسیب شناسی اجتماعی

بنابراین شیوه آسیب شناسی باید بر اساس شاخصه هایی برخاسته از نظام ارزشی اسلام شکل گرفته باشد تا بتوان بر اساس آن، آمارگیری و وضعیت تعادل و عدم تعادل جامعه را بشناسیم. عدم هماهنگی شاخصه ها با نظام ارزشی سبب می گردد که آمار به دست آمده جهت خاصی را نشان دهد و حکم خاصی را طلب کند. لذا باید دانست که آمارگیری هیچ گاه بدون جهت نخواهد بود. زیرا پیش فرض هایی که جهت آمار قرار داده می شود، اگر متناسب با اصول، گزینش نشده باشند، آمارها ما را به حکم خاصی رهنمون خواهند نمود. مثلاً

وقتی آمارگیری براساس این شاخصه صورت بگیرد که چند کیلوگرم روزنامه در جامعه مصرف می‌شود و معلوم گردد یکصد تن است و در مقایسه با مدل مطلوب مثل جوامع اروپایی است که روزانه یکهزار تن کاغذ روزنامه مصرف می‌گردد، این اختلاف به صورت ناخودآگاه حکم را بروز و صادر می‌کند که از حیث فرهنگی جامعه‌ای که یکصد تن روزنامه مصرف نماید عقب‌ماندگی فرهنگی را پذیرا شده است. پس آمارها جهت‌دار هستند چون شاخصه‌ها براساس پیش‌فرض‌های خاصی تعریف می‌شوند و تعاریف نمی‌توانند بریده از نظام ارزشی باشند.

بنابراین ضرورت دارد که استراتژی آسیب‌شناسی، هماهنگ با استراتژی نظام و جامعه باشد. لذا در مراحل موضوع‌گیری، افشاگری و درگیری، آسیب‌شناسی باید هماهنگ با استراتژی نظام باشد. به عنوان مثال در بحث آسیب‌شناسی، آمارهایی مختلف از معضلات و مشکلات اجتماعی تهیه می‌گردد. دستگاه‌های آماری از مواردی آمارگیری می‌کنند که در جامعه شیوع دارد (آمار قتل‌ها، سرقت‌ها، فحشاء و...) ولی ترکیب آمارها در مقایسه آنها با هم، برچه اساسی صورت می‌گیرد؟ یعنی ترکیب‌سازی اطلاعات براساس مطلوب‌هایی صورت می‌گیرد و استانداردهای جهانی نشان می‌دهد که اگر مثلاً حد سرقت بیشتر از صد مورد در روز شد آن جامعه دچار معضل است و این صد مورد که به عنوان شاخص مطرح می‌شود براساس پیش‌فرض‌های خاصی به دست آمده است. اگر از آن پیش‌فرض چشم‌پوشی شود، مسلماً نتیجه آمار تغییر پیدا می‌کند و تعادل و عدم تعادل جامعه به گونه دیگری شناخته می‌شود.

۹- مراحل آسیب‌شناسی

مرحله خرد: عوامل جزئی

مرحله کلان: علل و ریشه‌ها

مرحله توسعه: موازنه دو نظام

گاهی در همین موارد وقتی به دنبال علل و عوامل سرقت هستیم، گاه به دنبال عوامل جزئی و خرد برمی‌آییم و می‌گوییم این عوامل عبارتند از: ناهنجاری در محیط خانواده، بیسوادی، فقر و... و گاه علت تامه و اصلی را به دست می‌آوریم. وقتی در یک جامعه ارزشی و اسلامی هستیم، سرقت به عنوان یک خصلت مذموم قرار دارد و یک درصد او جهت نظام اسلامی مضر است و دیگر حدّ معین نمودن جهت آن معنا ندارد. علل سرقت در جوامع اسلامی قطعاً غیر از علل سرقت در جوامع مادی و غیراسلامی است، زیرا در آنجا علل سرقت ناشی از نظامی طبقاتی است که محرومیت را بر سطوح پایین جامعه تحمیل می‌کند و عامل طغیان اجتماعی در شکل‌های اجتماعی می‌شود، ولی در جامعه اسلامی این‌گونه نیست، لذا علاج‌های کفّار جهت پدیده سرقت با علاج‌های جامعه اسلامی کاملاً متفاوت است. اگر نظام طبقاتی بر جامعه تحمیل شد، آن جامعه مبتلا به مرضی شده است که براساس عدم تبعیت از اصول اسلامی بوده است. یعنی مثلاً سیستم بازار اقتصادی را در بخش اقتصادی راه‌اندازی نموده و آن هم عوارض خود را همراه خویش آورده است (سرقت، فحشاء و...). پس گاهی علل سرقت را در مسائل جزئی پی‌جویی می‌نماییم و گاهی علت را در روابط ساختاری نظام مشاهده می‌کنیم و گاهی فراتر از این، در روابط توسعه ملاحظه می‌نماییم. به عبارت دیگر نباید مسأله را به روابط خرد جزئی محدود نماییم و تنها مثلاً آمار کمی از سرقت تهیه شود و سپس در موقع حکم دادن حکم به مصادیق جزئی شود. البته اگر علل فقر در سرقت اثر داشته باشد، می‌توان علت فقر را به بیسوادی هم برگردانیم و بگوییم بیسوادی والدین علت فقر مالی خانواده گردیده است. ولی باید توجه داشت که این بیسوادی تحت چه روابطی در جامعه ایجاد شده است که خانواده‌ها محروم از سواد شده‌اند؟ مسلماً علل محرومیت را باید در روابط انتقال قدرت، ثروت و

اطلاعات دید. مثلاً چرا بانک‌ها به عده‌ای خاص و تحت شاخصه‌های خاصی وام اعطا می‌نمایند و به افراد کم درآمد وام پرداخت نمی‌نمایند؟ بنابراین باید علل و ریشه‌های ناهنجاری را شناسایی کرد و آن را به روابط کلان نسبت داد. در غیر این صورت در تحلیل‌ها دچار سردرگمی و جزئی‌نگری خواهیم شد و نمی‌توان هیچ‌گاه راه‌حل اساسی را ارائه داد. مثلاً وقتی آمار ابتذال در جامعه روز به روز در حال افزایش است، اگر تنها با طرح مسائل تعزیراتی درصدد رفع این معضل اجتماعی برآییم به نتیجه مطلوب نخواهیم رسید، هرچند این قوانین، خود به عنوان یک اهرم بازدارنده باشند. زیرا ریشه آسیب‌ها را باید دقت کرد و در بررسی این معضل باید به روش نظام حاکم توجه نمود.

به عنوان مثال به مقداری که تربیت خانواده و اطلاعات در مسأله حجاب اثر دارد، قطعاً در روابط اقتصادی هم اثر دارد ولی این که متغیر و پارامتر اصلی چیست؟ باید آن را در شیوه آماری شناسایی نمود که باقی قضایا تابع او شکل پیدا می‌نمایند. پس همان‌گونه که گذشت اگر اهداف نظام، اهدافی الهی باشد باید تمام متغیرهای دیگر، اعم از روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، حول این محور ارزشی ساماندهی گردد.

از مجموعه این مسائل می‌توان نتیجه گرفت که استراتژی آسیب‌شناسی باید متناسب با موضع‌گیری‌های نظام در سطوح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مورد شناسایی قرار گیرد و دقت شود که آسیب‌شناسی منجر به محکومیت نظام نگردد، بلکه نتیجه‌اش افشاگری علیه روابط ظالمانه نظام مقابل باشد. و در مرحله سوم ماحصل و نتیجه آسیب‌شناسی، مقابله با موانع و مشکلاتی است که جامعه و نظام را در موازنه منفی قرار می‌دهد. مثالی را که در این مرحله می‌توان طرح کرد این است که، در تحلیل یک آسیب‌شناسی اجتماعی تحت عنوان تورم

و گران‌فروشی و احتکار حتماً باید ساختارهای درونی آسیب‌ها را در رابطه با آسیب‌های بیرونی ملاحظه نمود.

۱۰- مدل آسیب‌شناسی جامعه

تذکر این نکته ضروری است که در مسئله آسیب‌شناسی، کارهای آماری و مقایسه‌ای، نسبت به موضوع مورد نظر صورت می‌گیرد و براساس آن آمار و ارقام، نتایج بدست می‌آید. یعنی اثبات یک ناهنجاری در مقابل یک بهنجاری صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، معنای خوبی و بدی به وسیله آن اعداد، آمار و ارقام تعریف شده معرفی می‌شود. در اینجا باید دقت کرد که چرا گفته می‌شود: آمار و ارقام تعریف شده؟ در جواب می‌توان گفت: آمارگیری و نمونه‌برداری‌هایی که صورت می‌گیرد، هیچگاه بدون یک نظام سئوالاتی، از قبل انجام نمی‌شود و نظام سئوالات هم بر محور قرار دادن عامل متغیر، معین می‌شود و آن عامل متغیر، محوری است که محور تنظیم کارشناسی در مسئله آسیب‌شناسی است.

۱۰/۱- ضرورت مغیّر محوری در گزارش آماری

بنابراین هرگونه آماری که بوسیله کار کارشناسی صورت می‌گیرد اگر محوری را دارا نباشد، کار انجام شده (آمارگیری) به معنای یک کار اپراتوری است مثلاً وقتی یک کارگزار اجرایی، یک کار اجرایی انجام داده تنها مأمور به جمع‌آوری نمونه‌هایی بوده و اصلاً کار کارشناسی در بین نبوده. در اینجا اگر توجه به محور کار نداشته باشیم، تحقیقات میدانی انجام شده، بستر خاصی را جهت تصمیم‌گیری ایجاد نخواهد کرد، اما می‌تواند بستر ساز، جهت تصمیم‌گیری مورد نظر کارشناسی در مراحل تصمیم‌گیری می‌باشد.

در اینجا نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که گزارش آماری جهت دار بوده و متن گزارش آماری در حقیقت بررسی وضعیّت عینی است. ولذا معنا ندارد که قائل شویم حالت گزارش آماری، صرفاً توصیفی محض است و جهتی در کار نیست. بنابراین بدلیل تحت کنترل قرار دادن وضعیّت عینی باید یک مطلوبی را در نظر گرفت و براساس آن یک آمار خاصی را بدست آورد که این آمار تنها توصیف نیست بلکه توصیفی است جهت‌دار که به همراه نقد و نقض می‌باشد و در قدم بالاتر می‌توان گفت: اصلاً توصیف بدون جهت وجود ندارد و این نکته، قابل دقت و تأمل در کارهای تحقیقات میدانی است.

پس هر گونه گزارش آماری که صورت می‌گیرد، به لحاظ کنترل وضعیّت است. یعنی توصیف آماری در ذات خود توجه به تکامل دارد (خواه تکامل مادی یا الهی باشد) و پذیرای یک جریان تکامل است و در حقیقت توصیف، توصیفی تکاملی است. یعنی نقص و کمال را متناسب باالگوی خاص خود از عینیت بیان می‌نماید.

بنابراین تعریف استانداردها و شاخصه‌هایی که نسبت بین ارقام را جمع‌آوری می‌نمایند در یک تحقیقات میدانی متناسب با یک جریان تکاملی خاص (مادی یا غیرمادی) مطرح می‌شود و در هر دستگاهی خوب یا بد بودن این تکامل، یک «برای» دارد و اینگونه نیست که خوبی و بدی را بدون «برای» و غایت آنها قبول نماییم. مثلاً در یک تحقیقات میدانی جهت زنان، باید دانست که اگر قائل به عدم جهت‌داری آمارگیری در این زمینه شویم و معتقد شویم کارشناس آمارگیر در صدد اثبات مقصدی نیست این ادراک، ادراکی ابتدائی از آمارگیری خواهد بود. ولی باید دقت کرد زمینه‌های اثبات و نقض و نقد موضوع وقتی فراهم می‌شود که در حقیقت یکی از این سه را برگزیده باشیم یا موضوعی را اثبات یا نقض و یا نقد کرده باشیم. اما اگر این روش را در

آمارگیری، عوض نمایم، نتیجه آن، نقد، نقض و یا اثبات موضوع دیگری را ارائه می‌دهد. و اینها هم دلالت بر عدم زمینه بی‌جهتی آمارگیری می‌نمایند. یعنی حتی زمینه‌ها هم جهتدار خواهند بود و آلا زمینه‌های دیگری انتخاب می‌گردید.

۱۰/۲ - جهت‌داری مدل آماری

بنابراین، روش جمع‌بندی در آسیب‌شناسی جهت‌دار بوده و مدل آماری که بر اساس روش طرح سئوالات جهت‌دار بوده نیز خود دارای جهت‌داری خاصی است. یعنی هر سئوالی خارج از نقد و نقض نیست. به عنوان مثال اگر در پیش‌فرض‌ها، مبناء، توسعه اقتصادی قرار گیرد و براساس آن سئوالاتی طرح گردد مسلّم، سئوالات براساس پیش‌فرض توسعه اقتصادی خواهد بود. حال اگر توسعه اقتصادی به عنوان متغیر اصلی مطرح نبود - نه اینکه او حذف شود - بلکه توسعه اقتصادی به تبع فکر و فرهنگ جامعه اصل شد و براساس اصالت فرهنگی و پرورش فکری یکسری سئوالات جهت‌آسیب‌شناسی جامعه مطرح شود. و حتی اگر فراتر از این، نظام تمایلات روحی جامعه و حساسیت و روحیات و انگیزه‌های اجتماعی، محور قرار گیرد و پرورش انسان متغیر اصلی واقع گردد و بر این اساس سئوالاتی تنظیم شود، در اینجا قهراً شاخصه‌هایی که مورد نظر قرار می‌گیرند عبارتند از اینکه: مردم چه مقدار در دعای کمال و نماز جمعه و خیرات شرکت می‌کنند؟ خلاصه اینکه شاخصه‌های مدل آماری انتخاب شده دیگری در دستور کار قرار خواهد گرفت. در اینجا می‌توان حتی فرهنگ و اقتصاد جامعه را هم اندازه‌گیری نمود. در بررسی اینکه وضع معیشتی و فرهنگی مردم در چه سطحی است؟ گاهی بدین گونه است که استانداردهایی که در توسعه مادی وجود دارد طرح می‌شوند و گفته می‌شود، این جسم از

خوراک، پوشاک و... را باید مصرف نمود و در غیر این صورت بر اساس مدل آماری، جامعه را باید فقیر معرفی نمود چون فاقد این استانداردها می‌باشد.

اما اگر این استانداردها را تغییر دهیم، طبیعی است در جامعه‌ای که مسائل پرورشی روحی اصل است، مسائل مادی به تبع مسائل روحی و تمایلات، قطعاً مشکل خواهد بود، در اینجا دیگر آن استانداردها اصل نخواهند بود. زیرا مسائل مادی در رتبه تبعی خواهند بود و بیشترین کمبودهای مورد دقت در آمارگیری، کمبودهای روحی خواهند بود و به تبع آن مسلماً حکم به فقیر بودن جامعه از حیث اقتصادی داده نخواهد شد ولو مصرف در این جامعه بسیار پایین باشد بلکه نتیجه گرفته می‌شود چون الگوی مصرف جامعه عوض شده است، ضایعات او کمتر گردیده است. پس اگر رفاه اقتصادی اصل قرار گیرد، طبیعتاً براین اساس، فقر و بیسوادی معنا می‌شود. یعنی این امر را براساس پیش‌فرض‌های مادی تفسیر می‌نمائیم و اینها همه معلول علتی است که جهت آمارگیری قرار داده شده است. این بحث ریشه‌ای‌ترین بحث در مدل‌های آماری است. مثلاً در آمارگیری نسبت به مسئله اشتغال گاهی گفته می‌شود، عمده مسئله، بیکاری جمعیت است؛ زیرا محور اصلی، توسعه و رفاه مادی است و در یک چنین جامعه‌ای باید انسان دائماً در حال فعالیت اقتصادی باشد (انسان اکونومیک). یعنی انسانی که مدام بتواند تولید ناخالص ملی خود را افزایش دهد، انسان فعال‌تری است و جامعه این افراد، جامعه فعالی است و جامعه امریکا که تولید ناخالص ملی آنان بالا است، جامعه‌ای است که در موازنه مطلوبی قرار دارد (طبق استاندارد بین‌المللی) و در حالت تعادل و نرمال می‌باشد. ولی کشورهای جهان سوم در حال تعادل و نرمال نیستند بلکه عقب‌افتاده و دچار ناهنجاری هستند و این عقب‌افتادگی نه در سطح اقتصاد، بلکه در سطح فرهنگ و سیاست هم‌اینگونه است.

۱۰/۳- درآمدی بر مسأله جمعیت

نظر به اینکه در مسأله آسیب‌شناسی اجتماعی پیرامون معضل بیکاری اذعان می‌شود، عمده مسأله بیکاری، جمعیت است، لذا پیرامون مقوله جمعیت ضروری است بررسی صورت گیرد.

در باب مسأله «جمعیت» از دو زاویه «شرعی» و «موضوعی» می‌توان نظر داد. از منظر اول به صورت مستقیم بحث از ازدواج، تکثیر نسل، احیاناً مواردی چون جلوگیری‌های فردی، حلیت‌ها، حرمت‌ها و امثال این خواهد بود. اما در بحث دوم سخن از شرایط و مقتضیات حاکم بر موضوع است یعنی تحلیل و بررسی اینکه در چه شرایط و کدام محیط و برای چه مقصد و هدفی، از این امر تحلیل داده می‌شود؟!

اگر بخواهیم خیلی کلی و عام در مورد آن بحث کنیم باید به این نکته توجه کرد که آیا این موضوع در شرایط «تراحم» قرار دارد یا خیر؟ برای دقت در این امر، طرح این مسأله قابل ذکر است که در مواردی امکان دارد وجود یک فعل و احتمال در باب آن، «اشتداد» یابد به این معنا که مصداقی خارجی (بخصوص در موردی که مشمول اتیان یک امر باشد)، دو یا سه و یا حتی ده امر مختلف از جهات متعددی ناظر بر آن (موضوع خاص) شوند. از این حیث می‌توان چنین گفت که شدت وجود اتیان (خاصه در موضوع «اقامه») به مراتب بالا خواهد رفت.

از آنجا که پیرامون این مسائل در مقالات پیش توضیحاتی آمده است با ذکر مثال اشاره‌ای داشته و می‌گذریم! مثلاً اگر گفته شود چنانچه در شرایط فعلی مسأله «ازدواج» به تأخیر بیفتد، موجب مفسده نسبت به اصل اسلام می‌شود! در این صورت تنها فساد فرد و افراد مطرح نخواهد بود بلکه فی‌الواقع در فرضی، نظام اسلامی نیز متزلزل خواهد شد. پس با این نوع نگرش به موضوع، آشکار

می‌شود که حکم حرمت در این فرض، دیگر یک حرمت فردی و عادی نخواهد بود.

غرض آنکه در این دیدگاه خاص، می‌توان کل موضوعات را طبقه‌بندی کرده و سپس مشخص کنیم که عوامل ناظر بر آنها چیستند و در درجه ثانی، متوجه بر چه اموری‌اند؟ بدین ترتیب می‌توان گفت: علاوه بر عنوان «تزام» عنوان دیگری هم فرض تحقق دارد و آن «تأكد» است. یعنی در این عنوان، وجوب موضوع متأکد شده و به بیانی وجوب آن از وجوب یک امر خارج گشته و تشدید و اهتمام بر آن امر، به میزانی بالا رفته است که دیگر براحتی و به صرف اینکه مزاحم با عناوین دیگر می‌باشد، نمی‌توان آن را مقید ساخت!

— اهمیت و ارزش «انسان» در توسعه نظام اجتماعی

در این صورت اگر بخواهیم مسأله وجود «انسان» و «بشر» را به عنوان بزرگترین منبع مولد کلیه قدرت‌های دفاعی در شرایط تهاجم دشمنان نسبت به اسلام بدانیم، مسلماً موضوع به گونه دیگری طرح خواهد شد! به بیانی رساتر، قطعاً اگر بخواهیم تکنولوژی و صنعت داشته باشیم جز با فعالیت ذهنی و اراده نیروهای انسانی ممکن نیست و همینطور در هر مسأله دیگری و خلاصه رکن اصلی و اساسی در اتخاذ هرگونه تدبیری در نظام اجتماعی، بازگشت به «نیروهای انسانی» دارد.

بنابراین باید توجه داشت در صورتی که بخواهیم ارزش انسان را در توسعه (اعم از کمی از کیفی) مورد لحاظ قرار دهیم، مسأله بگونه دیگری طرح خواهد شد و موضوعیت ویژه‌ای می‌یابد. به تعبیر دیگر چنانچه مبنای فلسفی دیدگاه ما در تعریف موضوعات به اصل «توسعه اراده» باز گردد و نه «توسعه تأثیر ماده»، در آن صورت نحوه نگرش ما در این گونه مسائل نیز تغییر خواهد کرد!

بعبارت دیگر، انگیزه‌ها را به تحریک مادی برنگردانیم و چنین نگوئیم که هر مقداری «شرایط»، محرک و مؤثر باشد انگیزه ما نیز شدت می‌یابد، بلکه بجای آن بگوئیم به هر مقداری که نفس «پرستش» در انسان‌ها تقویت گردد، به همان میزان تکامل اراده نیز در مسیر و جهت دنیاپرستی یا خداپرستی حاصل خواهد شد^۱.

حال اگر توجهی به وضعیت خاصی که در آن قرار داریم، بیاندازیم مشخص خواهد شد که ما الآن در یک شرایط ویژه‌ای قرار گرفته‌ایم که حوائج مسلمین به دست نظام‌های الحادی افتاده و در واقع می‌توان چنین تعبیر کرد که ید مسلمین به واسطه عوامل مختلفی در حصر و فشار محدودیت‌های گوناگونی قرار گرفته است. از این حیث اسلام و مسلمین شدیداً محتاج «قدرت» اند و قدرت نیز در توسعه و تکامل اراده‌ها نهفته است. بدین ترتیب باید مجدانه فکر کنیم که چگونه شرایط اجتماعی را تغییر دهیم تا نهایتاً علاوه بر اینکه تعداد ما زیادتر می‌شود لکن زیادی تعداد جمعیت به زیاده‌مصرف نیانجامد^۲.

— کثرت نفس و بالا رفتن قدرت مسلمین

در هر حال یک نحوه نگرش به مسأله این است که بگوئیم کثرت جمعیت، قدرت دفاع ولی فقیه را در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بالا برده و پرچم توحید را از حالت انزوا و ضعف به سمت قدرت، شدت و اعتلاء سوق

۱ - براساس این نظر، در حد و به میزان تکامل و کمال اراده (اعم از حیوان یا ملکوتی) تمخض در فکر بدست خواهد آمد، یعنی تکامل اراده، انسان را به یک تدبیر و تمخض می‌رساند که قدرت ملاحظه و سنجش توسعه جوانب را به او تحویل می‌دهد

۲ - البته این بحث موضوع دیگری است که در جای خود باید بدان پرداخت

می‌دهد. در این صورت طبیعتاً وقتی از موضع احکام مختلف به موضوع نظاره کنیم می‌توان چنین برداشت کرد که کثرت نفوس، موجب اشتداد و تقویت قدرت مسلمین خواهد شد.

البته چنانچه گفته شود در دنیا مناطق مختلفی وجود دارد که دارای جمعیت‌های زیادی هستند و بخاطر همین مسأله، مردمشان در فقر مهلکی بسر برده و از لحاظ اقتصادی عقب‌افتاده‌اند، در جواب باید به این نکته توجه داشت که این امر حاکی از آن است که (در واقع) نظام روابط اجتماعی در آن کشورها نامتناسب می‌باشد. به عبارت دیگر علت اصلی ضعف و رکودها، فی‌نفسه در مسأله افزایش نیروی انسانی نیست بلکه اصل مشکل، در کیفیت تنظیم روابط اجتماعی است. قطعاً اگر نیروی انسانی در چارچوب روابط اجتماعی صحیح و متعادلی بکار گرفته شود، همین امر، قدرت محوری در تولید قرار خواهد گرفت، چرا که بدون شک نیروی انسانی، بالاترین و بهترین امر تولیدی است و هیچ اتوموسیون دیگری قادر نخواهد بود کاری را که انسان انجام می‌دهد، محقق کند.

بنابراین باید ریشه مظالم و ستم‌ها و گرسنگی و فقر اقتصادی و غیره را در روابط حاکم بر نظام‌های استکباری جهانی جستجو کرد نه در موضوعات تبعی مانند «کثرت جمعیت»!

— ضرورت تعیین طبقه‌بندی موضوعی

حال اگر مسأله را چنین مورد تحلیل و ارزیابی قرار دادیم، آنگاه موضوعاتی که مأموریه و یا منهی عنه شارع قرار گرفته‌اند ممکن است در یک مورد و در یک زمان خاص، «جامع» پیدا کرده و این جامع جهات متعدّد در الزام، همان «الزام متآکد» خواهد شد.

در این صورت باید یک طبقه‌بندی موضوعی داشته باشیم که اولاً شناسایی شرایط براساس آن صورت بگیرد. و ثانیاً بتوان بر مبنای آن جایگاه و منزلت هر یک از موضوعات را در «نظام اجتماعی» مشخص کرد تا نهایتاً بتوانیم تعیین کنیم که مثلاً در برابر صد موضوعی که نمود یافته‌اند چه راتیان‌های (مختلفی) قرار دارد و آخر الامر به عنوان مثال وضعیت تکثیر نسل و میزان درجه اهمیت و اولویت آن را بدست آوریم.

در آن صورت می‌توان گفت که کدام موضوع نسبت به چه امری (حکم) مورد تأکید قرار گرفته و پس از آن مشخص کرد که حکومت چگونه باید برنامه‌ریزی لازم را در جهت رفع موانع و تشدید جهات تسهیل‌کننده انجام دهد.

... ضرورت توسعه و تکامل قدرت نظام اسلامی و لوازم آن

این نکته را نیز نباید از یاد ببریم که در دوره‌ای از تاریخ جوامع گذشته، در بعضی موارد آنگاه که با معضل قلت نفس برخورد می‌کردند راه‌حل را در این می‌دانستند که کلیه قوانین مربوط به فرزند مشروع را از میان بردارند و لذا نظام خانواده را از تک‌همسری به چند همسری جهت داده و در نهایت به آن هم اکتفا نکرده و اصلاً هر زنی که از هر مردی و به هر نحوی فرزند می‌داشت به او جایزه می‌دادند تا به این طریق کثرت نسل ایجاد کنند و جامعه خود را از اضمحلال نجات دهند. غافل از اینکه چون ضابطه و قانون شرعی و الهی را مراعات نمی‌کردند در نتیجه زنا و فحشاء رو به تزايد گذاشته و آخر الامر علت انقراض جامعه و نیز تملک آنها می‌شد.

مسلم فضای جامعه اسلامی و آداب، سنن، قوانین و مقررات حاکم بر آن مبنایی و بنیانی با چنین جوامعی اختلاف بین و بنیادین دارد و کلاً جامعه‌ای که

براساس یک نظام مکتبی و آن هم از نوع متعالی‌ترین آن استوار گشته است، جهت‌گیری تمام ساختارهای اجتماعی آن (در مسیر تکامل و رشد) با نظام‌های الحادی و مادی تفاوت خواهد داشت.

و البته دقیقاً به همین دلیل است که خواه ناخواه نظام اسلامی با نظام‌های الحادی و استکباری جهان دارای انواع درگیری‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد (همچنانکه تا حال نیز چنین بوده است). یعنی در واقع مسیر رشد و تکامل جامعه اسلامی در صحنه تحقق و عینیت‌های جهانی، با روند تکاملی آنها در تضاد و تناقض بوده و این دو برای یکدیگر مزاحمت خواهند داشت و همین تزاخم عینی بین جمعیت و سیر تکامل در این دو نظام (به‌خصوص در چارچوب اتخاذ سیاست‌ها و مدیریت‌های کلان) است که طبیعتاً درگیری و برخورد با یکدیگر را حتمی می‌سازد.

براساس این تحلیل، نظام اسلامی چگونه می‌تواند با نظام حاکم جهانی بر مبنای «لیبرالیزم» و یا «دموکراسی» و یا «حقوق بشر» موجود، کنار آمده و با سازشکاری و مسامحه ادامه حیات دهد؟!

پس اگر قدری بیشتر دقت کرده و شرایط حامل جهانی را مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهیم درمی‌یابیم که ما باید در باب توسعه و تکامل قدرت و نیروی انسانی خود به پیش‌بینی‌های اساسی‌تری دست بزنیم!

نتیجه‌گیری سخن، از آنچه تا بدینجا طرح شد، آنکه وقتی در مورد موضوعی مانند ازدواج و کنترل و توسعه جمعیت و غیر از این مسائل و معضلات اجتماعی، بدونال دستیابی به نظر شرع مقدس هستیم، یک نحوه نگرش به موضوع این است که لوازم، آثار و پیامدهای عوامل متعددی را نسبت به امر، مورد نظر قرار دهیم. حال چنانچه از این شیوه در نظر به موضوع بحث بهره بگیریم خواهیم دید که بجای عنوان «تزاخم» عناوینی دیگر مثل «تاگد» و

«اشتداد» حاصل می‌آید و در این صورت بجای اینکه مسأله کثرت جمعیت را با اموری چون ضعف فکری و سیاسی مسلمین قرین بدانیم، اصولاً «جمعیت» و توسعه آن یکی از اساسی‌ترین موضوعات اجتماعی قلمداد می‌شود که برای رفع پیامدهای ناگوار احتمالی آن، باید دنبال کشف و تنظیم روابط اجتماعی متناسبی بود که بهره‌بری انسانی در جهت تکامل الهی را در جامعه اسلامی، به حداکثر میزان خود ارتقاء دهد.

– ضرورت بررسی موضوع از دیدگاه احکام توصیفی

آنچه در بخش پیش گفته شد تنها در حد ضرورت و روش تحلیل و بررسی موضوعات اجتماعی از منظر احکام تکلیفی دین بود^۱ ولی بدون تردید حفظ و رعایت اصول جمعیت در نظر به یک موضوع، ایجاب می‌کند که آن را از زاویه احکام توصیفی و معرفتی نیز مورد توجه قرار دهیم تا نهایتاً یک جانب نیز به قضاوت ننشسته و حقیقتاً نظر «شارع مقدس» را بدست آورده باشیم^۲.

اگرچه تفصیل این بحث را باید در جای خود دنبال کرد ولی به اجمال اشاره می‌کنیم که برای بدست آوردن احکام معرفتی شرع در مورد موضوع بحث (جمعیت؛ توسعه یا کنترل) باید دنبال این پرسش رفت که اصولاً در معرفت دینی پایگاه «انسان» در برابر اشیاء و موجودات دیگر چگونه می‌باشد؟

۱ - آنچه در این مقال به صورت مختصر و گذرا آمده است تنها بیان ضرورت‌ها و اشاره به کیفیت بررسی این مسأله از زاویه احکام تکلیفی است که احياناً در بعض موارد توضیحاتی هم داده شد. قطعاً همانگونه که از عنوان این بحث برمی‌آید، بحث تفصیلی و تبیینی این موضوع را باید در سلسله مباحث منظم و متوالی دیگری دنبال کرد.

۲ - توضیح ضرورت هماهنگی و اصول تناسب و تناسخ حوزه‌های معرفتی از حوصله این مقال خارج است و در واقع از مبادی و اصول موضوعه بحث به حساب می‌آیند

آیا «انسان» هم عرض و عدل با اشیاء شمرده می‌شود یا اینکه در منزلت برتری قرار داشته و موجودات عالم تحت تسخیر و اراده (مافوق) او قرار داده شده‌اند؟!

الف - اصالت اشیاء و موجودات

اگر بخواهیم خیلی کوتاه و گذرا اشاره‌ای داشته باشیم باید چنین عنوان کرد که در یک نحوه نگرش ساده به مسأله، مخلوقات عالم اصل دانسته شده و به «ماهیت وجودی انسان» اصالت داده می‌شود! برای نمونه در این دیدگاه گفته می‌شود: خورشید و کهکشان‌ها و خلاصه، منظومه شمسی تنها برای «انسان» در حرکت‌اند!

طبیعی است که در این دید، نخست باید (مثلاً) اجرام طبیعی فی‌نفسه حقیقتی داشته باشند تا پس از آن منطقاً بتوان طرح کرد که «انسان» در برابر ظهور و بروز خواص موجودات عالم دارای چه جایگاهی است؟! در این بینش خورشید تنها یک جرم مادی محض و کره زمین نیز یکی از سیاراتی - که به مناسبت خاصی دارای یک خصوصیات حیاتی شده و موجوداتی (گیاهان، حیوانات و انسان‌ها) بر روی آن بوجود آمده‌اند - دانسته می‌شود که انسان باید توان استفاده و بهره‌بری دائم‌التزاید از این امکانات را دارا باشد و دیگر هیچ!^۱

بنابراین قطعاً نمی‌توان چنین نظرگاهی را مبنای نگرش معرفتی دین در نظر به موضوعات قرار داد چرا که اصولاً هیچگونه تلائمی با متیقنات دینی و به خصوص اسلام راستین ندارد.

۱- جالب اینجاست که بعضی همچنین تحلیل می‌کنند که این سیاره‌ها در چند هزار سال دیگر منهدم شده، انسانها نیز از بین می‌روند و همه چیز تمام می‌شود و نه آخرتی و نه سرای دیگری، هیچ کلام معنا و مفهوم ندارد!

ب ـ مقام خلافت الهی، مبنای دیدگاه معرفتی

اما دیدگاه معرفتی دیگری هم این است که گفته شود؛ عالم دارای خالق فاعل و حکیم است و اصل ایجاد و خلقت دنیا نیز در مسیر تحقق «انی جاعل فی الارض خلیفه» می باشد. آنچه موضوعیت داشته و حَقاً اصیل است مقام خلافت الهی است یعنی نیابت خدای متعال در زمین در جهت تحقق تصرفات الهی و نیز ابداع مصنوعات الهی در تمام وجوه و مراتب انسانی و سپس نظامهای اجتماعی.

اگر از این زاویه به موضوع نگرینم قاعدتاً «انسان» و «نظام انسانی» در دیدگاه معرفت‌شناسانه دارای منزلتی خواهد شد که دیگر مقایسه و برابر قرار دادن آن با سایر اشیاء و موجودات صحیح نمی‌باشد و لذا بطور مشخص در مسأله «جمعیت» هم نمی‌توان (موضوعاً) آن را با آب و نان و... عدل یکسدیگر قرار داد.

بنابراین وقتی از نظر دیدگاه معرفتی دین و احکام توصیفی اسلام موضوع را مورد تحلیل قرار دهیم، در واقع تعیین شاخصه‌های محوری در باب موضوع جمعیت (اقامه توسعه یا کنترل) بازگشت به فردی خواهد کرد که محور تاریخ شناخته می‌شود.

یعنی اگر محور تاریخ، نبی اکرم اسلام «صلی الله علیه و آله و سلم» است و ولایت تاریخی نظام بشریت از جانب خدای متعال بدست او و اولیای معصومین «علهم‌السلام» سپرده شده، پس باید دید آیا آنها (مثلاً) برای توسعه جمعیت شرطی قرار داده‌اند یا خیر؟ اگر آنها شرایط خاص حلیت رابطه را وضع کرده‌اند، پس یعنی هرگونه ایجاد انسانی را قبول نمی‌کنند بلکه تنها آدمی را که در هجر اسلام و در بیت مسلمین تولید شود، مورد پذیرش قرار داده‌اند.

خلاصه، هر انسانی را بعنوان «خليفة الله» تلقی نکرده و حتی در مورد بعضی عنوان «اولئک کالانعام بل هم اضل^۱» را بکار می‌برند. گرچه مقام عده‌ای را هم بسیار بالا دانسته تا آنجا که شایستگی «إن کنتم تحبون الله فتحبون^۲» پیدا کرده‌اند.

بنابراین انسان مشروط، هرچه بیشتر باشد بهتر است و شرط آن نیز، شرط توسعه تکامل و قرب است. مسلم در این نظر «توسعه اقتصادی» شرط محوری و اصلی قرار نمی‌گیرد بلکه اصل توسعه اقتصادی نیز در دیدگاه الهی به نحو تبعی لحاظ می‌شود یعنی جایگاه انسانی که براساس روابط مشروع تولید شده و شرایط پرورش‌اش نیز «دینی، اسلامی و مذهبی» بوده است، بهتر و بالاتر می‌باشد چرا که قطعاً «منزلت انسان» در تحلیلی که از «تکامل تاریخی» داده می‌شود، منزلت «اصلی» خواهد بود و نه «تبعی» و لذا می‌توان گفت خلقت هم برای انسانی که تابع خدا و رسول باشد ایجاد شده است.

بدین ترتیب مشخص می‌شود، اینکه از پیامبر خاتم «صلی الله علیه و آله وسلم» نقل شده که: «من نسبت به تعداد امت خود مباحثات می‌کنم»، در واقع یک حکم عمومی تاریخی است و لذا آنجا هم که اجازه پیش‌گیری را صادر کرده‌اند، یک حکم خاص و ویژه می‌باشد. یعنی در هر موردی که افراد جامعه‌ای دچار مشکل شدند چنین تجویزهایی هم وجود دارد.

شبهه این مسأله در قضیه ربا و بانک نیز مشهود است. مثلاً اگر هم‌اکنون به کلی نظام بانکی را از سیستم اقتصادی حذف کنند قطعاً جامعه دچار بحران‌های جدی خواهد شد و لذا گفته‌اند یک راه‌های فرار از ربا هم وجود دارد که

می‌توانید از آنها استفاده کنید. اما این نوع تجویز دلیل آن نمی‌شود تا حیل‌رهایی از ربا را تبدیل به نظام اقامه ربا کرده و نهایتاً تحقق ربا در جامعه اسلامی را نظام‌مند سازیم!

از این بیان تمثیل‌گونه می‌توان این نتیجه را اخذ کرد که احکام «نظام اقامه» موضوعاً با احکام فردی و شخصی تفاوت دارد. ممکن است برای افراد و اشخاص در اضطرارهای فردی و موردی یک راه‌هایی نیز قرار داده شود و در مصادیق استثنایی طرق رفع عسر و حرج‌ها معین شده باشد، لکن از این مسائل نمی‌توان قانون عام و عمومی برای انطباق بر موضوعات اجتماعی، آن هم در منظر «اقامه و توسعه نظام» صادر کرد.

اصولاً موضوع اقامه و به تبع آن، توسعه و تکامل امری منحصر به فرد است که کیفیت و نحوه نظر و نگرش به آن و همچنین احکام و قوانینش، با موضوعات فردی تفاوت‌های بسیاری دارد. به عنوان مثال در امر اقامه و تکامل نظام اسلامی، حتی شریفترین نفوس (شهیدان) هم جان خود را نثار می‌کنند، در حالی که در امور فردی آنگاه که مسأله بازگشت به حفظ نفس محترمه داشته باشد، قاعدتاً باید آن را مقدم داشت. یعنی طبق حکم شرع اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که مثلاً او را در حصر و فشار قرار داده و گفته‌اند یا باید منکر خدا شوی و یا اینکه تن به مرگ دهی، ظاهراً باید منکر شد و گفته شده عیبی هم ندارد. ولی بدون تردید شبیه این حکم در مورد «اقامه و تکامل و توسعه نظام اسلام» (اصول) جریان ندارد. بی‌معناست اگر گفته شود وقتی نظام اسلامی اقامه پیدا می‌کند اعلام کنیم که دیگر تحقق و یا عدم تحقق اسلام با هم برابرند! در این موارد حصر و عدم آن و یا انکار و اقرار، تماماً مرتبط با حفظ و هدم اصل اسلام و کلمه توحید و شئون مسلمین است چیرا که «اقامه نظام اجتماعی»، موضوعاً متفاوت با مسایل فردی و شخصی می‌باشد.

۱۱- اهداف مرحله ایی آسیب‌شناسی اجتماعی

۱۱/۱- مرحله اول: گسترش تمایلات اجتماعی

آنچه پس از تعیین استراتژی بدنبال آن هستیم، مسئله گسترش تمایلات عمومی مردم در ساختار اجتماعی است. یعنی آسیب‌هایی را که شناسایی شده یا می‌شوند باید نسبت به اهداف مرحله‌ای شناخت. یعنی باید عواملی را که موجبات ضایعات و خسارت در ساختار اجتماعی و ضربه به تمایلات مردم می‌شوند در سطوح مختلف شناخت.

پس هدف اولیه این است که مدل آماری، ما را هدایت خواهد کرد به اینکه چه عواملی موجب آسیب‌زدن به تمایلات عمومی را فراهم می‌کند و جهت رفع این عوامل چگونه باید وارد عمل شد؟ سپس تمایلات و انگیزه‌های مذهبی را در جامعه گسترش بدهیم. بنابراین هدف اول در آسیب‌شناسی اجتماعی، شناخت عوامل ضربه زننده به تمایلات و انگیزه‌ها و حساسیت‌ها و باورهای مردم است.

۱۱/۲- مرحله دوم: گسترش تفاهم اجتماعی

در مرحله دوم، هدف، شناخت عواملی است که به تفاهم اجتماعی ضربه می‌زنند، یعنی عواملی که سبب از بین رفتن همفکری در جامعه هستند که در بخش اول همدلی را مرتفع می‌ساخت (تمایلات مردم) یعنی روح همبستگی و همدلی را در مردم از بین می‌برد ولی در بخش دوم روحیه همفکری را در جامعه از بین می‌برد که نتیجه‌اش رفع تفاهم اجتماعی است و سبب می‌گردد جامعه دچار تشّت در آراء گردد که حاصل این تشّت زیر سؤال رفتن امنیت ملی است.

بنابراین باید آسیب‌های اصلی را که سبب از بین رفتن تفاهم در بین ملت هست، شناخت. مثلاً در مسئله قائم مقام رهبری و عزل ایشان در مرحله اول شکاف در روحیه مردم (تمایلات) و در مرحله دوم تردید در مسئله ولایت فقیه از موضع فکر بود. یعنی وقتی انسجام و همبستگی جامعه به ولایت فقیه برمی‌گردد، اگر تردیدی نسبت به آن ایجاد شود، آسیب بسیار عظیم خواهد بود. باید در مسئله آمارگیری دقت شود که مثلاً در دانشگاه‌ها و حوزه و منابر و سخنرانی‌ها، چه مقدار شبهه و تردیدی که نسبت به مقام ولایت وارد و تضعیف صورت می‌گیرد، به لحاظ پایگاه فکری است؟ باید دید چه مقدار کتاب در تقویت ولایت چاپ می‌شود و چه مقدار در جهت تضعیف آن چاپ شده و می‌شود؟ پس بعد از شناسایی عوامل آسیب‌ها، باید درصدد گسترش تفاهم اجتماعی باشیم. یعنی محورهای تفاهم شناخته شوند و درصدد ارائه راه‌حلهایی جهت گسترش تفاهم اجتماعی برآییم.

۱۱/۳ - مرحله سوم: گسترش تعاون اجتماعی

در مرحله سوم، هدف، شناخت عواملی است که سبب از بین رفتن روحیه تعاون اجتماعی (همکاری اجتماعی) هستند. هر جامعه‌ای که روحیه تعاون در او از بین رود، آرام آرام همفکری و در نهایت همدلی را از دست خواهد داد. سئوالی که در اینجا مطرح می‌باشد این است که: چگونه می‌توان تعاون اجتماعی را در جامعه ایجاد کرد؟ و به عبارت دیگر، راه‌های عملی روحیه تعاون اجتماعی در جامعه کدامند؟ زیرا هر جامعه‌ای که بتواند روحیه تعاون اجتماعی پیدا نماید، هر آینه قدرت برتری عملی را پیدا خواهد نمود. به عنوان مثال: جامعه ژاپن یک جامعه‌ای است که دارای تعاون اجتماعی است و این خصلت براساس انتخاب استراتژی (مقابله با آمریکا) می‌باشد. یعنی استراتژی

حرکت، در فعالیت‌های اقتصادی اثر دارد و اگر در صحنه اقتصادی استراتژی مبارزه باشد دیگر رفاه و مصرف‌گرایی اصل نمی‌شود بلکه اصل، کمتر مصرف نمودن و بیشتر صادر نمودن است.

مفاهیم خرد

۱۲- برنامه اجرایی آسیب‌شناسی اجتماعی

برنامه اجرایی، در حقیقت برنامه‌ریزی در محور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد که شامل: محدوده‌ها و مقیاس و موضوع است و این موضوع غیر از آن موضوعی است که به معنای موازنه اجتماعی می‌باشد.

۱۲/۱- محدوده آسیب‌شناسی

محدوده‌های آسیب‌شناسی، محدوده‌های درونی و یا بیرونی و یا محدوده‌ای می‌باشد که از نسبت بین درون و بیرون حاصل می‌شود (محدوده ارتباطی). بنابراین برای آسیب‌شناسی صحیح، باید هم آسیب‌شناسی درونی و هم آسیب‌شناسی بیرونی و هم نسبت بین درون و بیرون را ملاحظه نمود تا دقت آسیب‌شناسی بالا باشد.

۲/۱۲- مقیاس آسیب‌شناسی

و اما مقیاس‌ها در آسیب‌شناسی، گاهی جهانی و گاهی منطقه‌ای و گاهی ملی هستند. در شناخت آسیب‌ها در مقیاس ملی باید قبلاً آسیب‌های منطقه‌ای و سپس آسیب‌های جهانی را شناخت. یعنی اگر معضلی بنام فقر وجود دارد، باید آن را در سطح منطقه، ملاحظه نمود به اینکه مثلاً در چه منطقه‌ای از دنیا قرار

داریم و عواملی که در سطح منطقه وجود دارد (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) کدامند؟ سپس نسبت سطح منطقه را به سطح جهانی ملاحظه نمائیم که چرا فقر در ملل اروپایی نیست ولی در منطقه آسیا بیشترین فقر ملاحظه می‌شود؟ لذا فقر در این صورت دیگر به صورت بسیط و بریده ملاحظه نمی‌شود.

۱۲/۳ - موضوعات آسیب‌شناسی

و اما در سطح موضوعات اجرایی باید گفت: انسان و ابزار و امکان، از موضوعات آسیب‌شناسی هستند که باید جهت آسیب‌شناسی بدان‌ها توجه نمود.

از ضرب این اوصاف ۹ گانه (به جدل ضمیمه مراجعه شود) ۲۷ وصف بدست می‌آید.

۱۳ - فعالیت‌های اجرایی آسیب‌شناسی اجتماعی

در این قسمت از بحث باید توجه کرد که در فعالیت‌های اجرایی باید در سه سطح آسیب‌شناسی نمود که عبارتند از:

۱۳/۱ - محورها

۱۳/۲ - مسائل

۱۳/۳ - عوامل

که محورهای آسیب‌شناسی گاهی سازمان و گاهی عناصر و گاهی برنامه هستند و مسائل آسیب‌شناسی گاهی آسیب در سطح تولید و گاهی در سطح توزیع و گاهی در سطح مصرف است و عوامل، گاهی سیاسی و گاهی فرهنگی و گاهی اقتصادی هستند که تمام این ۹ وصف در هم ضرب می‌شوند.

۱۴ - محصولات اجرایی آسیب‌شناسی اجتماعی

محصولات هم در سه سطح و عنوان کلی قرار دارند:

۱۴/۱ - جسارت فردی

۱۴/۲ - مبارزه گروهی

۱۴/۳ - هماهنگی سازمانی

در سطح فردی باید نتیجه‌ای که از آسیب گرفته می‌شود، در بخش روحی و فکری و عینی، قدرت جسارت داشتن در برابر معضلات اجتماعی را داشته باشد و در سطح گروهی نتیجه‌اش همدلی - همفکری و همکاری باشد. همچنین در بخش و سطح سازمانی، نظام ارزشی، نظام فکری، و نظام عملی نتیجه می‌شود که از ضرب این ۹ وصف ۲۷ وصف بدست می‌آید که مجموعاً ۸۱ پرامتر در بحث آسیب‌شناسی باید پیگیری شود تا آسیب‌شناسی صحیحی صورت گیرد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- «فرهنگ انگلیسی»، ۵ جلدی، آریانپور
- ۲- «مقدمه‌ای بر آسیب‌شناسی اجتماعی»، هدایت‌الله ستوده
- ۳- «جامعه‌شناسی اسلامی»، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه
- ۴- «جمهور»، افلاطون
- ۵- «سیاست» ارسطو، (ترجمه عربی)، کتاب اول
- ۶- «المیزان فی تفسیر القرآن»، علامه طباطبایی، ج ۴
- ۷- «قرآن در اسلام»، علامه طباطبایی
- ۸- سخنرانی امام خمینی رحمه‌الله در تاریخ ۱۰/۸/۱۳۶۷
- ۹- «خاستگاه سیاست در نظام فلسفی ولایت»، دکتر عبدالعلی رضایی
- ۱۰- «مکانیک اجتماعی»، وورنوف Voronoff
- ۱۱- «اصول علم الاجتماع»، کاری
- ۱۲- «جامعه و تاریخ»، مرتضی مطهری
- ۱۳- «تاریخ جامعه‌شناسی»، کوسیمیها
- ۱۴- «هابز»، لویاتان، قسمت اول، فصل یازدهم
- ۱۵- «خداوندان اندیشه سیاسی»
- ۱۶- «مبانی جامعه‌شناسی»، دکتر عبدالحسین نیک‌گهر
- ۱۷- «جامعه و تعلیم و تربیت»، دکتر علی شریعتمداری

۱۸ - «دائرة المعارف علوم اجتماعی»، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

۱۹ - «ماتریالیسم تاریخی»، امیر نیک آئین

۲۰ - «مبانی جامعه‌شناسی»، گورویچ

۲۱ - «تاریخ اندیشه اجتماعی»، بارنز و بکر

۲۲ - H. Spenser / Prinsiples of sociology / part ۱

۲۳ - L . Society as organism

۲۴ - ۱- "S" Koenig / "Man and society"

۲۵ - Samuel Koenig "Man and society"